

هو

۱۲۱

شمس التواریخ

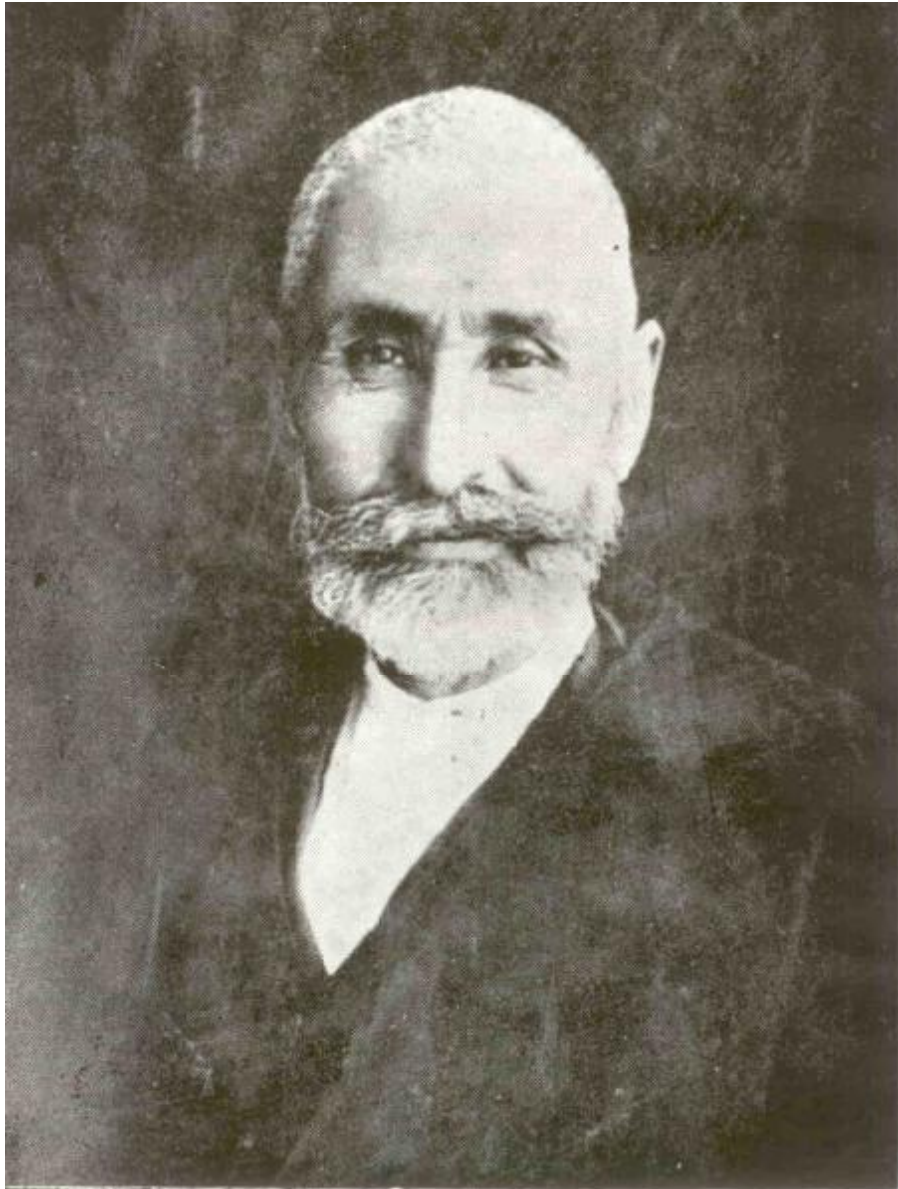
شرح احوال فقها و حکما و عرفا و شعرا و ادبا

تألیف

جناب آقای شیخ اسدالله ایزدگشسب گلپایگانی درویش ناصرعلی

شیخ سلسله صوفیه نعمت اللّهی سلطانعلیشاهی گنابادی

بانضمام بعضی از اشعار مؤلف



تمثال حکیم صمدانی و عارف ربانی مولانا شیخ اسدالله ایزدگشسب متخلص
به شمس و ملقب به درویش ناصر علی قدس سره

فهرست مطالب

۴.....	مقدمه ناشر.....
۵.....	نظری در تألیفات و تصنیفات شیخ.....
۹.....	صفات و سجایای اخلاقی.....
۹.....	وفات شیخ.....
۱۱.....	مقدمه مؤلف.....
۱۲.....	مقدمه چاپ.....
۱۳.....	رکن اول.....
۱۳.....	در ذکر حالات فقهای عظام.....
۱۴.....	علم کلام.....
۲۵.....	رکن دوم.....
۲۵.....	در ذکر احوال حکما.....
۳۳.....	رکن سوم.....
۳۳.....	سلسله عرفا.....
۴۷.....	رکن چهارم.....
۴۷.....	در ذکر شعرای عجم.....
۶۶.....	خاتمه.....
۸۶.....	تتمیم للخاتمه.....
۹۵.....	تحقیقات عرشیه فی اسرار عشقیه.....
۹۹.....	مجموعهای از غزلیات و اشعار مؤلف.....

مقدمه ناشر

کتاب شمس التواریخ که مشتمل بر شرح مختصر احوال فقها و حکما و عرفا و شعرا و ادبای مشهور می‌باشد. در سال ۱۳۳۱ هجری قمری وسیله حکیم و عارف بزرگوار معاصر مرحوم شیخ اسدالله ایزدگشسب تألیف و در اصفهان بزیور طبع آراسته گردید. چون کتاب مذکور مورد استقبال دانش پژوهان و اهل ذوق قرار گرفت و در مدت کوتاهی نایاب شد علیهذا مؤلف محترم بنا بدرخواست اهل ذوق و عرفان ناگزیر در سال ۱۳۲۵ شمسی دوره دوم آنرا بوجه جامعی که متضمن مطالب تفصیلی و توجهات و تعلیقات کاملتری است آماده طبع و نشر نمود که متأسفانه در خلال این تصمیم دعوت حق را اجابت و بسرایی باقی رحلت فرمود.

چون این وجیزه بر شرح احوال و شناسائی کامل ارباب معارف اسلامی بطور اجمال تخصیص داده شده و در حال حاضر کتابی است که در عین اختصار می‌تواند طالبان علم و حقیقت را از لحاظ درک تاریخ زندگانی فقها و سایر بزرگان علم و معرفت مستغنی و بی‌نیاز سازد و تشنگان وادی محبت و سالکان طریقت را نیز بر احوال بزرگان عرفان واقف گرداند لذا این بنده ناچیز عبدالباقی ایزدگشسب فرزند مصنف جلیل القدر بنا بوظیفه بنّوت و تقاضای دوستداران علم و ادب ضمن طلب همت از روح پرفروش والد ماجد خود مبادرت بتجدید چاپ نمود. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

نظر باینکه اطلاع خوانندگان گرامی بر مراتب فضل و دانش مؤلف در دیباچه کتاب لازم است و تا خواننده بمراتب علمی مؤلف و مصنف آگاهی حاصل ننماید و نویسنده را بخوبی شناسد در التفات بمعانی تسامح و تساهل دارد و با آنکه شرح حال شیخ اجل در خاتمه کتاب بقلم خود شیخ نگاشته شده و منبع توشه‌ها و دانشها و بینشهای اندوخته خود را بیان نموده و کوششها و سلوک خود را تشریح کرده و با آن صداقت و صراحتی که در مکتوب اوست احتیاج باطناب و تطویل کلام نمی‌بیند ولی بجهت تبعیت از رسوم متداوله که در طبع و چاپ هر کتاب ملحوظ بوده و پشت جلد کلیه نشریات مبتنی بر معرفی هویت علمی صاحب کتاب است و از آنجائیکه معرف باید از معرف اجلی و یا مساوی باشد و این فقیر با بضاعت مزجاة توصیف از مؤلف را در حد خود نمی‌دانم بنابراین مقامات فضل و دانش آن مرحوم را از زبان خود او نقل نموده و آنچه از وضع زندگانی و خصوصیات اخلاقی معزی الیه بمصداق اهل البیت ادبی بما فی البیت بخاطر داشتم در دیباچه اضافه نموده جهت استحضار خوانندگان محترم را نهایت ایجاز تحریر می‌نماید: **شیخ اسدالله ایزدگشسب** در سال ۱۳۰۳ هجری قمری در گلپایگان تولد یافته پدر او محمود ابن اسدالله ابن عبدالله می‌باشد جد وی که اسدالله نیز نام داشته مردی صاحب فضیلت و شاعری توانا بوده و از ثروت دنیوی نیز بهره کافی داشته والد شیخ در سن پنجاه سالگی یعنی بسال ۱۳۳۲ قمری زندگانی را بدرود گفت.

شیخ جلیل القدر از شش سالگی تا هیجده سالگی در موطن اصلی (گلپایگان) بتحصیل علوم و فنون ادبیه پرداخته و صرف و نحو و منطق و معانی و بیان را ضمن فقه و اصول و کلام در نزد استادان معروف آن زمان آموخته است.

شیخ از وضع تحصیلی و مدارج علمی و اوصاف اساتید خود بشرح زیر یاد نموده:

- ۱- مرحوم ملا محمد علی ابن ملا محمد صادق که مردی فاضل و ادیب بود و خط را نیکو می‌نوشته است قرب دو سال مرحوم شیخ در نزد وی بخواندن و آموختن صرف و نحو و منطق گذرانیده است.
- ۲- مرحوم ملا محمد جواد ابن ملاعباس که از علمای بزرگ گلپایگان بوده و صاحب تألیفات بسیار است مرحوم شیخ، شرح باب حاد عشر در کلام و معالم الاصول و مقداری از قوانین الاصول را نزد او فرا

گرفته است.

- ۳- مرحوم حاجی ملاعلی بن حاجی غفار که از فقهاء مسلم و از تبار شیخ بهاء الدین عاملی بوده مرحوم شیخ مدتها نزد او سیوطی و مغنی و مطول و شرایع الاسلام و خلاصه الحساب میخوانده است.
- ۴- مرحوم حاجی میرزا محمدباقر بن مرحوم ملا محمد علی آقاسعید که از دانشمندان و حکمای بزرگ بوده و منظومه منطق سبزواری و شرح تجرید فوشجی را بمرحوم شیخ تعلیم داده است.
- ۵- مرحوم سید المجتهدین و قدوة المدققین آقامیرزا محمد کاظم برادر مرحوم آقامیرزا محمد صادق (امام جمعه گلپایگان) که قبولیت عامه را داشته غالباً بمرحوم شیخ فاضل خطاب می نموده است و این نکته می رساند که شیخ در عنفوان جوانی بفضل و دانش متحلی و مشهور بوده است.

در سال ۱۳۲۰ قمری شیخ در هیجده سالگی محیط گلپایگان را ترک و برای استكمال علوم متداوله آنروز رهسپار اصفهان که دارالعلم ایران بوده می گردد و ظرف ششماه توقف خود قوانین الاصول را مجدداً نزد مرحوم حاج آقا حسین بروجردی و شرح لمعه را نزد مرحوم آقاسید علی نجف آبادی و شرح منظومه را نزد مرحوم آقامیرزا محمد علی تویسرکانی تکمیل و ضمناً در حوزه درس مرحوم جهانگیرخان قشقائی اعلی الله مقامه جهت تشریح شرح فصول الحکم و شفا و اسفار حاضر میشده و از حوزه درس فقه مرحوم آقاشیخ محمد تقی نجفی و ملا محمد کاشانی نیز استفاده می نموده است سپس به گلپایگان معاودت و از آنجا به عراق عرب شتافته چندین ماه در کاظمین اقامت و در طول توقف نزد علماء آنجا از قبیل مرحوم سید ابراهیم خراسانی که از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی بوده و همچنین از حوزه درس آقامیرزا ابراهیم سلماسی استفاده های علمی کرده و شرح قانونچه و شرح نفیسی را در طب نزد مرحوم آقاسید موسی طیب همدانی که از احفاد مرحوم میرسید علی همدانی عارف معروف بوده خوانده و تلمذ کرده است آنگاه به نجف اشرف مسافرت کرده و در آن مکان مقدس بتحصیل و تکمیل علوم پرداخته و از حوزه درس مرحوم شیخ محمد باقر اصطهباناتی معروف به شهید رابع تکمیل حکمت و معقول و فقه و اصول نموده و کتاب شواهد الربوبیه ملاصدرا را نزد این استاد خوانده و از طرف مرحوم اصطهباناتی بلقب شمس الحکما ملقب گردید پس از آن به طهران و خراسان شتافته و در خدمت مرحوم حاج ملاسلطان محمد سلطان علی شاه گنابادی صاحب تفسیر بیان السعاده بوادی عرفان و سلوک الی الله قدم نهاد.

شیخ پس از فراغت از تحصیل و اکتساب معارف الهی بمسقط الراس خود گلپایگان مراجعت و در آنجا چندی بتدریس حکمت و فقه و اصول و علوم عربیه پرداخته ولی بملاحظه اینکه حوزه گلپایگان را برای خود کافی ندانسته و مشتاق محیط بزرگی چون اصفهان بود که زندگانی او با افاضه و استفاضه توأم باشد ناگزیر ترک دیار مألوف کرده و در سال ۱۳۳۰ هجری قمری در شهر اصفهان رحل اقامت افکند پس از چند سال توقف در شهر اصفهان مجدداً بشوق پای بوسی آستان قدس رضوی بشهر مشهد مشرف و سپس به بیدخت گناباد عازم و در سال ۱۳۵۰ قمری از طرف جناب آقای صالح علی شاه بلقب درویش ناصر علی ملقب گردید.

باری مدت بیست سال از عمر گرانمایه شیخ بمطالعه کتب و فراگرفتن علوم سپری گردید و مقام شامخ علمی او بدرجه رسید که در رشته حکمت و فنون ادب دانشمندان بزرگ باستانی مسلم او اعتراف داشتند و بقیه عمر را نیز بتکمیل مطالعات و تعلیم و تدریس و ارشاد مشغول بود.

نظری در تألیفات و تصنیفات شیخ

از نظر احاطه که مرحوم شیخ باغلب علوم معقول و منقول و مخصوصاً فنون ادبی و غیره داشت و نیز از جهت سلیقه بسیار جالب توجه و پسندیده و سبک شیرین و خاص و رویه ادبی که در نگارشات خود بکار می برده

آنچه تصنیف نموده در حد خود کم نظیر و می‌توان گفت زبانی مخصوص و رویه‌ای مرغوب در آن بکار رفته کمتر کسی است که کتب او را خوانده و منقلب نشده باشد مخصوصاً کتاب اسرارالعشق که بهترین نمونه در نظم و نثر و عرفان است مرحوم شیخ در تألیفات و تصنیفات هیچگاه مطالب را غامض و پیچیده بیان نرموده است. اکثر نوشتجاتش مبتنی بر مبانی علمی و از روی کمال تحقیق بلکه وسیله وصول یقین بوده چیزی که در آثار او بمنزله چاشنی و امتیاز است رعایت کمال ادب نسبت بنویسندگان دیگر بوده مخصوصاً اغلب اشتباهاتی که در کتب سابقین دیده شده و هیچکس توجه ننموده او با دلائل صحیح آنها را تصحیح و این مطلب در کتاب جذبات الهیه که از تألیفات بسیار ارزنده اوست مکرر دیده شده است.

آثار نظم و نثر شیخ که بطبع رسیده و در بین اصحاب ذوق و عرفان مشهور می‌باشد بشرح زیر است:

۱- اسرارالعشق که مشتمل است بر تفسیر سوره یوسف ع و تفسیر آیات مصاحبه خضر و موسی مزایای این کتاب نسبت به سایر کتبی که تاکنون در مورد یوسف ع نوشته شده چند چیز است:

اول آنکه اشعاری که ببحر مثنوی از طبع آتشین او سرزده بقدری از روی حال درونی و کیفیت باطنی است که نظیر آن در هیچ کتابی یافت نمی‌شود بطوریکه شیخ در این کتاب اشاره فرموده تنظیم کتاب در حالی بوده که جهت تکمیل نفس بر ریاضت اشتغال داشته و مخصوصاً خبر: من اخلص لله اربعین صباحاً جرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه را ذکر و اشاره بر ریاضت خود فرموده و این اشعار را در خاتمه آن اشعار داشته:

در حدیث آمد که چل روز تمام گر کسی بهر خدا باشد مدام
چشمه‌های حکمت از دل بر زبان می‌شود جاری مر او را بیگمان
شکر لله در میان اربعین می‌رسد بر دل از آن ماء معین

دوم مزیت این کتاب این است که موضوع عشق را در ضمن قصه یوسف و زلیخا بقدری روشن و در عین حال گرم و عاشقانه تشریح فرموده که روح خواننده را تکان می‌دهد و فعل و انفعالی در حال پدید می‌آورد بعلاوه در ابتدای هر قسمت آیات مربوطه از سوره یوسف ذکر و تفسیر شده است.

مزیت دیگر اینست که در خلال توضیح اصل قصه اشارات و استعارات و کنایات زیادی را از آیات قرآنی استخراج و با بیان معانی عرفانی مقامات ایمانی و منازل سیر و سلوک طریق رحمانی را طوری مختصر و مفید در آن تشریح نموده که می‌توان گفت هیچکس باین خوبی از عهده بر نیامده مخصوصاً در قسمت‌های اول این کتاب رمزی از عشق بیان کرده که در کمتر کتابی سابقه دارد آری بفرمایش مولانا جلال الدین رومی:

عشق کارنازکان خام نیست عشق کار پهلوانست ای پسر

در قسمت ملاقات خضر و موسی دیباچه مختصری است که موضوع یافتن موسی (ع) و خضر (ع) را و عملیات خضر و مسافرت هر دو را تشریح می‌فرماید در این قسمت شاهکارهائی است و آن تشریح معانی حقیقی اعمالی است که بدست خضر (ع) در ضمن مسافرت با موسی انجام شده و در هر مرتبه مورد ایراد واقع میشده که ناچار آیه: قال الم اقل لک ان لن نستطیع معی صبراً او را از ایراد منصرف و از خضر معنی منفعل می‌نموده است چیزی که در این قسمت کتاب نظر ارباب ذوق و عرفان را بخود جلب می‌نماید همانا یک قسمت دیباچه نثری است که در آن تمام نکات و دقایق عرفانی این ملاقات را بیان فرموده دیگر آنکه تمام مطالب و مقاصدی که در این قسمت است منطبق بر حالات درونی انسان قرار داده و ضمن اشارات و لطایف معنوی مقصود این ملاقات را که مراد تربیت پیغمبری بدست پیغمبر دیگری است بیان نموده است.

هرچه گویم عشق از آن بالاتر است عشق را خود صد زبان دیگر است

شیخ در سال ۱۳۲۵ شمسی در این کتاب تجدید نظر نموده و بعضی مثنویات و غزلیات و منظومه بنام روح العرفان بآن اضافه کرده است و در سال ۱۳۳۸ شمسی کتاب مذکور وسیله نگارنده این مقدمه تجدید چاپ شده است.

۲- هدایةالامم که از تصنیفات مفیده او و مطالعه آن برای دانشمندان و علاقمندان بدیانت اسلام و فلسفه آن کمال ضرورت دارد. این کتاب بدو قسمت تقسیم شده:

قسمت اول مشتمل بر جواب شبهات مخالفین اسلام و اعتراف فلاسفه بزرگ و مستشرقین اروپا و امریکا بعظمت حضرت محمد(ص) و حقانیت دین اسلام و وجوه اعجاز قرآن مجید و افضلیت آن از تمام کتب آسمانی تورا و انجیل و بشارات و اشارات آن کتب به نبوت حضرت محمد(ص).

قسمت دوم شامل یکدوره مختصر معرفهالروح است.

به طوری که آن مرحوم در مقدمه کتاب هدایةالامم ذکر فرموده: روزی کتابی بنام اتمام حجت بدست جوانی می بیند از آنجائیکه عادت او این بوده هرکتابی را که بدست می آورد تا آخر آن بدقت بخواند کتاب مزبور را هم تا آخر مطالعه کامل نموده اطلاع حاصل می نماید که نوشتن آن برای رد مذهب اسلام بوده و در آن مسیح را خاتم انبیا دانسته و عود مجدد آن حضرت را بجهان اشعار داشته صمناً در مقام اثبات عدم تحریف تورا و انجیل برآمده و خلاصه انکار همه مطالب مسلم را نموده مرحوم شیخ در مقام برمی آید که نسبت برفع این شبهات و حقانیت اسلام و اثبات نبوت حضرت محمد(ص) و عظمت قرآن کتابی بنویسد این خیال در او قوت می گیرد همان شب در اواخر شب بین خواب و بیداری می بیند مظهر رسالت و نبوت حضرت ختمی مرتبت با کمال مرحمت و عطف دست مبارکشان را بروی قلب او می گذارند بطوریکه با حالت سرخوشی از عالم خواب بیدار و در خود حالت وجد و طرب عمیقی می یابد که بلافاصله خیال خود را لباس عمل پوشانده مشغول نگارش کتاب هدایةالامم می شود.

مندرجات قسمت اول این کتاب که بطور مختصر بنظر خوانندگان ارجمند می رسد بشرح زیر است:

تمام ادیان فرع بر ثبوت بقاء روح و اقرار بمبدء و معاد است. منکران کوه نظران خیال می کنند در اروپا علم الروح و فلسفه ماوراء الطبیعه محل اعتنا نیست در صورتی که مجله ها و کتب زیادی در اروپا از طرف الهیین و روحانیین منتشر می شود بعلاوه کلیه مذاهب قائل بحقیقتی بسیطه و قوه ای قاهره هستند که محیط بتمام آفرینش و کیهان است و کشفیات اخیر نسبت بمطالبتی که هنوز در مرحله اختفاست نسبت صفر به عدد و متناهی بر غیرمتناهی است.

بهرحال برای ترقیات روح انسانی و تشریح امور عرفنی و تفسیر آیات قرآنی دادسخن داده و از طریق برهانی و فلسفی شواهدی آورده است.

قسمت مهمی که در این کتاب ذکر شده مشتمل بر دلائل کافی است بر تحریف تورا و انجیل که از کلیه آیات هر دو کتاب و از نوشتجات ترسایان مسلم داشته است که تورا و انجیل فعلی از کتب محرفه می باشد.

قسمت دوم این کتاب که از معرفهالروح بحث شده مطالبی است که مثل قسمت اول بطور مختصر و خیلی خلاصه بنظر خوانندگان محترم می رسد و آن اینست:

شرح مبسوطی راجع بوجدانیات و یقینیات- ماده و طبیعت- اجزاء رادیوم- الکترون- اثیر یا اتر و غیره بحث نموده بالاخره فصل مشبعی نیز راجع بدوام و بقاء روح ذکر و اینطور نتیجه می گیرد که روح بهیچوجه فناپذیر نیست و بعد از مفارقت از بدن معدوم و منحل نمی گردد همچنین شرحی راجع بماوراء الطبیعه یا عالم مخفی و مجرد نفس و حقیقت جسم طبیعی نوشته آراء حکما و فلاسفه سلف را نیز تشریح و ضمناً مبحثی چند راجع

بفلسفه جدید و تبدیل رأی جوهری به الکترونی بیان نموده و در اواخر کتاب مطالب مهمی راجع بانتهال فکر و القآت دماغی و تعریف روح و قدرت و فعالیت آن نوشته و مخصوصاً اثر تلقین در فکر و روح را کاملاً تشریح کرده و نیز قسمتی در مبانی لذت و الم مذکور داشته و بالاخره در آخر کتاب اینطور نتیجه گرفته می شود که قوانین عقلی و فضائل معنوی مانند قواعد فیزیک و شیمی نفس الامری و حقیقی است نه اعتباری.

روح انسان را حیاتی عقلی است نی که مانند خراطین در وحل

تاریخ نگارش این کتاب و طبع آن اردیبهشت سال ۱۳۱۳ شمسی است.

۳- شمس التواریخ که همین کتاب است دوره اول آن در چاپخانه محمودیه اصفهان طبع شده و پس از آن بفاصله دوسالی کمیاب گردید و اینک چاپ دوم وسیله نگارنده از طبع خارج و در دسترس علاقمندان است.

۴- نورالابصار که در شرح حالات مرحوم نورعلیشاه اصفهانی رضوان الله علیه نگاشته شده است.

در این کتاب آثار نظم و نثر آن مرحوم باحسن انتخاب نوشته شده، قسمت مختصری نیز در تکمیل بعضی قضایای منطقی که ناتمام باقیمانده مرحوم شیخ منظوماً ساخته و پرداخته و بآخر آن علاوه ساخته است.

ضمناً شرح حال جامع و مختصری از حالات ارادتمندان مرحوم نورعلیشاه بطرز مرغوب و مطلوبی درج شده این کتاب در سال ۱۳۲۵ شمسی بطبع رسیده است.

۵- جذبات الهیه که منتخباتی است از غزلیات مولانا جلال الدین رومی که با اسم شمس تبریزی است و در حقیقت خلاصه و گلچینی است از کتاب کلیات شمس تبریزی با مقدمه و خاتمه و حواشی مفیده و تصحیح غزلیات گرچه سابق بر این منتخباتی از کلیات شمس تبریزی توسط مرحوم رضا قلی خان هدایت صاحب تذکره ریاض العارفین بچاپ رسیده لیکن در اغلب غزلیات غلطهای زیاد بوده که توجهی نسبت به تصحیح آنها نشده مرحوم شیخ پس از سه سال تمام زحمت و مطالعه یکصد و پنجاه جلد کتب مهم مختلف و بدست آوردن یک جلد کلیات شمس تبریزی خطی قدیمی موفق شد جذبات الهیه را ساخته و پرداخته چاپ نماید.

بطوریکه در پای صفحات کتاب مذکور تصریح شده اغلب غلطها تصحیح گردیده و با مقایسه این منتخبات و منتخبات مرحوم هدایت بر خواننده معلوم می شود که مرحوم شیخ تا چه اندازه احاطه داشته و در اصلاح اغلاط از هیچ دقیقه فروگذار ننموده چیزی که در این کتاب منزله شاهکار و یادگار روزگار است تیتراها و عناوین عرفانی است که مرحوم شیخ برای اغلب غزلیات مولانا مرقوم داشته و این موضوع تاکنون سابقه نداشته است البته ارباب ذوق منظور را یافته و حظ وافر خواهند گرفت.

نکته برجسته دیگری که در این کتاب است مطابقت مضامین غزلیات مولانا با آیات و اخبار و احادیث است که در این قسمت هم مرحوم شیخ داد سخن داده و نیز از انتخاب بعضی غزلیات الحاقی که مربوط به شمس مشرقی و شمس مغربی و سلطان ولد فرزند مولوی و غزلیات دیگری که به ترکی و عربی ساخته شده و انتساب آنها به مولانا کاملاً مشکوک است خودداری گردیده است.

چیز دیگری که در این کتاب برجسته و بمنزله شاهکار است اینست که مرحوم شیخ در اواخر کتاب حین تفسیر اشعار مولانا کلیه صنایع و محسنات بدیعی و لطایف و ظرائف صوری و معنوی غزلیات را ضمن مقاله تشریح کرده که تا خواننده آنها نخواند درک مقصود را نتواند و در آخر کتاب شرح حال جامع و مفیدی از بزرگان معاصر مولانا درج نموده و نیز در ابتدای شروع بغزلیات عکس مولانا که از کتاب مناقب افلاکی گرفته شده در این کتاب زینت بخش آن گردیده است ضمناً قصیده مفصلی از مرحوم شیخ در توصیف و تعریف غزلیات مولانا در کتاب مزبور مذکور گردیده که مطلع آن اینست:

سخن چو خیزد از دل بدل بگیرد جا سخن ز نفس و هوی نیست غیر باد هوا

این کتاب در سال ۱۳۱۹ شمسی در اصفهان چاپ شده و از شاهکارهای دوره کنونی محسوب می‌شود.

۶- حیات جاوید که منتخب معراج السعاده نراقی در اخلاق است.

۷- فلسفه شریعت که رساله‌ایست فارسی.

۸- نامه سخنوران که مجموعه‌ایست از شرح حال و آثار شعرا و ادبا از دوره مشروطیت ایران تا سال ۱۳۱۶

شمسی با گراورانها و مشتمل بر مقدمه‌ایست در تعریف سخن موزون و تأثیر کلام منظوم در طبایع و از

اشعار مرحوم شیخ بطور نمونه در این تذکره نمایان و شاهد ذوق سرشار و فراوان اوست. این کتاب در

اصفهان بطبع رسیده است.

۹- مجله عنقا (علمی- ادبی- اخلاقی- فلسفی- اجتماعی) که در سال ۱۳۰۵ شمسی تأسیس و یکسال

بنوشتن و طبع دوازده شماره آن ادامه داده شد.

علاوه بر آثار فوق آثار دیگری نیز از مرحوم شیخ باقی مانده که بچاپ نرسیده است فهرست کلیه آثار وی ضمن

شرح حالی که در خاتمه این کتاب بقلم خود او نگاشته شده ذکر گردیده است.

مرحوم شیخ در شاعری و سخن سرائی نیز یدی طولی داشت و در اشعار خود شمس تخلص می‌نمود مقالات و

اشعار بسیاری در روزنامه‌های عرفان و اخگر اصفهان و مجله معارف طهران و آینده ایران و غیره از او بیادگار

است.

صفات و سجایای اخلاقی

مرحوم شیخ با کمال فضل و تبحری که در علوم مختلف داشت و اغلب در موقع تحقیق معانی و بحث در

مطالب عرفانی سحر بیان خاص داشته و بمصداق ان من الیسان لسحرا همواره مجلسیان را مجذوب خود می-

داشت معذک اکثر اوقات سکوت و صبر و حوصله و آرامش خاطر و تواضع و ادب ملازم حال او بود با عموم

طبقات بوضع مطلوبی سلوک می‌کرد. در میان مردم طوری می‌نشست که اگر کسی او را نمی‌شناخت و دفعه اول

ملاقات بود وی را با دیگران نمی‌توانست فرق بگذارد پیوسته از لغو اعراض داشت بردباری در مصائب و

تحمل شدائد مجبول و مفظور او بود هیچ زمان از درد شکایت نداشت چنانکه چندین سال ابتلا بدرد پا داشت

و با این حال آنی از ترویج علم و دانش فارغ نشست اغلب در مجالسی که حضور داشت بقدری مؤدب و

ساکت می‌نشست که دیگران تحت تأثیر کمال و ادب او واقع شده و گاهی اتفاق می‌افتاد که سکوت این مرد حق

طوری همه را احاطه می‌کرد که اگر کسی از بیرون اطاق می‌خواست وارد شود خیال نمی‌کرد اصلا در این سرا

کسی هست در مکالمه و گفتگو دل‌های همه را بطرف گفتار خود جلب می‌فرمود. در تحقیق معانی کمتر کسی با

وی برابری می‌نمود بقدری در تشریح مطالب مسلط بود که همگان از عارف و عامی استفاده و استفاضه می-

نمودند. تسلی دهنده مصیبت‌زدگان و دلسوز بیچارگان بود باحوالپرسی رنجوران قدم رنجه می‌فرمود و آلام

بیماران را با عیادت و محبت خود تسکین می‌بخشید. صبر و شکیبائی در مقابل ناملایمات پیشه او بود و از هیچ

صدمه و رنجی گریزان نبود با شدائد می‌ساخت و هیچگاه از تنگی زندگی شکایت نداشت و جز رضای حق و

خدمت خلق چیزی را معتبر نمی‌شناخت.

وفات شیخ

مرحوم شیخ را بیماری دردپا و مرض قند ناتوان ساخت و عاقبت او را به بستر انداخت چندین هفته رنج و درد

کشید اما لب نگزید. یاران و بستگان بجستجوی دوا و بمنظور شفا بهر سو می‌شتافتند و از هیچ اقدامی دریغ

نداشتند هرچه بیماری را مداوا کردند سودی نبخشید تا دار بقا را بسرای فنا ترجیح داد و رخت سراپرده دوست کشید و جان بجان آفرین تسلیم و در نقاب خاک برای همیشه آرمید.

تاریخ فوت او شب هفتم فروردین ماه سال ۱۳۲۶ شمسی مطابق پنجم جمادی الاولی سال ۱۳۶۶ قمری و سن شریفش ۶۳ سال بود مزار وی در تکیه نوبنیاد واقع در قبرستان تخت فولاد اصفهان می باشد که به تکیه درویش ناصرعلی معروف شده است. اشعار زیر را این فقیر متخلص به عبدی بمناسبت رحلت آن مرحوم سروده:

اسدالله عارف داننا	آن ادیب و حکیم بیهمتا
بود ایزدگشسب واله حق	متخلص به شمس و شمع هدی
داشت ناصرعلی ز دوست لقب	هادی راه سالکان صفا
سیصد و شصت و شش فزون ز هزار	شب پنج جمادی الاولی
دعوت حق شنید و شد از شوق	محو در عشق خالق یکتا
کرد رحلت از این سرای مجاز	شد مخلص به جنت الماوی
متصل شد برحمت یزدان	در بهشت برین و عرش علا
گفت عبدی سلیلش این اشعار	کس ندارد بقا بغیر خدا

طهران تیرماه ۱۳۴۵ شمسی مطابق ربیع الاولی ۱۳۸۶ قمری عبدالباقی ایزدگشسب

مقدمه مؤلف

بسمه تعالی شانه

کتاب تذکره شمس التواریخ در سال ۱۳۳۱ هجری تألیف شده و در همان سال در مطبعه محمودیه اصفهان بچاپ سنگی رسید و پس از چاپ بفاصله دوسه سالی کمیاب گردید و مورد توجه علماء و فضلا و ارباب ادب گشت حتی آنکه در بعضی مدارس جدیده بعنوان تاریخ ادبیات اسلامی و ایرانی تدریس می کردند. در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه تألیف عالم بزرگ و فاضل سترگ و علامه جلیل محمد محسن الشهیر باقابزرگ طهرانی ساکن نجف اشرف در جلد چهارم آن کتاب صفحه ۳۸ چنین یاد نموده: ۱۴۰: تذکره شمس التواریخ فارسی مرتب علی ارکان اربعه. (۱) فی تذکره احوال الفقها (۲) الحکما (۳) العرفا (۴) الشعرا و خاتمه فی ترجمه المؤلف و فواید آخر الفه الشیخ اسدالله بن محمود گلپایگانی نزیل اصفهان فی ۱۳۳۱ و طبع باصفهان و ذکر فی خاتمه انه ولد حدود ۱۳۰۳ و ذکر اربعه عشر تألیفاً لنفسه.

بسیاری از واعظین شهیر و جمعی از فضلاء طلاب و برخی از علماء اطیاب از طرز روش آن کتاب و فواید آن به نگارنده شفاهاً در اصفهان و سایر بلاد تبریک فرموده و تشویق نمودند. مرحوم حاج میرزا عبدالمحمدایرانی مدیر چهره نما منطبعه مصر صاحب کتاب پیدایش خط و خطاطین و فؤاد التواریخ و امان التواریخ که چند جلد است در سال بیست و پنجم شماره ۱۴ بهمن ماه ۱۳۴۷ در باب کتاب نامبرده چنین آورده: «شمس التواریخ تألیف عالم یگانه شیخ اسدالله گلپایگانی رساله و جنگی است تاریخی و مفیدکه بطور تذکره از کلیه علماء و شعرا و حکماء متقدمین و متاخرین با شرح مختصری از احوالشان ذکر کرده است.» و کتاب نامبرده بعلت جامعیت و آنکه بر حجم کتاب نیفزاید بطور اختصار نگارش یافته و اکنون دوره دوم آن کتاب قدری مفصلتر و جامع تر و با فوایدی زیادتیر نگاشته می شود و اغلب در ذکر رجال بعضی کتب مهمه آنها یاد می شود و اشعار ببعض اشعار آنها می شود. و روشن باشدکه ما سبک نگارش و روش تألیف آنرا تغییر نداده و همان سبک و روش دوره اولی را پیروی نموده و تألیفی علیحده و تذکره جدیدی قرار نداده ایم بلی تصحیحات و توضیحات بسیاری در آن شده و فواید رجالیه زیادی بر آن افزوده شده امید است مورد استفاده طالبان علم و دانش و محل توجه و عنایت بزرگان و دانشمندان گردد.

واضح باشد در ترتیب رجال و تقدیم و تأخیر سنوات فی الجمله ملاحظه شده و سال هجری منظور است مثلاً فقها از سنوات اول هجری یعنی از فقیه بزرگ نامی اول شروع می شود تا زمان حاضر و همچنین حکما از حکیم اول نامی از سنوات هجری شروع می شود تا عصر حاضر و همچنین عرفا و شعرا.

اصفهان- تیرماه ۱۳۲۵ شمسی اسدالله ایزدگشسب (گلپایگانی سابق)

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از حمد و سپاس پاک یزدان و درود بر پیمبران و خوشوران بویژه گلدسته چمن رسالات و معتکف خلوت لی مع الله و صاحب کرامت من یطع الرسول فقد اطاع الله یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و وصی بر حق شهسوار میدان لافتی و جالس سریر هل اتی علی مرتضی و اولاد طاهرین او چنین گوید فقیر بی مقدار نابود اسدالله بن محمود (گلپایگانی) ایزد گشسب متخلص به شمس که پوشیده نیست برارباب دانش و بینش که خوشترین نامه نگاری نگارش شرح حال دانایان و بزرگان و ادباء ملت است و بر ذمت همت همه دانشمندان لازم است که تاریخ دانشمندان ملت را مضبوط دارند و تراجم هنرمندان ایشان را در قید تحریر آرند تا آثار ملی و مفاخر قومی مضبوط و موجب وقع در قلوب و جاذب و جالب اهمیت در انظار باشد و سرگذشت علما و حکما و عرفا و ادبا بعد از علوم الهیه و معارف حقیقیه بهترین نگارش تاریخیه است که دفترش مرآت جمال ارباب کمال و صفحه اش لوح محفوظ صاحبان وجد و حال و مرام نگارنده گزارش و تاریخ علما و فقها و حکما و عرفا و شعر او ادبای اسلامیة خصوص اثنی عشریه است بهر مسلکی که باشند بر حسب خواهش بعضی برادران ایمانی اگرچه نگارنده خود را از انجام این خدمت قاصر می داند و اسباب این کارکما هو حقه جمع نبود ولی مع ذلک بمضمون **مالایدرک کله لایترک کله**^۱ از این خدمت عذر نخواستم.

آب دریاگرچه می نتوان کشید هم بقدر تشنگی باید چشید
امید است که مقبول خاطر دانشمندان افتد و از زلاتش درگذرند و باصلاح معایش کوشند و استدراک مافات منه نمایند و کسی را نرسد که از روی اعتساف از انصاف درگذرد و به مؤلف بحثی آورد که فلان حکمی بوده یا بهمان اخباری یا آن عالم شیخی یا آن عارف و درویش و فلان رانده ازکیش.
هرگاه مورخ یا تذکره نویس شرح احوال اشخاصی را ثبت کند و بعقیدت و مسلک آنها اشارت کند و باختلافات حادثه میان آنها اشعار نماید و حقیقت نویسد نباید هدف سهام ملام گردد. اگرچه بطور کلی فرموده اند: **من صنف فقد استهدف**^۲ و نیز باید دانست که بعضی از فقها حکیم یا عارف بوده اند و بعضی از حکما فقیه یا شاعر بوده اند و برخی عرفا شاعر یا حکیم یا فقیه بوده اند و بعضی شعرا حکیم یا فقیه یا عارف بوده اند و نگارنده غالباً جهت غالبه را در ایشان ملاحظه نموده و در عداد قومی شمرده و بنای این کتاب بر اختصار است تا جامع تراجم اکثر دانشمندان و علما و ادبا گردد و به بزرگی حجم کتاب یا مجلدات کثیره احتیاج نیفتد و نام کتاب را شمس التواریخ گذاشته ام و چون مقصد نگارش دوره دوم همان کتاب است که اکنون کمیاب بلکه نایاب است سبک انشاء و روش و اسلوب آنرا تغییر نداده بلکه بتکمیل و جامعیت و صحت آن اهتمام نموده و مرتب نمودم او را بر چهار ارکان و یک خاتمه.

^۱ آنچه بهمه اش نتوان رسید همه اش را ترک نتوان کرد.

^۲ کسی که کتابی تصنیف کرد هر آینه نشانه تیر ملامت شد.

رکن اول در ذکر حالات فقهای عظام

بدان که فقه را تعریف کرده‌اند بحسب اصطلاح **هو العلم بالاحکام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصیلیة**^۱ و ادله عبارت است از کتاب و سنت و اجماع و دلیل عقل و برای استنباط احکام علمی وضع و تدوین شده که او را علم الاصول فقه می‌نامند و آن را تعریف نموده‌اند که: **انه العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الاحکام الشرعية الفرعية**.^۲

از اینجاست که حضرات فقها را بدو دسته تقسیم کرده‌اند و اکثر متأخرین اصولی هستند و جمعی اخباری که مدعی‌اند باید من باب التسليم باخبار عمل نمود و بسیاری از آنها اجماع و دلیل عقل را حجت ندانسته بلکه بعضی ظواهر کتاب را قطع نظر از اخبار مبینه حجت نمی‌دانند و در احکامی که خبری در آن وارد نیست باحتیاط عمل نموده و مالانص فیه می‌گویند مثل کشیدن دود تنباکو و توتون و گویند عمل باجتهاد و رای حرام است بلکه از کلام بعضی از اخباریین چنین مستفاد می‌شود که علم و قطع حاصل از اغیر اخبار حجت نیست. اما اصولیون گویند ظواهر کتاب و دلیل عقل و اجماع حجت است بلکه خبری که مخالف ظاهر کتاب باشد باید بر جدار زد و رای و استنباط مجتهد در اخذ احکام مناطست و پس از زمان غیبت کبری باب علم مسدود گشت چون کتاب اگرچه قطعی السند است ظنی الدلالة است و اخبار غیر از متواتر که نادر است هم ظنی السند است هم ظنی الدلالة. و چون تکلیف بالضرورة باقی است پس ناچار باید عمل بمظنه نمود و در این مقام دو عقیده مختلف است بعضی بمطلق ظن عمل می‌کنند و آنها را ظن مطلق گویند و بعضی ظن قوی حاصل از اخبار و آیات را کافی دانند و آنها را ظن خاصی گویند و برای رجوع مقلدین بآنها گاهی بضرورت استدلال می‌کنند گاهی باجماع و گاهی بیعضی اخبار مانند: **من کان عاصياً هواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه**^۳ و برای جواز قضاوت و حکم بین الناس و نیابت عامه بمقبوله عمر بن حنظله: **انظروا الی رجل منکم قدروی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حکما فانی قد جعلته علیکم حاکماً**^۴ و همچنین برای جواز فتی و استنباط باین خبر: **انما علینا ان نلقى علیکم الاصول و علیکم ان تفرعوا**^۵ و فقیر در کتاب مصابیح العقول در مقصد رابع آن محاکمه بین این دو طایفه نموده و بعضی از علما گفته‌اند: **الاخباریون هم الاصولیون من حیث لایشعرون و الاصولیون هم الاخباریون من حیث لایشعرون**^۶ یکی از علماء قریب عصر بلکه معاصر ما کتابی بنام اصول آل الرسول نوشته و ثابت نموده که مأخذ اصول همان اخبار است. در دوره‌های متقدم بلکه متوسطه این تخالف شدید نبوده ولی در دوره اخیر نزاع طرفین بحد تلغین و تکفیر رسید بدانکه هرگاه فقها اصول اربعماه می‌گویند غرض از اصل عنوانی است صادق بر کتابی که احادیث آن شنیده شده باشد از معصوم یا از کسی که شنیده از معصوم و مشهور آنست که صاحبان آن اصول کمتر از چهارصد مرد نبوده‌اند و بیشتر از اینها نیز گفته شده ولی آنچه معلوم است تألیف عمده آن اصول در عصر اصحاب امام

^۱ فقه علم باحکام شرعیه فرعیه است از دلیلهای تفصیلی آن.

^۲ یعنی اصول فقه علم بقواعدی است که آراسته شده برای استنباط احکام شرعیه فرعیه.

^۳ هرکه نافرمانی هوی کند و فرمانبردار آقای خود باشد پس عوام را میرسد تقلید و پیروی او.

^۴ نظر کنید بمردی از شما که روایت کند حدیث ما را و نظر در حلال و حرام ما کند و بشناسد احکام ما را پس بدآوری او راضی شوید همانا من او را بر شما حاکم قرار دادم.

^۵ همانا بر ماست که القاء اصول بر شما کنیم و بر شماست که تفریع بر آن اصول کنید.

^۶ اخباریون اصولیون‌اند و نمی‌دانند و اصولیون اخباریون‌اند و استشعار ندارند.

صادق(ع) بوده.

و نیز باید دانست که اخبار بواسطه محمدین ثلاثه متقدمین که محمد بن یعقوب کلینی صاحب کافی و محمد بن الحسن الطوسی صاحب تهذیب و استبصار و محمد بن علی بن الحسین(صدوق) صاحب من لایحضره الفقیه و همچنین محمد بن ثلاثه متاخرین که محمد محسن فیض صاحب وافی و محمد باقر مجلسی صاحب بحار الانوار و محمد بن الحسن معروف به شیخ حر عاملی صاحب وسایل جمع گردیده. و باید دانست که بعضی از فقها متکلم هم بوده‌اند یعنی دارای علم کلام.

علم کلام

علم کلام علم است باحوال مبدء و معاد بر نهج قانون اسلام و این کلام باصطلاح متأخرین است و باصطلاح قدما صنعتی است که قدرت بخشد بر محافظت اوضاع شریعت بدلائلی که مؤلف باشد از مقدمات مسلمة مشهوره در میان اهل شرایع خواه منتهی به بدیهیات شود یا نه و می‌خواسته‌اند بسبب این علم محافظت عقاید شرعی را از تعرض اهل عناد از سایر ملل و شرایع بنمایند و در ضمن اختلافات داخلی را هم بسبب استدالات مدون سازند و شروع در تقریر و تحریر نمودند بلکه بعضی طریقه تحصیل معرفت را منحصر بتحصیل علم کلام دانستند و اول حدوث علم کلام از زمان واصل بن عطا شاگرد حسن بصری بوده چون در مسئله از مسائل رای او را مرجوح داشته از مجلس اوکناره گرفت تولد واصل بن عطا رئیس معتزله در سنه هشتاد و وفاتش در سال ۱۳۱ و وفات حسن بصری در سال ۱۱۰ بسن ۸۸ سال اتفاق افتاده.

و ابوالحسن اشعری علی بن اسمعیل بن اسحق بن سالم که نسبش به ابوموسی اشعری منتهی می‌شود و تولدش در ۲۶۰ و وفاتش در ۳۳۰ یا ۳۲۴ واقع شده از اعظام تلامذه ابوعلی جبائی که با استاد خود مخالف شد و اصحابش را اشعری نامند. حاصل آنکه متکلمین بر دو قسم شده‌اند اشعری و معتزلی. اکنون باید دانست که مقصود ذکر تمام فقها نیست و نه در قسمتهای دیگر ذکر تمام حکما یا عرفا و شعرا بلکه مقصد ذکر جمعی کثیر از هر طایفه است خصوص مشاهیر آنها که طالبین اطلاع احاطه بشرح حالات بسیاری از اهل آن مسلک و تاریخ ولادت و وفات و غیره پیدا کنند والا ذکر جمیع طوامیری لازم دارد و کتاب کبیری نگاشتن لازم و مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی^۱ رازی(ره)

از علما و محدثین و فقهاء شیعه است صاحب کتاب کافی که اصولش اصول را کافی و فروغش فروغ راوافی همانا قول معصوم است که هوکاف لشیعتنا تخمینا هشتاد هزار بیت است. در مدت بیست سال این کتاب را تألیف فرموده او را جز کتاب کافی مصنفات دیگر است مانند ردبر قرامطه^۲ و کتاب رسائل ائمه و کتاب تعبیر خواب و کتاب رجال و کتاب اشعاری که در مدح اهل البیت گفته و بر کافی شروع بسیار نوشته‌اند از آن جمله محمدتقی مجلسی و ملا صالح^۳ مازندرانی و ملاصدرای شیرازی و شرح ملاصدرا تا باب ان الائمة و الالة امرالله و خزنة علمه بیشتر دیده نشده و در سنه ۳۲۸ در بغداد رحلت نموده و محمد بن جعفر الحسینی که از اشراف بغداد بوده بر او نمازگذار دارد و در مقبره باب الکوفه مدفون شده.

^۱ کلین بفتح کاف و ضم آن اسم دهی است.

^۲ اصحاب احمد بن قمرط از فرق ملاحده و باطنیه‌اند.

^۳ نام پدرش احمد از تلامذه محمدتقی مجلسی و داماد او بوده حاشیه بر معالم الاصول و شرحی بر زبده شیخ بهائی نوشته وفاتش در ۱۰۸۶.

ابوالحسن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی

مشهور به ابن بابویه از اعظام مجتهدین قم و در عصر خود فقیه و ثقه بوده و به عراق رفته و بصحبت ابوالقاسم حسین بن روح^۱ رسیده و از او اخذ مسائل دینیّه نموده نوشته‌اند که به برکت دعای صاحب الامر متولد شده و بآن افتخار می‌کرده. علی بن بابویه در سنه ۳۲۹ وفات یافته و امام حسن عسکری کتابتی باو نوشته مشتمل بر مواعظ و نصایح و از مصنفات ابن بابویه کتابی است در توحید و کتاب الوضو و کتاب الصلوة و کتاب الجنایز و کتاب الامامه و کتاب قرب الاسناد و کتاب النساء و الولدان و کتاب المعراج و خلاصه تا هیجده تصنیف باو منسوب است.

محمد بن علی بن موسی بن بابویه القمی خلف الصدق علی بن بابویه

کنیتش ابوجعفر لقبش صدوق است بالتماس شیعه ری در آنجا اقامت داشت و بتعلیم مسائل بایشان اشتغال داشت شیعه خراسان را نیز بفتوای او رجوع بوده و در سیصد و پنجاه و پنج به بغداد آمده شیوخ طایفه از او استماع حدیث می‌نمودند. شیخ طوسی او را بجلالت قدر یاد کرده قریب به سیصد تصنیف داشته چون دعایم الاسلام و علل الشرایع و کتاب التوحید و کتاب المقنع فی الفقه و کتاب المصایح و کتاب من لایحضره الفقیه که از کتب اربعه است شیخ صدوق قائل بسهوالنبی بوده و شیخ طوسی فرموده این از صدوق عجب نیست چو او راست گفتار بوده و لازم نشده راست فهم هم باشد وفاتش در سال سیصد و هشتاد و یک بعدد لفظ شفا. قبرش در ری طهران است.

الشیخ السعید ابو عبدالله بن محمد بن النعمان الحارثی الملقب با المفید

مجتهدی بی‌بدیل و متکلمی بی‌عدیل بوده اصلش از عکبر است در ایام صبا به بغداد آمده با استفاده علوم مشغول شد بدیهه یاب و حاضر جواب بوده مباحثاتی با اهل سنت داشته و آنها را کراراً الزام نموده گویند علماء سنت بموت مفید راحت یافتند و لادتش بقول شیخ طوسی در سیصد و سی و هشت و بقولی سیصد و سی و سه و وفاتش در سوم رمضان سنه ۴۱۳. گویند جناب شیخ بتجرد نفس ناطقه قائل بود و بعد توبه نمود و **قال قد ظهر لنا ان لا مجرد فی الوجود الی الله**^۲ تألیفات او را قریب به دویست کتاب صغیر و کبیر نوشته‌اند. چون مقتعه و ارشاد و شرح بر اعتقادات صدوق و کتاب الارکان فی دعایم الدین و کتاب الايضاح فی الامامه و کتاب مناسک الحج و خزائنهما.

الشیخ الفقیه ابوجعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی

از اعظام مجتهدان شیعه امامیه است و او را شیخ الطایفه می‌گویند و در فقه هر جا شیخ مطلق ذکر می‌شود مراد شیخ طوسی است در بغداد بافاده اشتغال داشته. در مجلس درسش زیاده از سیصد نفر از مجتهدین حاضر می‌شده‌اند چون در سال چهارصد و چهل و هشت بواسطه فتنه که در میانه شیعیان و مخالفان واقع شده خانه که در باب الکرخ داشت سوخت کتب او ضایع شد به نجف آمد تا در محرم ۴۶۰ وفات یافت و او را در همان مشهد منور دفن کرده‌اند. نگارنده مدتی در مسجد طوسی که حاوی قبر شیخ است از بعض اساتید فقها استفاده می‌کرد. گویند شیخ بر آن بود که باری تعالی قادر نیست بر غیر آنچه مقدر عبداست. کتب عدیده تألیف فرموده همچون تهذیب و استبصار که بر آنها شروح و حواشی بسیار نوشته‌اند و کتاب مصباح در دستور اعمال و ادعیه

^۱ حسین ابن روح در میان شیعه امامیه مقام بزرگی دارد و در غیبت صغری سومین نایب خاص امام منتظر ع در ۱۸ شعبان ۳۲۶ در بغداد رحلت نموده.

^۲ گفته برای ما روشن شد که مجردی در وجود جز خدا نیست.

است و نیز تفسیری کبیر بر قرآن نوشته که بیست مجلد است و تصنیفات دیگر هم داشته که به سی جلد بالغ می‌شده.

عماد المفسرین ابوعلی فضل بن حسن بن فضل الطبرسی

از علماء تفسیر است. تفسیر کبیر او مسمی به مجمع البیان برکمال و فضل او دلیلی واضح است معاصر صاحب کشف بوده و بعد از فراغ از تفسیر کبیر چون تفسیر کشف بنظرش رسید آنرا پسندیده تفسیر دیگر مختصر که جامع فواید تفسیر کبیر خود و لطایف تفسیر کشف بود در سلک تألیف کشید و آنرا جامع الجوامع نام نهاد و کتب دیگر نیز دارد وفاتش در سال ۵۴۸ رخ داده قبر شریفش در مشهد رضوی است.

السید الاعظم قدوة الفقها و المتکلمین ابوالقاسم الشریف المرتضی علم الهدی علی بن الحسین بن موسی بن محمد بن ابراهیم بن الامام موسی کاظم

مجتهد علی الاطلاق و مرجع فضلی آفاق بوده و صاحب مکنت و ثروت فراوان تولدش در ماه رجب ۳۵۵ و فوتش در ماه ربیع الاول سنه ۴۳۶ در بغداد دفن شده آنگاه به کربلا نقل کردند. از عقاید کلامیه سید آن بوده که ارادة الله عرض لافی محل و در بعضی کتب است که بین شیخ مفید و سیدمرتضی در نود و پنج مسئله کلامیه اختلاف بوده جناب سید را مصنفات بسیار بوه از آن جمله است غرر و درر و تفسیر سوره حمد و کتاب الموضح عن جهة اعجاز القرآن و آن کتاب معروف به طرفه است و کتاب ملخص در اصول فقه و تقریب الاصول در علم کلام و تفسیر خطبه شفشیه.

السید الشریف ابوالحسن رضی الدین محمد بن حسین بن موسی

برادر سید مرتضی تولدش در سال سیصد و پنجاه و نه بزرگواریش مسلم صاحب اشعار دلپذیر است بلکه او را اشعر قریش گفته‌اند جامع نهج البلاغه او بوده و از کتب مصنفه اوست: حقایق التنزیل و خصائص الائمة و تفسیر القرآن و تلخیص البیان در مجازات قرآن و غیره. در پنجم محرم سنه ۴۰۶ وفات یافت و فخرالملک وزیر سلطان بهاء الدوله دیلمی و قضات و اعیان بر جنازه او حاضر شدند و در بغداد مدفون شده.

العالم الفاضل فخرالدین ابو عبدالله محمد بن احمد بن ادریس العجلی الربعی الحلی

در وصفش گفته‌اند نکته پردازیش از فخر رازی بیش و در فقه از محمد بن ادریس شافعی پیش. دخترزاده شیخ طوسی بوده در بیست و پنج سالگی بسرحد اجتهاد رسیده کتاب سرائر از مصنفات شریفه اوست و او را بر تصانیف شیخ اجل ابوجعفر طوسی اباحت بسیار است. در سال ۵۹۸ و بقولی ۵۷۸ در عنفوان جوانی بسرای جاودانی شتافته.

الشیخ المحقق نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن یحیی بن حسن بن سعید هذلی الحلی

صاحب قوه قدسیه اجتهاد در استنباط احکام و شرایع اسلام شرایع الاسلام دارد و کتاب معتبر و مختصر نافع و نکت النهایه که شرح نهاییه شیخ طوسی است و کتاب معارج در اصول فقه و خواجه نصیر الدین طوسی بعزم زیارت او از بغداد به حله رفت و محقق در روز ورود خواجه بتدریس اشتغال داشت پس محقق طوسی وارد مجلس محقق حلّی شد وقتیکه شیخ محقق مسئله استحباب تیاسر در قبله اهل عراق می گفت خواجه اعتراض نمود که اگر تیاسر از قبله بغیر قبله است حرام است و اگر از غیر قبله بسوی قبله است پس آن واجب است جواب داد استحباب تیاسر از قبله بسوی قبله است و خواجه پسندید ولادتش را در ۶۳۸ هجری نوشته‌اند و وفاتش را در ۷۲۶ و بعضی در ۶۷۶ نوشته‌اند. قبرش در حله است نگارنده زیارت نموده.

جامع المعقول و المنقول الشیخ حسن بن یوسف بن علی بن مطهر الحلی

مجدد مآثر شریعت مصطفوی و مجدد طریقه مرتضوی مولد و منشأ دارالمؤمنین حله تحصیل کلام و فقه و

اصول و عربیت از محقق صاحب شرایع و والد خود نموده و مطالب حکمیه را از خدمت حکیم طوسی نصیر الدین تحصیل فرموده. در ترویج مذهب اثنی عشری مساعی جمیله نمود. سلطان محمد خدابنده شیخ را گرامی داشت و ولادتش در بیست و نهم رمضان ۶۴۸ و وفاتش در روز شنبه بیست و یکم محرم سنه ۷۲۶. از مصنفاتش آنچه نگارنده دیده ارشاد و تبصره و مختلف و تحریر و الفین و کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد ولی تا هشتاد تصنیف باو نسبت داده‌اند.

الشیخ فخر الدین محمد

فرزند شیخ علامه محقق نحیر در صغر سن^۱ عالمی بافضایل بوده تولدش در سنه ۶۸۲ و وفاتش در سال ۷۷۱ بوده بنابراین قریب ۸۹ سال عمر نموده.

افضل المحققین شیخ شمس الدین ابو عبدالله محمد ابن مکی بن حامد العاملی

معروف به شهید اول صاحب دروس و لمعه و غیره یکسال در حبس بود و آخر در میدان دمشق در وقت چاشت پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ۷۸۶ او را بدار آویختند و سوزانیدند بفتویای برهان الدین مالکی و غیره.

ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد الاسدی الحلی

از جمله فقه‌های بزرگ که از عرفای سترگ هم بشمار می‌رود بیک بشمار می‌رود بیک واسطه از شاگردان شهید اول است کتاب تحصین در صفات عارفین نگارش اوست در مجالس المؤمنین نوشته که سید محمدنور بخش که از اکابر صوفیه است از تلامذه اوست. مدت عمرش هشتاد و چهار سال و وفاتش در سنه ۸۴۱ است.

الشیخ نورالدین علی بن الحسین بن علی بن عبدالعالی الکرکی

معروف به محقق کرکی که او را خاتم المجتهدین گفته‌اند در سال ۹۴۰ در نجف اشرف وفات یافته احیاء الموات و جامع المقاصد در شرح قواعد و شرح الفیه شهید و غیره از اوست.

امام همام علم اعلام شیخ زین الدین بن نورالدین المعروف بابن الحجة علی بن احمد بن محمد بن علی بن جمال الدین بن تقی بن صالح العاملی الشامی

مشهور به شهیدثانی صاحب مقامات رفیعه و درجات منیعه از غالب علوم و فنون با بهره و از سلوک و تصوف هم با نصیب میلادش در سنه ۹۱۱ در خدمت اساتید عصر تحصیل طب و حکمت و هندسه و حساب و فقه و ادبیه و غیرذلک نموده نوشته‌اند که از جهت تهمت رفض و امر تشیع در قسطنطنیه در ۹۶۵ یا ۹۶۶ او را کشتند و سه روز جسدش روی خاک بود سپس او را بدریا افکندند از سید نعمت الله جزایری نقل کرده‌اند که چون او را شهید کردند خورش الله الله نقش می‌بست شرح لمعه از اوست و مسالک هم منسوب باوست. تألیفات دیگر نیز دارد همچون منیه المریدین که در آداب طلب علم و حضور نزد مشایخ و غیره می‌باشد و کتاب الاربعین حدیثا فی الفضائل.

السید حیدر بن علی العبید لی الحسینی الاملی

فقیهی عارف بوده و او را صاحب کشف حقیقی گفته‌اند و فقهاء عظام با اینکه تصریح نموده‌اند باینکه او عارف و حکیم و صوفی است همگی بجلالت قدر یادش نموده‌اند از اوست: جامع الاسرار و جامع الحقایق و سنه ۷۸۷ تاریخ بعضی تألیفات اوست و او شاگرد فخرالمحققین بوده کتاب المحیط الاعظم و تاویلات نیز از اوست.

^۱ نوشته‌اند در ده سالگی مجتهدگردیده شرح قواعد و حاشیه ارشاد و کافیه در کلام از اوست و بعضی از تألیفات پدر را که ناتمام بوده تمام کرده.

الشیخ محمد بن علی بن ابراهیم بن ابی جمهور الاحسائی

کمالاتش بین جمهور مشهور است مولدش لحساء و فتوش بیرون از حد احصاء در ۸۷۷ به مکه معظمه مشرف شده از مصنفات اوست کتاب غوالی اللالی و مجلی که بر مذاق صوفیه واقع شده. وفاتش در نهصد و اند هجری واقع شده.

السید الجلیل میر اصیل الدین عبدالله الحسینی الدشتکی

صاحب جلالت و نبالت و تقوی و دیانت در علم انشاء و تفسیر و تألیف ممتاز بوده در زمان سلطان ابوسعید از دارالملک شیراز به هرات رفته و هفته یک مرتبه در مدرسه مهدعلیا گوهر شاد موعظه می نموده و صاحب تألیفات است انتقال میرسید اصیل الدین بریاض بهشت در هفدهم ربیع الاول سنه ۸۰۳ و بقولی سنه ۸۴۳.

حسین بن علی الواعظ الکاشفی السبزواری

از علوم دینی و فنون غریبه صاحب دستگاه بوده در خصوص نجوم با وقوفی کامل بوده تألیفاتش بسیار از جمله: جواهر التفصیل، اخلاق محسنی و روضة الشهداء در سنه ۹۱۰ رحلت نموده.

سید العلماء قاضی نورالله بن السید شریف بن السید جمال الدین بن نورالله بن شمس الدین محمدشاه الحسینی المرعشی الشوشتری

از محدثین و متکلمین و محققین است سید شیعه تراشش گویند در زمان دولت سلطان جهانگیر پسر جلال الدین محمداکبر تیموری آنجناب را در اکبرآباد هند بقتل رسانیدند. شهید ثالثش گفته اند کتاب مجالس المؤمنین از تألیفات اوست و احقاق الحق ردبر ابطال الباطل که فضل بن روزبهان اصفهانی در رد بر کتاب نهج الحق علامه نوشته و غیره و غیره. بر طبق استنباط صاحب طرائق الحقایق تا هزار و سی هم شهید نشده بوده ولی در بعضی کتب معتبره رحلتش را در سنه ۱۰۱۹ نوشته اند و مدت عمرش را شصت و سه سال معاصر شیخ بهائی بوده.

عالم فاضل فقیه کامل ورع ملا احمد بن محمد اردبیلی

مشهور به مقدس معاصر شیخ بهائی بوده تفسیر آیات الاحکام و شرح ارشاد ناتمام از اوست و حدیقه الشیعه را بعضی باو نسبت داده اند و محققین از او ندانسته اند. گویند در حاشیه الهیات تجرید بوحدت وجود میل کرده رحلتش در سنه ۹۹۳ بوده.

الشیخ حسن ابن الشیخ زین الدین الشهید

صاحب معالم الاصول^۱ در سنه ۹۵۹ متولد شده در سال ۱۰۱۱ وفات نموده.

فقیه المحدثین بهاء الحق والملة والدین محمد بن شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد بن محمد حارثی همدانی

از بزرگان عرفاء محققین و حکماء مسلمین است تولدش هفدهم محرم سنه ۹۵۳. در خدمت پدر و فضلالی عصر تحصیل علوم و فنون نموده و مدتی سیاحت آفاق کرده و پیوسته با ارباب فضل و کمال و اصحاب وجد و حال معاشرت کرده تصانیف مفیده دارد مانند صمدیه در نحو خلاصة الحساب در حساب تشریح الافلاک در هیئت و زبده در اصول فقه جامع عباسی در فقه و اربعین و کشکول ۵ مجلد در امور مختلفه و مثنوی شیرو شکن و نان و حلوا الی غیر ذلک. شعر عربی و فارسی از او بسیار منقول است. گویند در همه فنون چون صاحب فن واحد بوده. در بعضی تواریخ است که در زمان سلطان مراد بن سلیم بلباس درویشی بدرس بعضی علماء سنت رفت و

^۱ معالم الاصول بفارسی ترجمه شده میرزا اسمعیل منجم مشهور به مصباح متولد ۱۳۰۰ بفارسی ترجمه نموده و همچنین آقامحمد هادی بن ملامحمد صالح مازندرانی اصفهانی متوفی ۱۱۲۰ بفارسی ترجمه نموده.

مباحثات در امر تشیع نمود. فاضل جواد محمدبن سعد الدین جواد البغدادی که شرح بر خلاصة الحساب و تشریح الافلاک نوشته و ملامحسن فیض و ملاصدرای شیرازی و ملاصالح مازندرانی و غیرهم در خدمتش تلمذ نموده‌اند رحلتش در سنه ۱۰۳۱ در ماه شوال در اصفهان و جنازه‌اش را به مشهد رضوی نقل کرده‌اند.

حیکم عارف فقیه قاضی محمد سعید بن محمد مفید قمی

صاحب الاربعون حدیثا فی المعارف و شرح توحید صدوق در چند مجلد در ۱۰۴۹ متولد شده و در سنه ۱۱۰۳ وفات نموده.

محمد تقی بن مقصودعلی اصفهانی

مشهور به مجلسی از علماء عرفا تولدش در اصفهان سال ۱۰۰۳ فاضلی یگانه و فقیهی متبحر. حدیقة المتقین و شرح من لایحضره الفقیه و شرح زیارت جامعه و احیاء الاحادیث و شرح چهل حدیث از اوست و رساله در سیرو سلوک از او نزد نگارنده موجود است. در ۱۰۷۰ بجوار رحمت الهی فایز شد قبرش در اصفهان است.

الفقیه المحدث مولانا محمدباقر بن محمدتقی مجلسی

از مردم اصفهان در دولت صفویه مکرم زیست تألیفاتش سی و پنج جلد عربی و چهل ونه جلد فارسی کتاب بحارالانوار و عین الحیوة را جامع و نابع است. وفاتش در شب بیست و هفتم ماه رمضان سنه ۱۱۱۰ عمر شریفش هفتاد و سه سال. چه خوب ماده تاریخی برای رحلتش گفته‌اند:

ماه رمضان چو بیست و هفتش کم شد تاریخ وفات باقر اعلم شد

محمدباقر بن محمد مؤمن خراسانی سبزواری

از جمله فقهاء عارفین است در خدمت شیخ بهائی و میرداماد تلمذ نموده در عهد شاه عباس ثانی صفوی منصب امامت جمعه و شیخ الاسلامی باو تفویض شد از مصنفات اوست ذخیره المعاد فی شرح الارشاد و محقق خونساری آقا حسین شاگرد او بوده وفات محقق سبزواری در سنه ۱۰۹۰ است و شرحی فارسی بر توحید صدوق نوشته.

المحدث الکبیر محمدبن الحسن ابن علی المعروف بشیخ حر عاملی

صاحب کتاب وسایل در حدیث و بدایة الهدایة در فقه و امل الامل از حزب اخباریین است در سنه ۱۰۳۳ متولد شده و در سنه ۱۱۰۴ رحلت کرده.

شیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم بن احمد بن صالح بن عصفور الدرازی البحرانی

از محدثین فقها و از حزب اخباریین است تولدش در سنه ۱۱۰۷ کتاب حدائق الناضره فی احکام العترة الطاهرة از اوست و او کتابی کبیر است قلیل الاستدلال است و لؤلؤة البحرین نیز از اوست وفاتش در ماه ربیع الاول سنه ۱۱۸۶.

سلطان العلماء و خلیفة السلطان حسین حسینی آملی اصفهانی

بزرگ‌زاده بوده و داماد شاه عباس صفوی. از شاگردان شیخ بهائی جامع علوم عقلیه و نقلیه. از مؤلفاتش حواشی معالم و شرح لمعه و حواشی بر کتب کلامیه است مدت پنج سال وزارت شاه عباس و دوسال وزارت شاه صفی نموده. در سنه ۱۰۶۶ رحلت کرده^۱ جنازه‌اش را به نجف اشرف حمل نمودند.

ملا محمد امین بن محمد شریف استرآبادی

^۱ بعضی دیگر ماده تاریخ وفاتش را غم و حزن گرفته‌اند که ۱۱۱۱ می‌شود.

^۲ و بعضی رحلتش را در حدود ۱۰۶۴ نوشته‌اند.

او اول کسی است از اخباریین که بر طریقه اصولیین تشیع و طعن بسیارزده صاحب کتاب الفوائد المدنیة و فوائد دقایق العلوم و شرح استبصار و رساله دربدء از صاحب مدارک و معالم مجاز بوده وفاتش را بعضی در سنه ۱۰۳۳ نوشته‌اند و گویا اصح سنه ۱۰۳۶ باشد و ۱۰۴۰ نیز گفته‌اند.

السید محمد بن علی بن الحسین بن ابی الحسن الموسوی العاملی

صاحب مدارک که در شرح عبادات شرایع الاسلام است و حاشیه تهذیب و حاشیه بر الفیه شهید و شرح مختصر نافع و غیره تولدش در سنه ۹۴۶ و در سنه ۱۰۰۹ وفات نموده. محمد بن تاج الدین حسن مشهور به فاضل هندی از افاضل علماست اصلش اصفهانی در بلاد هند نشو و نما کرده از شاگردان مجلسی بوده نقل است که شاه سلطان حسین برای تعلیم مسائل در حرم محترم غیر بالغی خواسته مجلسی او را معین نمود وقتی چشمش را گرفته بیرون آمد که اینک بالغ شدم. کشف اللثام شرح بر قواعد علامه از اوست و تلخیص شفا در حکمت و تفسیر قرآن و غیر اینها ولادتش در سنه ۱۰۶۲ و وفاتش در ماه رمضان ۱۱۳۷ قمری در تخت فولاد اصفهان است.

آقا حسین خونساری

از اعظام فقها و افاضل حکماست در فقه شاگرد محمد تقی مجلسی در معقول شاگرد میرفندرسکی جمعی از علماء محققین شاگرد او بوده‌اند چون ملا میرزای شیروانی که نامش محمد بن حسن است صاحب حواشی بر معالم الاصول و در سال ۱۰۹۸ وفات یافته^۱ و سید نعمت الله جزایری صاحب زهرالریبع و انوار النعمانیه که در سنه ۱۰۵۰ متولد شده و در سنه ۱۱۱۲ رحلت کرده. آقا حسین تصنیفات خوب داشته مشارق الشموس در شرح دروس ناتمام و حاشیه بر اشارات حکمت وفاتش در سنه ۱۰۹۹ یا سنه ۱۰۹۸ اتفاق افتاده. ولد جلیلش آقا جمال دارای حکمت و کلام و فقه و اصول حاشیه بر شرح لمعه و حاشیه بر شفا و رساله اثبات رجعت و غیره دارد وفاتش در سنه ۱۱۲۵ بعضی مزاحها و لطایف باو نسبت دهند.

آقا باقر بن ملا محمد اکمل بهبهانی

تولدش در سنه ۱۱۱۸. از قدوم او طایفه اخباریه رو بانحطاط نهادند. وفاتش حایر حسینی در سنه ۱۲۰۸ یا سنه ۱۲۰۶ رخ داد تألیفات بسیار داشته چون شرح مفاتیح و حاشیه بر شرح ارشاد اردبیلی و کتاب ابطال القیاس و اثبات تحسین و تقبیح عقلیین و احکام العقود.

میرزا ابوالقاسم قمی چاپلاقی

صاحب قوانین الاصول که بر آن ردود و اعتراضات بسیار نوشته‌اند مانند شیخ محمد حسین برادر شیخ محمد تقی در فصول و کلباسی در اشارات و غیر آنها در عهد خاقان مغفور فتحعلیشاه در دارالمؤمنین قم بافاده مشغول و بحکومت شرعی و امامت جمعه و جماعت تا در سنه ۱۲۳۱ برحمت ایزدی پیوست.

شیخ المشایخ شیخ جعفر نجفی

صاحب کشف الغطاء از اعراب نجف اشرف در عصر خود در فنون فقه و اصول مانندی نداشت در عتبات به اجرای احکام مشغول بود و چندی در اصفهان ومدتی در طهران و زمانی در خراسان بسر برد و خاقان خلدآشیان از گفته او انحراف نمی‌ورزید بعد از وفاتش در سنه ۱۲۲۷ در عتبات مدفون گردید و از کتب اوست العقاید الجعفریه در اصول دین.

الشیخ الکامل شیخ محمد تقی

^۱ و بعضی وفاتش را در سنه ۱۰۹۹ نوشته‌اند ملا میرزای شیروانی معروف به مدقق شیروانی است داماد محمد تقی مجلسی بوده و کتاب التوحید و النبوة و الامامة و شرح فارسی بر معالم الاصول هم نوشته و حواشی بر شرح لمعه و بر الهیات تجرید نوشته.

داماد مرحوم شیخ جعفر نجفی در دولت فتحعلیشاه از عتبات به اصفهان آمده در اصفهان بتدریس اصول و فقه مشغول بود و در مسجدشاه بامامت می‌پرداخته از مصنفاتش حاشیه معالم الاصول موسوم به هدایةالمسترشدین نزد علما و طلاب خیلی معتبرنگارنده از او فوائد برده در سنه ۱۲۴۸ وفات یافته و نعش او را در مزار تخت فولاد اصفهان در تکیه والده شاهزاده دفن کردند.

السیدالاجل بحرالعلوم آقاسید محمد مهدی بن سید مرتضی طباطبائی

تولدش در سال ۱۱۵۵ در غالب علوم و فنون سرآمد اهل زمان بوده در عتبات به نشر احکام قیام داشت منظومه در فقه از آنجناب به طبع رسیده در سال ۱۲۱۲ در عتبات از این عالم رفت کراماتی از او نقل کنند.

عالم ربانی آقا میرسد علی طباطبائی

صاحب شرح کبیر تولدش در سنه ۱۱۶۱ زبده اصحاب زهد و تقوی و درس و فتوی بود در عتبات عالیات در ترویج احکام سعی بلیغ داشت. در دوره خاقان فتحعلیشاه سال ۱۲۳۱ برحمت ایزدی پیوسته.

مروج مذهب جعفری مولاناالحاج سید محمد باقر بن سید محمد تقی

از فحول علماء زمان بوده در اصفهان در محله بیدآباد مسجدی بنا نموده حکومت شرعی اصفهان با آن جنت مکان بود حکمش در تمام ایران بلکه هندوستان و ترکستان مطاع بوده و اصلش از شفت رشت بوده و چندی تلمذ خدمت سید بحرالعلوم نموده کتابها هم نوشته در اجرای حدود حتی کشتن صدو بیست نفر از او نقل شده وفاتش در سنه ۱۲۶۰ در زمان محمدشاه اتفاق افتاده.

الشیخ محمدحسن ابن الشیخ باقر

صاحب جواهر الکلام و نجات العباد در فقه. در سال ۱۲۶۶ در نجف اشرف رحلت نموده.

ناهج مناهج شریعت غرا مرحوم حاجی محمد ابراهیم کرباسی

در فقاہت یگانة زمان بوده اهل ایران را نسبت به حضرتش اعتقادی کامل بود در مسجد حکیم بامامت و تدریس اشتغال داشته کتاب اشارات در اصول از او یادگار است کرامتها از او نقل می‌کنند و رساله نخبه فارسی بجهت حاشیه کردن حجین شیخ مرتضی و مرحوم میرزای شیرازی تاکنون مرجع عوام و خواص است در سنه ۱۲۶۱ برضوان خرامیده.

قدوة الفقهاء الحاج شیخ محمد باقر بن شیخ محمد تقی

جامع علوم بامامت مسجد شاه اصفهان قیام می‌فرموده و بتدریس اشتغال داشته و زیارت عتبات عالیات اقدام فرموده بعد از زیارت امیرالمؤمنین در نجف اشرف برحمت ایزدی پیوسته در سنه ۱۳۰۱.

ملاذالاصولین شیخ مرتضی انصاری

از رؤسای مذهب جعفریه و حجج اسلامیه. در علم و عمل و زهد و تقوی مسلم کل. کتاب فراید الاصول و متاجرش در فقه، الیوم نهایت تعلیم و تدریس فقها و اصولیین است. در سال ۱۲۸۱ رحلت کرد مدفنش در نجف اشرف است.

حجة الاسلام و المسلمین حاجی میرزا محمد حسن^۱ بن میرزا محمود شیرازی

ولادتش در سنه ۱۲۳۰ در شیراز تکمیل علوم عقلیه و نقلیه نموده و در خدمت شیخ مرتضی تلمذ نموده در سامرا ملجا فضلا و علما گردید در رأس ماه چهاردهم مجدد قوانین فقها و مروج مذهب جعفری بود و در تمام بلاد هرجا که پیرو دین جعفری بود او را حجة الاسلام دانست و رساله اش را ملاک رستگاری فهمید اخلاقش

^۱ نسبش باین طریق است: محمدحسن بن محمود بن اسمعیل بن فتح الله بن عابد بن لطف الله بن محمد مؤمن حسینی شیرازی.

مخالف و موافق را شیفته نمود نفوذ امرش بحدی بود که در سنه ۱۳۰۸ که انحصار خرید و فروش تنباکو و توتون ایران بیک شرکت انگلیسی واگذار گردید تلگرافی باسم حضرتش منتشر شد: «الیوم صرف غلیان حکم مجاهده با امام» کسی را یارای استعمال این نوع دخانیات نبود. وفاتش در روز دوشنبه هشتم شعبان المعظم ۱۳۱۲ در جوار عسکریین و جنازه‌اش را تا نجف اشرف بدوش حمل کردند و در تمام بلاد مجالس ترحیم برپا نمودند.

مورخ فاضل و عالم کامل میرزا محمدباقر بن زین العابدین چهارسوقی اصفهانی

صاحب مصنفات بسیار که معروفترین همه کتاب روضات الجنات است در احوالات علما و فضلاء شیعه و سنی اگر چه انتقادات و اعتراضات بر آن کتاب (از جهت اشتباهات تاریخی و غیره در آن کتاب) بسیار نموده‌اند ولی با وجود این کتاب مزبور مرجع همه اهل تاریخ و تذکره است و اهمیت آنرا نمی‌توان انکار کرد. نامه نگار بتفصیل مطالعه و مرور نموده بهرحال مولف فاضل آن از علما و سادات خیلی محترم اصفهان بوده و در سال ۱۳۱۳ رحلت نموده قبرش در تخت فولاد اصفهان است.

حجة المسلمین حاجی میرزا حسین بن حاجی میرزا خلیل

از جمله علما و فقهای معاصر بوده پدرش طیب ابدان و فرزند عالم علم ادیان از مشاهیر و معمرین فقهای عصر بشمار می‌رفت اصلا اهل طهران و مقلدینش فراوان در شوال ۱۳۲۶ برحمت ایزدی پیوست. مرحوم ملازین العابدین گلپایگانی شارح درّه از مشایخ اجازه او بوده که ترجمه‌اش در خاتمه کتاب خواهد آمد.

رکن الاصولیین ملا محمد کاظم الخراسانی نجفی

از فقهاء عظام و مؤسس اصول بود در عنوانات آیه‌الله گفتندش نگارنده از خدمتش مدتی استفاده مباحث اصول کرده کفایة الاصول او اصول را کفایت است^۱ در تحقیق مسائل اصولیه. گوئی صدرالمتهلین بود در تنقیح مقاصد حکمیة. تولدش سال ۱۲۹۵ و وفاتش در شهر ذی الحجه سنه ۱۳۲۹. از اعیان تلامذه مرحوم آیه‌الله خراسانی در آن زمان یکی آقا شیخ عبدالله گلپایگانی بود صاحب کتاب التبرالمسکوک فی حکم لباس المشکوک در سال ۱۲۵۸ متولد شده و در سال ۱۳۲۷ وفات یافته و او از مبرزترین تلامذه آخوند خراسانی بود دیگری آقاضیاءالدین سلطان آبادی که اکنون از علماء بزرگ است که خود هم مجلس درسی داشت و دیگری آقا شیخ مهدی مازندرانی صاحب کتاب التصور و التصدیق که آنهم مجلس درسی داشت و در سال ۱۳۴۱ وفات یافته و دیگری آقا شیخ محمدباقر گلپایگانی صاحب تألیفات بود یکی تعادل و تراجیح و دیگر استصحاب بسیار متورع و زاهد بود و در سال ۱۳۳۲ وفات یافته.

ملافتح الله ابن حاجی میرزا جواد نمازی

ملقب به شریعت اصفهانی از جمله فقهای بزرگ معاصر تولدش در سنه ۱۲۶۶ و وفاتش در سنه ۱۳۳۹ حوزه درشش را ادراک کرده بودم.

شیخ جلیل استادنا النبیل الشهدید شیخ محمدباقر ابن ملامحسن اصطهباناتی شیرازی

مجمع علوم و فنون بحری مواج و سراجی و هاج در خدمت اساتید عصر همچون میرزای شیرازی و مرحوم

^۱ این فقیر کتاب لطایف الاصول در شرح کفایة الاصول نوشته ولی تا اواخر مبحث نور و تراخی از مباحث اصول بیشتر نوشته‌ام و از قراریکه مذکور می‌شود شروع و تعلیقات بسیاری بر آن نوشته‌اند و یکی از معاصرین شیخ محمد صالح بن میرزا فضل الله بار فروشی متولد ۱۲۹۷ هم آنرا مختصر نموده و مزجی بنام توضیح الکفایة سید احمد بن سید علی اصغر متولد ۱۳۲۷ شاگرد (میرزا ابوالحسن مشکینی صاحب حاشیة کفایة که در ۱۳۵۳ وفات نموده) بر کفایة الاصول نوشته.

حاجی شیخ محمد باقر اصفهانی و غیرهما معقول و منقول را استفاده نموده و مخصوصاً در اصفهان از علامه زمان آقامیرزا محمد هاشم چهارسوقی که (در سال ۱۳۱۸ وفات نموده) اجازه داشته و تاریخ اجازه اش سنه ۱۳۰۰ بوده از تصانیف او کتاب احکام الدین است و نیز از حاجی شیخ محمد باقر ابن شیخ محمد تقی اجازه داشته در عتبات عالیات بسختی می گذرانید نگارنده مدتی از خدمتش معقول و منقول استفاده کرده افسوس که چون به شیراز رفت و اهمیت و ریاست عظیم یافت مقارن ۱۳۲۶ شهید گشت رحمة الله علیه.

تکملة

بدانکه جمعی از فقها چون محمد باقر مجلسی و شیخ رجب برسی^۱ و میرزا محمد اخباری^۲ و صاحب حدائق و ملا محسن فیض برآندکه احکام را بلکه اصول عقاید را تسلیم باید از ظواهر اخبار اخذ کرد و رای و استنباط مجتهد را در او دخلی نیست بلکه بعضی ادله عقلیه را بالکلیه در اصول عقاید راه نداده اند و در زمان مرحوم شیخ احمد احسائی این مشرب شیوع گرفت.

ذکر شیخ احمد احسائی و حاجی سید کاظم رشتی و حاجی کریمخان

الشیخ احمد بن الشیخ زین الدین بن الشیخ ابراهیم الاحسائی البحری

ولادتش بطوریکه از رساله که خودش در حالات خود در ایام کودکی نوشته مستفاد می شود در ماه رجب ۱۱۶۶ اتفاق افتاده از خدمت جمعی مانند میرسید علی صاحب ریاض و شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء و غیرهما اجازه روایتی داشته در اواسط عمر بممالک عجم آمده و بیشتر در یزد توقف داشت و مدتی نیز در اصفهان آمده بعد بخیال مراجعت به کربلا افتاد در کرمانشاهان نواب محمد علی میرزا پورخاقان امر بتوقف شیخ نمود بعد از وفات شاهزاده به عتبات بقصد مجاورت رفت و جمعی از اطراف و جوانب بارادتش روی آوردند و برخی در طعن او سخن گفتند و چون آنجا هم نتوانست بماند روانه بیت الله شد بواسطه ضعف بنیه و پیری در منزل هدیه سه منزلی مدینه منوره وفات یافت در سنه ۱۲۴۲. چون جناب شیخ علم معقول را از اساتید اخذ ننموده بود بر کتاب عرشیه ملاصدرا شرحی نوشته همه جرح برخلاف اصطلاح صحبت نموده از کتبش شرح زیارت جامعه و غیره نگارنده دیده. رساله که خودش بعربی در حالات ایام کودکی و تحصیل خود و خوابهای خود نوشته نگارنده در کتاب گلهای همه رنگ بفارسی ترجمه نموده ام.

الحاج سید کاظم بن میرسید قاسم حسینی جیلانی رشتی

نایب مناب جناب شیخ بوده تا حضور نمی یافته شیخ بدرس شروع نمی کرده شرح قصیده با چند رساله از او بطبع رسیده نگارنده دیده کلماتش با اصطلاح نزدیکتر از استادش می باشد. علی الجملة از قراریکه در بعضی کتب تواریخ نوشته شده پس از فوت شیخ و سید پیروان بدو فرقه شدند هر دو نقیض یکدیگر یکی بنام رکنیه که حاجی محمد کریمخان کرمانی او را رواج داد و دیگری بایه که سید محمد علی باب او را نشر داد و مذهب بایه از اینجا برخاست بهر تقدیر وفات سید کاظم سنه ۱۲۵۹ اتفاق افتاده. ترجمه حاج محمد کریمخان را مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه^۳ در مآثر الآثار چنین آورده که او: از کبرای علماء عصر معدود بود و در جمیع فنون عقلیه و نقلیه دعوی استادی داشت. از جماعت شیخیه بعد از حاجی سید کاظم گروهی بوی گرویدند و او

^۱ الشیخ الحافظ رضی الدین رجب بن محمد بن رجب البرسی الحلّی صاحب مشارق الانوار و مشارق الامان که در سنه ۸۱۱ تالیف کرده و گویا آخر تصانیف او بوده.

^۲ معروف به محدث نیشابوری در سنه ۱۱۷۸ متولد شده و در سنه ۱۲۳۲ در کاظمین کشته شده.

^۳ او فرزند حاجی علیخان مراغه آذربایجانی است صاحب منتظم ناصری و مرآت البلدان و مطلع الشمس و غیره وفاتش ۱۸ شوال ۱۳۱۳.

را رکن رابع از اصول عقاید خویش گرفتند سید علی محمد باب در شانس گفته ان الکریم کان فی الکرمان کریمما. زمانی که این عالم جلیل به طهران آمد بحکم اعلی حضرت همایون رساله دررد باب نگاشت و این اوقات بطبع رسیده و ارشاد العوام از تصنیفات وی در بمبئی و غیره مکرر مطبوع افتاد و هکذا فصل الخطاب در علم حدیث، الحاصل در غالب فنون کتابها ساخته در مسائل پرداخته. تخمه این دانشور بزرگ از ایل جلیل قاجار است و مردم در حق وی برطرف افراط و تفریط می‌روند در سال ۱۲۸۸ در ایالت کرمان (لنگر) درگذشت. انتهی کلامه.

رکن دوم در ذکر احوال حکما

باید دانست که حکمت و فلسفه عبارت است از علم بحقایق اشیاء علی ما هی علیه بقدر الطاقة البشریه و بتعبیر دیگر **صیورۃ الانسان عالما عقليا مضاهیا للعالم العینی**^۱. و حکمت بر دو قسم است علمی و عملی. چون اگر علم بموجودی است که وجود آن موقوف بر حرکت ارادی بشری باشد حکمت عملی است والا نظری است و حکمت نظری بر سه قسم است چونکه یا علم است بآنچه که مخالفت با ماده شرط در وجود او نبود و او علم الهی و مابعد الطبیعه است و اگر مخالفت با ماده شرط بود ولی در تعقل او شرط نبود علم ریاضی باشد و اگر در تعقل هم شرط بود علم طبیعی است و هر یک از این سه را اصولی و فروعی است.

اصول علم الهی معرفت حق و نزدیکان حضرت اوست و معرفت احوال موجود بماهو موجود چون وحدت و کثرت و وجوب و امکان و حدوث و قدم که آنرا فلسفه اولی گویند و فروع آن چون نبوت و ولایت و احوال معاد و آنچه باینها ماند و اصول علم ریاضی چهار است: هندسه و حساب و نجوم و موسیقی و فروعش علم مناظر و مرایا و علم جبر و مقابله و جراثقال و نیرنجات. و اصول علم طبیعی هشت است: اول سماع الطبیعی که احکام کلیه طبیعیات است دوم علم السماء و العالم سوم معرفة العناصر که آنرا علم کون و فساد گویند چهارم علم کاینات الجو پنجم علم معادن ششم علم نباتات هفتم علم حیوانات هشتم علم نفس.

و فروع علم طبیعی بسیار است مانند علم طب و علم احکام نجوم و علم فلاحت و جز اینها. و حکمت عملی هم بر سه قسم است علم تهذیب اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن و نیز باید دانسته شود که اگر بنای حکیم در درک حقایق بر استدلال محض است مشائی و اگر مدار بر تصفیه و تهذیب باطن است اشراقی است و در برابر این دو چون قید متابعت شریعت انبیاء ملحوظ گردد متکلم و متصوف است.

چون دولت عرب سطوتش اقالیم آسیا و افریقا و اروپا را فراگرفت در خلافت هارون الرشید این خلیفه در طلب علوم حکمت و فلسفه برآمد و بعد از او پسرش عبدالله مامون که در سال ۱۷۰ متولد شده چون بر سریر خلافت ارتقا یافت بیشتر از پدرش مروج علوم گردید و اکثر اوقات با علما و حکما و اهل تفسیر مصاحبت داشت و بر اکثر علوم بتدریج اطلاع یافت و رغبتی تمام در حکمت و کلام و علوم ریاضی داشت در ایام او بسیاری از کتب یونان عبری ترجمه گردید و خود در آنها ممارست یافت چنانکه شکل پنجم از مقاله اولی کتاب اقلیدس بنام او شهرت یافت و شکل مأمونیش گویند و سعی بلیغ در ترجمه کتب یونان عبری نموده و معتمدین مترجمین او چهارکس بودند حنین بن اسحق عبادی که طیب حاذق مشهور بوده و در سال ۱۹۴ متولد شده و در سال ۲۶۰ وفات یافته و کتاب اقلیدس را او تعریب نموده و ثابت بن قره حرانی که در سال ۲۲۱ تولد یافته و در سال ۲۸۸ وفات نموده و یعقوب بن اسحق کندی که در سال ۲۵۸ وفات یافته و علم بن فرحان طبری. و اینان مؤلفات فیثاغورت و افلاطون و ارسطاطالیس و بقراط و جالینوس و غیره را برای او ترجمه کردند و مخصوصاً اعراب اسپانیول که اندلس می گویند در صناعات و فلسفه یدی طولی پیدا کردند و اروپائیان از آنها استفاده نمودند و حکمت آموختند و از کتب ابن سینا و غیره دانش فراگرفتند و بمدارج علم و حکمت و صنعت ارتقا جستند.

حکیم ربانی ابونصر محمد بن طرخان بن اوزلغ فارابی ترکی معلم ثانی

از اکابر فلاسفه اسلام است پدرش صاحب خیل و حشم بوده از اهل فارس. شیخ الرئیس از کتبش استفاده کرده مولدش فاریاب ترکستان از آنجا به ایران آمد و به بغداد رفت عربی را یادگرفت و در خدمت **ابوبشر متی بن**

^۱ یعنی حکمت آنست که انسان یکعالم عقلی شود مشابه عالم عینی.

یونس^۱ بتحصیل حکمت اشتغال ورزید پس از آن نزد یکی از حکمای نصرانی استفاده نمود باز به بغداد برگشت بدرس کتب حکمت اشتغال ورزید مختصر آنکه در جمیع اقسام حکمت سرآمد اهل زمان بوده و از آنجا به مصر رفت و از مصر به دمشق آمد و صحبت سلطان سیف الدوله بن حمدان را که از سلاطین شیعه امامیه است اختیار نمود و بقیة العمر در خدمت او بود. ابونصرکتب ارسطو را شرح کرده و جهد نموده که میان فلسفه افلاطونی و فلسفه ارسطو وفق دهد. گویند در اکثر اوقات از مردم کناره می کرد و درکنار سبزه و آب روان مأوی داشت و قانون که یکی از آلات طرب است اختراع اوست. نقل است که در مجلسی بقانونی نواخت که حاضرین بخنده افتادند و بنوعی دیگر سرود که گریه همه را ربود و بدستگاه دیگر زد که همه بخواب رفتند و خود فرار کرد و در محضری دعوی فرموده که زیاده از هفتاد زبان می دانم. رساله از او نزد نگارنده موجود است مسمی به فصوص که مراتب معرفت آن حکیم را حاوی است. کتاب ادب الجدل هم از اوست. در سنه ۳۳۹ رحلت نموده.

الشیخ رئیس المشائین ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا

ولادتش در ماه صفر سنه ۳۷۰ و بعضی سنه ۳۷۳ و بعضی دیگر در سنه ۳۶۳ گفته اند در هیجده سالگی از تحصیل علوم فراغت یافت و مدتی که با امیر نوح سامانی بود بکتابخانه او درآمد و از علوم اوایل اطلاع یافت. با **شیخ ابوسعید ابوالخیر**^۲ که از جمله عرفا بوده صحبت داشته و هر دو یکدیگر را تعظیم نموده اند و در همدان بوزارت شمس الدوله بن فخر الدوله اشتغال داشت و سرای او را در آشوبی که میان دیلمیان افتاد غارت کردند و قصد قتلش نمودند شیخ گریخته مدت چهل روز در خانه ابوسعید نامی متواری بوده گویند زمانی که او را تکفیر می کردند این رباعی را گفت:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آنهم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود

شفا و نجات و تعلیقات در حکمت و کتاب اشارات هم که خواجه نصیرالدین شرح کرده و ایرادات فخر رازی را بر شیخ دفع نموده و قانون در طب که جمعی چون مسیحی و قرشی بر او شرح نوشته اند از اوست و دانشنامه علائی که فارسی است و رساله احکام الادویة القلییه و رساله رؤیا و شرح کتاب نفس ارسطو و المدخل الی صناعة الموسیقی و غیره. این حکیم نماینده حکمای آسیا است. ابن سینا از کلیه علوم و معارف دوره خود بهره ور بوده و بطوری در آنها ماهر بوده که در نظر نسلهای آتیه موضوع افسانه های عجیبی شده و در علم طب تبرز خاصی داشته که او را جالینوس عرب گفته اند. ابن سینا در سیاست فتح نمایانی نکرده و وزارتش در همدان باشکالات زیادی برخورد و بالاخره چنانکه ذکر گردید منجر به پنهانی و حبس و فرار گردید. از اعیان تلامذه اوست: بهمینار بن مرزبان آذربایجانی (مصنف کتاب تحصیل در منطق و طبیعی و الهی وفاتش در سنه ۴۵۸). وفات ابن سینا در سنه ۴۲۸ روز جمعه رمضان در همدان اتفاق افتاده.

محمدابن زکریا رازی

مولدش در ری بوده و طب را نزد ابن رئیس طبری خوانده و علوم فلسفه را نزد بلخی تحصیل نموده و خود در فن اکسیر و طب بمرتبه اعلی رسید و مدتی متصدی بیمارستان ری و بغداد شد در آخر عمر کورگشت و در سنه

^۱ وفاتش بعهد راضی بوده و وفات الراضی بالله در سال ۳۲۹ بوده.

^۲ شیخ ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر در سال ۳۵۷ در مهنه خراسان تولد یافته کتاب اسرار التوحید در حالات و مقامات او نوشته شده از اعظم عرفا و صوفیه است وفاتش در ۴۴۰ در مهنه اتفاق افتاده مطابق آنچه در اسرار التوحید است.

۳۱۱ وفات یافته.

الشیخ ابوعلی احمدبن محمدبن یعقوب مسکویه

خازن رازی از نوادر حکمای روزگار بوده در تحلی باخلاق فاضله قصب السبق از اقران ربوده در ایام جوانی در ظل تربیت ابومحمد مهلبی وزیر ملک معزالدوله نشو و نما یافت و بعد خدمت عضدالدوله رفته و بعد خدمت ملک صمصام الدوله و از آنها رعایت بسیار دید کتاب احوال الحکما و آداب العرب و الفرس و اخلاق از اوست و همچنین کتاب تاریخ تجارب الامم و کتاب الاشربه و کتاب البطیخ و کتاب تهذیب الاخلاق و کتاب اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین ترجمه کتاب ابوعلی است. فوتش در سنه ۴۲۱ اتفاق افتاده قبرش در محله خواجه اصفهان است.

ابوریحان محمدبن احمد بیرونی^۱

صاحب الآثار الباقیه من القرون الخالیة و جزآن تصانیف بسیاری داشته و در سنه ۴۴۰ وفات یافته.

حکیم ناصربن خسرو علوی

هشتم پدرش امام هشتم بوده اصلش از اصفهان. تخلص حجت داشته معاصر مستنصر فاطمی قرب صدسال عمر داشته و لادتش بقولی در سنه ۳۵۸ دست داده و در بعضی تذکرهاست که صد و چهل سال عمر یافته و تفصیل حالات و اسامی کتب خود را در رساله خود بیان کرده و در تذکرهاى مفصل نقل شده وفاتش را در سنه ۴۳۴ نوشته اند و خالی از نظر نیست چون سن او با سال ولادت وفق نمی دهد و صحیح آنست که سال ولادت او ۳۹۴ می باشد و رحلتش در سنه ۵۳۴.

حجة الاسلام محمدبن محمد غزالی الطوسی

کنیت او ابوحامد در سنه ۴۵۰ در طوس متولد شده کتاب احیاء العلوم از اوست کتاب سرالعالمین او صریح در تشیع اوست. نقل است که چون زمخشری تصنیف کتاب کشاف کرد نزد غزالی آورد چون بر امام وارد شد نشست غزالی از او پرسید که تفسیر ایاک نعبد و ایاک نستعین را بچه قسم کرده جواب گفت نوشته ام که تقدیم المفعول یفید الانحصر امام گفت اذن انت من علماء القشر وفاتش سنه ۵۰۵ بوده است و تحقیق آنست که تفسیر کشاف بنظر غزالی نرسیده اگرچه ملاقات جارالله و امام غزالی ممکن است واقع شده باشد چون تاریخ شروع کشاف در سنه ۵۲۵ بوده.

ابوالولید محمد ابن احمد ابن محمد ابن رشد

این فیلسوف مشهور در سال ۵۲۰ در قرطبه اسپانیا متولد شده و گاهی متولی قضاوت بوده. کتب او را بامر خلیفه سوزانیدند از مؤلفات او بلغت عربی جز قلیلی باقی نمانده مانند کتاب تهافت التهافت رد بر غزالی ولی به لاتینی و عبری از او آثاری مانده انتفاداتی بر منطق فارابی دارد و در بعضی انظار ابن سینا مناقشه کرده در نهم صفر سال ۵۹۵ در مراکش رحلت کرده و در قرطبه مدفون شده.

افتخار الحکماء نصیر الملة والدین محمدبن محمد الطوسی

ولادتش در ۵۹۷ معاصر هلاکوخان (هلاکوخان بن تولیخان که در سال ۶۶۳ شب یکشنبه ۱۹ ع ۱ وفات یافته) و مستشار و مؤتمن الخاقان بوده بیک اندازه از سبعت مغول و وحشیگری آنها جلوگیری نموده و آنجناب وهن تشکیکات فخر رازی را بر ابوعلی سینا ظاهر ساخت و در علوم عقلیه تلمیذ فریدالدین داماد بوده و او شاگرد سیدصدرالدین سرخسی و او بدو واسطه دیگر شاگرد شیخ الرئیس واصل آنجناب را از ساوه نوشته اند ولی چون

^۱ بیرون از توابع سند است.

در طوس که از دهات ساوه است متولد شده به طوسی اشتهار یافته رساله اوصاف الاشراف در اخلاق و آغاز و انجام در مبدء و معاد و سی فصل در نجوم و شرح اشارات بوعلی در حکمت و تجرید العقاید در کلام و اخلاق ناصری که بنام ناصرالدین محتشم تالیف نموده همه از آنجناب است. وفات آن حکمت مآب بعهد اباقاخان^۱ در سنه ۶۷۲ و مزارش در جوار مزار فیض آثار موسی الکاظم (ع) و مدت عمرش هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بوده است.

ایشیرالدین مفضل ابهری

مؤلف هدايةالحکمه رحلتش در سنه ۶۶۲.

نجم الدین علی الکاتب قزوینی

صاحب رساله شمسیه در منطق و رسائل دیگر در حکمت در سال ۶۷۵ رحلت کرده.

ابوالفتح یحیی بن حبش بن امیرک

ملقب به شهاب الدین سهروردی اورازنده کننده رسوم افلاطون و شیخ اشراقی گویند از کتابهای او حکمة الاشراق است و تنقیحات در اصول فقه و تلویحات و هیاکل نوریه. در سنه ۵۸۷ در حلب بجرم حکمت مقتول شد و خواهرزاده شیخ شهاب الدین سهروردی صاحب عوارف بوده.

العلامه قطب الدین محمدرازی

تولدش در ورامین ری و در دوازدهم ذی القعدة سال ۷۶۶ در دمشق وفات یافته و در صالحیه او را دفن کردند بعد او را بموضع دیگر نقل کردند از کتب او شرح شمسیه و شرح مطالع.

قطب الدین محمود شیرازی

صاحب شرح کلیات قانون و شرح حکمة الاشراق هم از اوست تولدش در سال ۶۳۴ و وفاتش در سال ۷۱۰ اتفاق افتاده.

میر سید شریف الدین علی جرحانی

تولدش در سال ۷۴۰ تکمیل علوم عقلیه و نقلیه نموده و با ملا سعد تفتازانی مباحثات نموده و همواره بر او فائق آمده از مصنفاتش کبری در منطق و صرف میر در صرف و حواشیش برکتب بسیار است وفاتش در سال ۸۱۶ اتفاق افتاده.

المحقق ملاجلال الدین محمد الدوانی

نسبش منتهی می شود به محمدبن ابی بکر نزد والد خود تحصیل کرده و در شیراز خدمت ملامحیی الدین از اولاد سعدبن عباد علوم دینی را فرا گرفته و تلمذ تلمیذهای میر سید شریف را هم کرده و آخرکارش بجائی رسید که اکابر زمان غاشیه او را بر دوش کشیدند. در آخرکار گفته:

مرا بتجربه معلوم شد در آخر حال که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال

رساله در حقیقت مذهب تشیع نوشته را قم دیده و رساله فی اثبات الواجب القدیم و حواشی و مصنفات بسیار دارد شرح بر هیاکل که در حکمت اشراق است نوشته و **ذوق المتالیهین**^۲ مسلکی است در نسبت واجب الوجود

^۱ پسر هلاکوخان است در سال ۶۶۳ بجای پدر بر سریر سلطنت نشست و در سال ۶۸۰ وفات یافته.

^۲ این طایفه وجود را واحد می دانند و موجود را متعدد و وجودیکه مبدء اشتقاق موجود است امریست قائم بذات خود او و او حقیقت واجب الوجود است و وجود غیر او عبارتست از انتساب این غیر بوجود پس معنی قولنا الواجب موجوداته نفس الوجود و معنی قولنا الانسان موجود این است که از برای او نسبتی است بوجود پس واجب الوجود وجود مطلق است که معرا از تقیید است

تعالی بموجودات مختار اوست. مدت عمرش ۷۸ سال وفاتش در سال ۹۰۸.

غیاث الدین جمشیدکاشانی

از بزرگان علماء ریاضی است کتابهای خوب در این فن دارد از قبیل الابعاد و الاجرام و جام جمشید و مفتاح الحساب و نزهة الحدائق و زیج خاقانی وفاتش در سال ۸۴۰ یا ۸۳۲ واقع شده.

ملاعلی فاضل قوشجی

حکیم فاضل و متکلم قابل صاحب شرح تجرید و فارسی هیئت در سال ۸۷۹ از دنیا رفته.

میر صدر الدین محمد حسینی شیرازی

سید المدققین در بلده شیراز مدرسه ساخت و تدریس می کرد حاشیه بر شرح تجرید و غیر ذلک دارد و در حکمت از او معروف است که نسبت هیولی بصورت را نسبت اتحادیه دانسته تولدش در روز شنبه دوم شعبان سال ۸۲۸ و در صباح جمعه دوازدهم رمضان سال ۹۰۳ بدست ظلمه ترکمان شهادت یافت.

شمس الدین محمد خفری

از بزرگان حکماست تلمیذ سید صدرالحکماء بوده در حکمت و کلام تألیفات خوب دارد از جمله شرح تذکره نصیریه مسمی به تکمله در هیئت وفاتش بقولی در اوایل سلطنت شاه اسمعیل صفوی واقع شده و در بعضی کتب رحلتش را در سال ۹۵۷ نوشته اند.

میر غیاث الدین منصور شیرازی

از بزرگان حکماست صاحب کتب و حواشی بسیار است کتاب اخلاق منصوری و شرف الالباء که آنهم در تصوف و اخلاق است از اوست در سال ۹۴۸ وفات یافته و او فرزند میر صدر الدین محمد سید المدققین است که ترجمه اش گذشت.

میرابوالقاسم بن میرزا بزرگ ابن میرصدرالدین الموسوی من ولد ابراهیم المرتضی المعروف بمیر فندرسکی من اعمال استرآباد

معاصر شاه عباس ماضی در مراتب حکمت فرید عصر بوده در ایران و هندوستان مقبول کل بود با آنکه نزد سلاطین اعتبار تمام داشت همواره با فقرا محشور بود و از دنیا متنفر و آخر به اصفهان آمد حاشیه بر کتاب جوک بشست دارد و قصیده که مطلعش اینست:

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی
انشاء فرموده بر این قصیده شروعی نوشته اند وفاتش در سال ۱۰۵۰ مزارش در تخت پولاد اصفهان به تکیه میر معروف است.

حکیم الهی مهبط علوم و فیوضات نامتناهی سید سناد محمد باقر داماد ابن میر شمس الدین محمد حسینی استرآبادی

آنقدر علوم فنون تحصیل کرد که او را معلم ثالث گفتند خود را با ابن سینا در یک درجه می دانسته با شیخ بهائی هم عصر و کمال یگانگی داشته اند از تصنیفات اوست قبسات و تقدیسات و افق المبین در حکمت و رساله رضاعیه در فقه و تفسیر مسمی به سدره المنتهی و غیر ذلک. در شعر تخلص اشراق داشته این رباعی از اوست:

چشمی دارم چو لعل شیرین همه آب بختی دارم چو چشم خسرو همه خواب
جسمی دارم چو جان مجنون همه درد جانی دارم چو زلف لیلی همه تاب

پس انبساط و عروض وجود و مخالطه او باتعینات لازم نمی آید.

زمانیکه همراه شاه صفی صفوی ولیعهد شاه عباس به عتبات می‌رفت بین کربلا و نجف وفات نمود و در همان موضع دفن شد در سال ۱۰۴۰.

صدرالمتالهین محمدبن ابراهیم ابن یحیی شیرازی

معروف به ملاصدرا شاگرد میرداماد و شیخ بهائی بوده عالم بجمیع فنون مخصوصاً حکمت الهی که در این فن پایه‌اش از همه حکمای سلف درگذشت کتبش محل انظار و تدریس حکمای ایران است از جمله اسفاراربعه و شواهد الربوبیه و شاعر و عرشیه و حاشیه بر الهیات شفا و حاشیه بر شرح حکمة الاشراق و شرح هدایه میبدی و شرح اصول کافی و مفاتیح الغیب و تفسیر سوره بقره و آیه نور و یس و جمعه و غیره‌ها را قم از همه کتبش فیوضات برده هفت نوبت پیاده حج نموده در حجه هفتم در بصره وفات یافته در سال ۱۰۵۰ این رباعی را بعضی مورخین باو نسبت داده‌اند:

آنان که ره دوست گزیدند همه در کوی شهادت آرمیدند همه
در معرکه دوکون فتح از عشق است هرچند سپاه او شهیدند همه

مرحوم محمدبن مرتضی بن محمد مدعو به ملامحسن ملقب به فیض

محدث بزرگ و فقیه عارف و حکیم موحد شاگرد صدرالمتالهین بوده گویند این لقب را صدرالمتالهین باو داده و داماد مرحوم صدرالمتالهین بوده تصانیفش غیر محصور است و فقهاء اعلام تعبیر از او به محدث کاشانی می‌کنند و از فتاوی او در فقه دو مطلب خلاف جمهور واقع شده یکی آنکه گفته ملاقی متنجس نجس نیست بلکه ملاقی نجس است دیگر آنکه غنا را در اشعار عرفانیه و آنچه که جاذب روح است بعالم علوی تجویز کرده کتاب مفاتیح در فقه دارد و تفسیر صافی و کتاب وافی و کلمات مکنونه و غیر ذلک از او مشهور است و ملا محمد طاهر قمی منکر فیض بوده ولی از این اعتقاد برگشت و پیاده به کاشان آمد و چون بدرخانه فیض رسید فریاد کرد یا محسن قاداتاک المسئی. فیض بیرون آمد و مصافحه و معانقه نمودند از قراری که کلمات مکنونه آخرین تألیف فیض است که در سال ۱۰۹۰ از آن فراغت یافته وفاتش در حدود سال ۱۱۰۰ باید واقع شده باشد و پس از تحقیق معلوم شد که در سال ۱۰۹۱ رحلت نموده. مرحوم فیض شعر هم می‌سرود دیوانی دارد این ابیات از او نقل می‌شود:

گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی گفتا که نیک بنگر شاید رسیده باشی

و نیز از اشعار فیض است:

نسرشته‌اند درگلم الا هوای دوست سرتا پپای من همه هست از برای دوست

تن از برای آنکه کشم بار او بجان جان از برای آنکه فشانم پپای دوست

رباعی

با من بودی منت نمی‌دانستم یا من بودی منت نمی‌دانستم

چون من شدم از میان ترا دانستم تا من بودی منت نمی‌دانستم

ملا عبدالرزاق لاهیجی

صاحب گوهر مراد و شوارق هم تلمیذ صدرالمتالهین بوده و از حکمای بزرگ محسوب می‌شود گویند صدرالمتالهین او را فیاض لقب داده وفاتش در سال ۱۰۵۱ و فرزندش میرزا حسن صاحب آینه حکمت و شمع الیقین و جمال الصالحین و مصابیح الهدی و بدایع الحکم در سال ۱۱۲۱ رحلت نموده.

ثانی خواجه نصیر الدین اصفهانی

در طب جالینوس ثانی بوده در حکمت تألیفات دارد. در عهد کریمخان زند سال ۱۱۹۱ وفات نموده.

ملا اسمعیل خواجه‌جوئی

ابن محمد حسین^۱ جامع معقول و منقول مصنفات بسیار داشته نادرشاه او را بسیار محترم می‌داشته قبرش در اصفهان است تاریخ فوتش ۱۱ شعبان ۱۱۷۳ «خانه علم منهدم گردید»^۲. کتاب هدایة الفؤاد الی اصول المعاد از اوست و نیز کتاب الاربعون حدیثاً با شرح و بیان و حواشی بر تہذیب.

آقا محمد بن محمد رفیع جیلانی

معروف به آقا محمد بیدآبادی ساکن محله بیدآباد اصفهان بوده صاحب تصانیف است شاگرد ملا اسمعیل خواجه‌جوئی بوده گویند در صنعت کیمیا ماهر بوده وفاتش در سال ۱۱۹۷ واقع شده.

ملا علی ابن جمشید نوری

از حکماء بزرگ شاگرد ملا اسمعیل خواجه‌جوئی و آقا محمد بیدآبادی بوده اصلاً مازندرانی به اصفهان آمده و بتدریس علوم حکمیه مشغول بود در دولت فتحعلیشاه قرب تمام داشته حاشیه بر اسرار الایات صدرالمتالہین نوشته این دو بیت از اوست:

ہر آہ کہ بود در دل ما برقی شد و سوخت حاصل ما
راز دل ما نمی‌شود فاش تا لالہ نروید از گل ما

فیلسوف علی الاطلاق ایران حاجی ملاہادی ابن ملامہدی

میلادش در سال ۱۲۱۲ مدت عمرش ۷۸ سال مطابق لفظ حکیم تحصیل علوم عقلیہ و نقلیہ از اساتید عصر خود نموده چون ملا علی نوری و غیرہ. حکمت و معقول را این مرد فرد رونقی دیگر داد. کراماتی از او نقل می‌کنند و در سفر ناصر الدین شاه بہ خراسان در سبزوار ملاقاتی حکیمانہ با آن پادشاہ نمود مجلس درسش ہمیشہ صاحبان فضل می‌نشستند و غالباً ترقیات عظیمہ نموده‌اند. اعظم آنها مرحوم حاجی ملاسلطان محمد جنابدی و میرزا شمس الدین حکیم الہی ثانی و ملا اسمعیل سبزواری. تصنیفات بسیار دارد کہ بعضی مکرر بہ طبع رسیدہ منظومہ حکمت و منطق و شرح ہر دو و شرح مثنوی و شرح دعای جوشن و صباح و اسرارالحکم و حواشی بر اسفار و حواشی بر شواہد الربوبیہ و منظومہ نبراس و شرح آن در اسرار فقہ و دیوان غزلیات دارد تخلص اسرار می‌گذاشته این چند شعر از او تیمناً ذکر می‌شود:

ایزد بسرشت چون گل ما مہر تو نہفت در دل ما
از دیدہ ز بسکہ خون فشاندی در خون دل است منزل ما

نہ فلک را حرکت بود ونہ در قطب سکون گر نبودی بزمین خاک نشینانی چند

موسئی نیست کہ دعوی انا لحق شنود ورنہ این زمزمہ اندر شجری نیست کہ نیست
وفاتش در سال ۱۲۹۰ قبرش در بیرون دروازہ سبزوار سمت راہ مشہد مشتمل بر صحن و بقعہ کہ مرحوم مستوفی الممالک بنا نمود.

حکیم الہی آقا علی مدرس ابن عبدالہ زنوزی

^۱ ابن محمد رضا بن علاءالدین محمد مازندرانی اصفہانی

^۲ و بعضی وفاتش را در سال ۱۱۷۷ نوشته‌اند.

در دارالخلافه طهران این حکیم حکمت اشراقی را ترویج کرد نزد والد خود تحصیل علوم عقلیه و نقلیه نموده و در اصفهان نزد فرزند ملاعلی نوری، میرزا حسن هم حکمت تحصیل کرده و مدتی خدمت ملاآقا قزوینی در قزوین تحصیل کرده تولدش در ماه ذی القعدة سال ۱۲۳۴ و بدایع الحکم جواب شش مسئله نواب بدیع الملک از او بطبع رسیده موجود است.

این دو فرد شعر از اوست:

نرگس مست تو تا باده پرستی کندا هرچه هستی همه چون چشم تو مستی کندا
شد ز یک نقطه عیان از دهننت سروجود نیستی بین که بیان نکته هستی کندا

وفاتش در سال ۱۳۰۷ قمری در امامزاده عبدالعظیم طهران است.

آقا محمد رضا قمشه

حکیمی با معرفت و صفا چندین سال در قمشه بتدریس کتب حکمت و عرفان اشتغال داشت در اواخر به طهران آمد. فصوص الحکم را خیلی خوب درس می گفته وفاتش در سال ۱۳۰۶ (غره صفر) در طهران اتفاق افتاده این شعر از اوست:

ساغر ز خون ماست باندازه نوش کن این جام باده نیست که لبریز میکنی

مجدد حکمة المشائین آقا میرزا ابوالحسن متخلص به جلوه^۱

اصولا از سادات زواره اردستان اصفهان پدرش سید محمد طباطبائی طیب شاعر و ادیب ملقب به مظهر زواره ای اصفهانی متوفی در سال ۱۲۵۴ و مسقط الرأسش کجرات هندوستان قرب چهل سال در زاویه مدرسه دارالشفاء طهران ساکن بوده و سن شریفش به هشتاد رسیده که در سال ۱۳۱۴ بروحانین پیوست. رساله در اثبات حرکت جوهریه نوشته اند دیده ام.

حکیم علیم اصفهان جهانگیرخان

اصلا از ایل قشقائی شیراز صحرانورد و کوه گرد برای شغلی به اصفهان آمده جذبه الهیه او را بتحصیل علوم کشیده ذوقش حکمت مشاء و اشراق را پسندیده بانداک مدتی تحصیل، جامع علوم گردید در مدرسه صدر اصفهان منزل نموده سطوح کتب حکمت را بسیار خوب درس می گفت. راقم چندی از خدمتش شرح فصوص الحکم و شفا و اسفار را استماع کرده امامت هم در آن مدرسه می نمود تا آخر عمر مجرد زیست^۲ در ۱۳ ماه رمضان سال ۱۳۲۸ برحمت ایزدی پیوست بعضی اشعار باو نسبت می دهند.

^۱ از اشعار جلوه است:

این ولایت من بآه گرم و چشم تر گرفتم
نخوتم زایل نشد ناچار ترک سر گرفتم
این روش تعلیم من از خضریغم برگرفتم

ملک درویشی نه پنداری که بی لشگر گرفتم
بود در سر نخوتم هر چند کوشیدم به نیرو
آب حیوان بدقناعت جستم از ظلمات خلوت

^۲ از قرار مسموع در اواخر زنی متعه داشته.

رکن سوم سلسله عرفا

باید دانست که یقین بمطالب حقیقیه که حکمت عبارت از آن است یا بنظرو استدلال است و آن طریقه علما و حکماست یا بطریق تصفیه و استکمال چنانچه شیوه فقراست و عرفا و اولیا و هر دو طایفه را بحقیقت حکما باید دانست ولی طایفه ثانیه بمحض موهبت ربانی بدرجه کمال فایض شده‌اند و میان محققین هر دو طایفه خلافی نبوده و نیست جز اینکه اهل طریق تکمیل نفس را بدون تربیت انسان کامل چیزی ندانسته یا مستبعد یا محال شمرده‌اند علی الخلاف و از اینجاست که هر یک از سلاسل نسبت خود را بیکی از اولیاء می‌رسانند و می‌گویند آنکه تا امام اتصال نداشته باشد باطل و عاقل است بلکه ضال و جاهل است هرچند تکمیل نفس و تحصیل معارف ریاضات شاقه متحمل شود و این طایفه اصطلاحاتی مخصوصه مقتبسۀ از کلمات انبیا و اولیا دارند چون شیخ و قطب^۱ و غوث و ابدال و اوتاد و گویند آدم شدن و بحقیقت انسانی رسیدن موقوف است بسلوک راه شریعت محمدیه و پیمودن طریقت مرتضویه و متحقق شدن بحقیقت وجدانیه وجودیه چنانچه حضرت پیمبر فرموده: **الشریعة اقوالی و الطریقة افعالی و الحقیقة احوالی و المعرفة راس مالی**. ولی در این بین طراران و عیاران هم بسیار که بانواع حیل برای خود منصب ارشاد درست کرده و خرقة ولایت دوخته و خرمن عمر جمعی را سوخته ولی بسیاری از متقین و صلحا و مجاهدین و علما و حکما و حلما و عرفا و اصفیا و اتقیا از راه حقیقت دارای مراتب انسانیت و عالم مکاشفت بوده‌اند و بحکمت و فضیلت و کرامت متصف و بدون آنکه جالب مال و منال یا طالب نام و شهرت باشند بطریقت و عرفان قدم نهاده‌اند و کسی که منکر این اندازه هم باشد یا بی علم و بی اطلاع بر حالات آنهاست و یا از جهل و نادانی و خودپرستی انکار دارد. مدعی گر نکند فهم سخن گوسرو خشت.

از اوایل عرفا و رؤسای سلسله کمیل بن زیاد است که سلسله کمیلیه بواسطه او به علی(ع) منتهی است کامل و مکمل صاحب آنحضرت و چون علی(ع) را علوم و اسرار موج زدی برکمیل جواهر اسرار افشاندی حدیث حقیقت و معرفت نفس از او معروف است عمر شریفش نود سال بجرم تشیع در سال ۸۳ شربت شهادت نوشید قبر شریفش در میانه مسجدکوفه و نجف اشرف واقع است کراراً زیارت نموده‌ام.

صاحب ترک و تجرید و توحید و تفرید سلطان ارباب همم ابواسحق ابراهیم ادهم

مشهور است که در خدمت امام همام محمدالباقر(ع) رسیده اصلا از ابناء ملوک بوده سلطنت صوریه را ترک کرده و بسطنت معنویه رسیده کراماتی در کتب این طایفه از او نقل کنند و سلسله ادهمیه باو منسوب است وفاتش در سال ۱۶۱ بود مدفنش در لاذقیه چند هزار متری بیروت است و اهل سوریه و بیروت زیارت او می‌روند.

سلطان العارفین ابویزید طیفوربن عیسی بن سروشان بسطامی

از خدمت حضرت صادق(ع) فیض برده سقادر آن بزرگوار بوده چون بعضی ارباب تذکره چهار بایزید و بعضی دو بایزید قائل شده‌اند این بایزید مسمی به بایزید اکبر است تولدش در سال ۱۳۱ وفاتش در سال ۲۳۴ و سلسله طیفوریه باو منسوب است. این رباعی منسوب باوست:

ای عشق توکشته عارف و عامی را سودای توگم کرده نکونامی را

^۱ از کلام حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) مقتبس است که در خطبه ششقیه فرموده: والله لقد تقمصها فلان وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الریح.

ذوق لب میگون تو آورده برون از صومعه بایزید بسطامی را
قبرش در بسطام است نگارنده زیارت نموده.

حبیب عجمی و داود طائی

در سال ۱۵۶ و سال ۱۶۵ وفات نموده‌اند.

ذوالنون مصری

از بزرگان عرفا در سال ۲۴۸ وفات نموده.

شیخ شقیق بلخی

از اصحاب امام موسی کاظم (ع) در سال ۱۷۴ در ماوراءالنهر بتهمت رفض شهید شد.

سهل بن عبدالله تستری

در سال ۲۸۳ وفات نموده و هشتاد سال عمر نموده.

ابونصر بشر بن الحارث الحافی

بدست حضرت موسی بن جعفر (ع) توبه نموده و از کبار صالحین است در سال ۱۵۰ متولد شده و در ماه ربیع الاول سال ۲۲۶ وفات نموده.

حکیم عاقل و عارف واصل بهلول بن عمرو الصوفی الکوفی

سخنان معرفت بنیانش معروف است گویند عمه زاده هارون بوده نقل است که روزی بر سیل مزاح وزیر خلیفه باو گفت: ای بهلول دل خوشدار که ترا خلیفه تربیت کرده و سرخوک و خرس حاکم نموده. بهلول گفت: پس حاضر باش و قدم از فرمان من بیرون منه^۱.

ابومحفوظ معروف کرخی

پدر و مادرش نصرانی بوده‌اند بدست امام ثامن اسلام یافت اخلاف جمیله‌اش معروف است دربان حضرت رضا (ع) بوده و روایاتی از او نقل شده روزی حضرت بارعام داده بود از ازدحام خلق از پای درآمد و در سال ۲۰۰ از دنیا رفت قبرش در بغداد است و گویا این واقعه وقتی رخ داده که حضرت به بغداد آمده عازم خراسان بوده‌اند سلسله معروفیه بنام نامی اوست که ام السلاسلش می‌گویند بعضی علمای ظاهر انکار نموده‌اند که دربان حضرت رضا (ع) بوده و گفته‌اند معروف غیر معروف است با آنکه علامه حلی در شرح تجرید و احمد بن فهد در تحصین و شیخ طریحی در مجمع و ابن ابی جمهور در مجلی و قاضی نورالله در مجالس المؤمنین و سید حیدر آملی در جامع الاسرار و شیخ بهاء الدین عاملی در کشکول و اربعین و شیخ عطار در تذکرة الاولیاء و جامی در نفحات و صاحب تذکره دولتشاه و ابن خلکان در وفيات الاعیان و صاحب نزهة الجلیس و محمد غزالی در احیاء و فیروزآبادی در قاموس و مصلح الدین سعدی در بوستان و قاضی میرحسین میبیدی در شرح دیوان غیاث الدین و مؤلف حبیب السیر همه او را ذکر نموده‌اند و اغلب آنها تصریح بدربانی او در حضرت رضا (ع) نموده‌اند.

ابوالحسین سری سقطی

شاگرد معروف بوده و ادراک فیض خدمت امام محمد تقی و امام علی النقی را نموده چون در بازار بغداد

^۱ بهلول تا زمان متوکل که در سال ۲۴۷ از دنیا رفته حیات داشته در طریق الحقایق است که بعدی ندارد که زمان حضرت صادق (ع) تا اوایل ابومحمد خالص امام یازدهم را ادراک کرده.

در حواشی شمس التواریخ چاپ اول آقای شیخ محمدعلی حبیب آبادی نوشته نام بهلول، وهب است و وفاتش در سال ۱۹۲.

سقط فروشی می کرده او را سقطی گفته‌اند و در خرید و فروش جز ده نیم سود نخوردی نقل است که در مرض موتش طیب قاروره او را دیدگفت این بول عاشق است. از جنید منقول است که گفته بود وارد شدم بر سری در مرض موت گفتم چگونه است حال تو این شعر را انشاء کرد:

کیف اشکو الی طیبی مابی والذی بی اصابنی من طیبی

بقولی مقارن سال ۲۵۷ رحلت نموده و اصلح آنست که در سال ۲۵۱ وفات یافته.

استاد طریقت ابوالقاسم جنیدبن محمدبن جنید بغدادی

اصلش از نهاوند مولد و منشأش در بغداد خواهرزاده شیخ سری بوده در هفت سالگی بتحصیل فقه و سایر علوم پرداخته و در بیست سالگی فتوی می داده پایه فضلش بجائی رسید که فقها بتلمیذی خدمتش تفاخر می‌جستند و در علم تفسیر بی نظیر بوده بفیض حضور حضرت امام علی النقی(ع) و امام حسن عسکری(ع) فایز شده و در سال ۲۹۸ رحلت کرده.

علی بن سهل بن ازهر اصفهانی

از قدمای مشایخ اصفهان در فهم دقایق و حقایق و تحمل ریاضات صاحب مقام عالی بوده در سال ۲۸۰ رحلت کرده معاصر جنید بوده قبرش در اصفهان است.

ابوالمغیث حسین بن منصور حلاج

در عصر جنید بوده میرداماد در کتاب رواشح او را بزرگ شمرده و بعضی او را طعن زده‌اند حالاتش در کتب قوم از نظم و نثر فوق حد احصاست.

در سال ۳۰۹ و بقولی در سال ۳۰۷ زمان مقتدر خلیفه بسعی وزیر حامد بن عباس بردار شهادت علم افراشت و جسدش را سوزانیدند یازده سال بعد از ارتحال جنید.

ابوعلی رودباری

خلیفه جنید اصلش از رودبار اصفهان در شأن او جنید گفته: ما رایت اجمع لعلم الشریعة و الطریقة و الحقیقة من ابی علی الرودباری در سال ۳۲۲ وفات نموده.

ابوبکر دلف بن حجدر شبلی

نامش را جعفر بن یونس گفته‌اند از مشاهیر اهل سلوک است. کلمات جذبه‌آمیزش در کتب این طایفه بسیار نقل شده گویند چندین مرتبه به بند و زنجیرش کشیدند و به بیمارستانش بردند وفاتش در سال ۳۳۴ واقع شده.

ابوعلی کاتب خلیفه رودباری

در سال ۳۵۳ رحلت کرده.

شیخ ابوعثمان مغربی

خلیفه ابوعلی کاتب اصلش از قیروان مغرب در عنفوان جوانی مایل بسواری و شکار بوده از کلمات اوست که عاصی بهتر است از مدعی چه که عاصی طریق توبه می‌طلبد و مدعی در خیال دعوی خود. در ماه جمادی الاخر در سال ۳۷۳ رحلت کرده.

شیخ ابوالقاسم علی جرجانی طوسی

در جمیع علوم صاحب کمال بوده مرید ابوعثمان مغربی و خلیفه او. او را گفتندش چون دل راضی است فایده دعا چیست گفت اظهار عجز و نیاز در حضرت بی‌نیاز. معاصر سلطان محمود غزنوی بوده در سال ۴۵۰ وفات نموده.

در اینجانب دو نفر از عرفا که در همین اعصار زندگی می‌کرده‌اند برده می‌شود یکی خواجه عبدالله انصاری که در سال ۲۹۶ متولد شده و در ۴۸۱ رحلت نموده صاحب کتاب منازل السائرین که مولانا عبدالرزاق کاشی شرح نموده و به مناجات خواجه عبدالله معروف است. و دیگر ابوسعید ابوالخیر که در شرح حال ابن سینا در ذکر حکما گذشت.

شیخ ابوبکر نساج

مرید ابوالقاسم گرگانی و خلیفه او بوده از کلمات اوست: که توکل آنست که منع و عطا جز از خدا نه بینی. ارتحالش در سال ۴۸۷.

ابوالفتوح احمد بن محمد بن احمد الطوسی الغزالی

ابن خلکان نوشته واعظی بود ملیح الوعظ خوش منظر صاحب کرامات و اشارت بود از فقها و از اصحاب ابوبکر نساج و خلیفه او بوده تصنیفات معتبری دارد یکی از آنها رساله سوانح است برادرش محمدغزالی که ترجمه‌اش در ذکر حکما گذشت بواسطه او مراتبی یافته وفاتش را در سال ۵۱۷ در عهد مسترشد^۱ خلیفه در قزوین نوشته‌اند.

عین القضاة همدانی ابوالمعالی عبدالله بن محمد

فقیه و ادیب از تربیت شدگان شیخ احمد غزالی است چون بسخنانی نطق کرد و اشارات دقیقه نمود که نزدیک بکفر بود و از فهم عموم مردم دور بود بسعی قوام الدین ابوالقاسم بن حسن در کزینی وزیر سلطان سنجر پوست او را کردند و در مدرسه که درس می‌گفته بدار آویختند و سلطان او را معزول ساخت و سلطان طغرل بقتلش رسانید و مصلوب شدن عین القضاة در سال ۵۲۵ در همدان بوده و کتاب تمهیدات زبدة الحقایق عین القضاة در معارف نزد نگارنده موجود است.

شیخ ابوالفضل بغدادی ابوالبرکات هبة الله بن المبارک البغداد

از مریدان شیخ احمد غزالی و باصطلاح قطب سلسله وفاتش در سال ۵۵۰ واقع شده. خلیفه شیخ ابوالفضل، گویند در سال ۵۰۷ وفات نموده و این محل نظر است و گویا اصح آنست که در سال ۵۷۰ رحلت کرده^۲.

شیخ ابوالسعود بن الشبل البغدادی الاندلسی

قطب سلسله وفاتش در اوایل عهد الناصر لدین الله خلیفه عباسی مزارش در بغداد و در بعضی تواریخ وفاتش را در سال ۵۷۹ نوشته‌اند.

الشیخ ابوالحسن خرقانی علی بن جعفر

در سال ۴۲۸ وفات نموه و بر طبق کشکول شیخ بهائی در سال ۴۲۵ رحلت کرده و او از اعظام و مشاهیر ارباب شهود و حال است.

الشیخ ابومدین شعیب بن الحسین بن ابی الحسن

از اکابر این طایفه و قطب سلسله. محیی الدین عربی او را از رجال الغیب شمرده قال فی الباب الخامس من فتوحاته وکان الشیخ ابومدین: یقول مارایت شیئا الاورایت بآء بسم الله مکتوبة علیه وفاتش در سال ۵۹۰ واقع شده.

الشیخ ابوالفتوح الشهید الصعیدی المصری

^۱ اوست المسترشد بالله ابومنصور فضل بن احمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن احمد بن اسحق بن جعفر مقتدر عباسی.

^۲ و نویسندگان ۵۷۰ را ۵۰۷ نوشته‌اند.

از اکابر عرفاست و قطب سلسله وفاتش در ششصد و اندی واقع شده.

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری

از معاصرین ابوالفتوح بوده صاحب کتاب منطق الطیر و مظهرالعجایب و اسرارنامه و تذکره‌الاولیاء و غیرذلک مدت عمرش یکصد و چهارده سال شهادتش در فتنه تاتار در سال ۶۲۷ قمری در نیشابور است نگارنده زیارت نموده.

الشیخ قطب الدین حیدر

که جماعت حیدریان باو منسوب‌اند معاصر ابوالفتوح بوده وفاتش در سال ۶۱۸ قمری در قصبه تربت است.

الشیخ نجم الدین کمال کوفی

خدمت جمعی از بزرگان عهد رسید و بالاخره تکمیل ارادت از شیخ ابوالفتوح نمود و خلیفه او بوده و در عهد المستعصم بالله آخر خلفای عباسی در بلاد مغرب وفات یافت.

الشیخ الکامل محیی الدین ابوبکر محمدبن علی بن محمد الطائی الحاتمی

ولادتش در شب دوشنبه هفدهم رمضان المبارک سال ۵۶۰ در مرسیه از بلاد اندلس دست داده چون بسن رشد و تمیز رسیده ببلاد روم رفته و بعد از مدتی به دمشق شتافته و بقیه زندگانی خود را در آنجا صرف نموده و در بیست و دوم ربیع الاخر سال ۶۳۸ بعهد مستنصر عباسی وفات یافته و در دامن جبل قاسیون که به صالحیه مشهور است مدفون گردیده کتاب **فصوص الحکم**^۱ و فتوحات مکیه (در فتوحات علوم متفرقه صوفیه را در ۵۶۰ باب جمع آوری نموده) و بعضی رسائل در جفرنگارنده از او دیده و از بعض مشایخ عظام^۲ شنیدم که محیی الدین در فتوحات گفته مثل اتصال قلب مرید و شیخ چون تلغراف است با آنکه تلغراف در آن زمان اختراع نشده بود العلم عندالله.

ابوالمعالی شیخ صدرالدین محمدابن اسحق القونیوی

جامع علوم ظاهری و باطنی بوده شیخ قطب الدین علامه شیرازی در حدیث شاگرد وی است مفاتیح الغیب و نصوص و فکوک و غیره از تصانیف اوست در سال ۶۷۳ وفات نموده.

الشیخ سعدالدین محمد ابن المؤیدبن ابی بکر ابن ابی الحسن محمدبن حمویه

در سال ۵۸۷ متولد شده و در سال ۶۵۰ رحلت کرده قبرش در بحرآباد خراسان است او از اصحاب شیخ نجم الدین کبری است و او را با محیی الدین عربی اتفاق مصاحبت افتاده در تصانیف او سخنان مرموز غیرقابل حل بسیار است کتاب سجنجل الارواح و محبوب از اوست.

الشیخ العارف ابو حفص ابوالقاسم عمر بن ابی الحسن علی بن المرشد بن علی الحموی الاصل المصری المولد

معروف به ابن فارض ولادتش در چهارم ذی القعدة سال ۵۷۶ در قاهره مصر تربیت از سلطان حسین اخلاطی یافته و خرقه از شهاب الدین عمر سهروردی داشته دیوان اشعارش بر مراتب معارفش گواه است وفاتش در دوم جمادی الاولی سال ۶۳۲ واقع شده.

الشیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن محمد بن عبدالله البکری السهروردی الشیخ اوحدالدین حامد بن

^۱ بر فصوص الحکم عبدالرزاق کاشی و داود قیصری و شیخ مؤید الدین جندی و غیرهم شرح نوشته‌اند و شرحی بفارسی کمال الدین حسین خوارزمی بر او نوشته که نزد نگارنده موجود است.

^۲ مقصود مرحوم حاج ملا سلطان محمد جنابدی است.

ابی الفخر الکرمانی

در ماه رجب سال ۵۳۹ متولد شده کتاب عوارف بر معارفش گواه است سال وفاتش با ابن فارض یکی است. از بزرگان عرفا و صوفیه است صحبت شیخ محیی الدین ابن عربی را دریافته در کتاب فتوحات او را ذکر نموده در نفحات او را مرید شیخ رکن الدین سجاسی نوشته و در تذکره دولتشاه او را مرید شهاب الدین ابو حفص عمرسهروردی دانسته وفاتش ظاهراً در سال ۶۳۶ واقع شده.

الشیخ رضی الدین صالح البربری

از اهل دیار مغرب بوده با مشایخ شامات و مصر صحبت داشته خرقة ارادت از شیخ کمال کوفی داشته و بعد از او جمیع مشایخ را کعبه مقصود بوده در مصر و اسکندریه مسکن داشته در ایام سلطنت سلطان اولجاتیوخان معروف به سلطان محمد خدا بنده از عالم فانی رفته.

جلال الدین محمد بن بهاء الدین محمد

نسبش به ابی بکر صدیق می رسد ولادتش در بلخ ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ در سن شش سالگی با والد خود در نیشابور، شیخ عطار را ملاقات نمود شیخ کتاب اسرارنامه را به مولوی داد و بوالدش گفت که این فرزند را گرامی دار که زود باشد نفس گرمش آتش بر سوختگان زند و مولوی بعد از پدر بر مسند افادت قدم گذاشت گویند در مجلس درسش چهارصد نفر حاضر می شدند و آخرالامر در سن شصت و دوسالگی^۱ به شمس الدین تبریزی رسید و باعلی درجه کمال واصل گشت مثنوی که بخواهش حسام الدین چلبی برشته نظم کشیده و ۶ مجلد است و جلد هفتم بدلائل بسیاری از ملحقات است و از مولوی نیست و دیوان او که با اسم شمس^۲ است کمال اشتها دارد فیه مافیه که مجموعه از مقالات مولانا است بچاپ رسیده و نیز مکاتیبی از مولانا با مجالسی سبعة که مجموعه از مواعظ و مجالس مولانا است بچاپ رسیده. شمس الدین تبریزی در سال ۶۴۵ شهادت یافته^۳ و وفات مولوی در سال ۶۷۲ واقع شده و فرزندش بهاء الدین محمد معروف به سلطان ولد ولادتش در شهر لارنده بسال ۶۲۳ اتفاق افتاده قرب سی سال مدت خلافتش طول کشیده وفاتش در سال ۷۱۲ اتفاق افتاده و او نیز باقتفا و تقلید پدر آثاری بنظم و نثر انشا کرده ولد نامه او بچاپ رسیده.

عراقی فخرالدین ابراهیم همدانی

صاحب کتاب لمعات در سال ۶۸۸ در دمشق وفات نموده و جامی کتاب لمعات را شرح نموده و اشعة اللمعات نام نهاده^۴.

^۱ رسیدن مولوی به شمس الدین در این سن مورد تردید است بلکه درست نیست چنانکه این بنده مؤلف این کتاب در مقدمه کتاب منتخبات شمس تبریزی موسوم به جذبات الهیه تحقیق نموده ام بآن رجوع شود.

^۲ منتخباتی بنام جذبات الهیه از دیوان بزرگ شمس نموده ام و بچاپ رسیده در آنجا احوال مولانا و شمس الدین و بهاء الدین و نسب آنها را مشروحاً ذکر نموده ام و در آن کتاب سعی نموده ام که از غزلیاتی که قطعاً الحاقی است و از دیگران است یا آنچه که مورد شک و تردید است انتخاب نموده هر چند غزل‌های خوبی بوده و بعضی چون از نظریه ما اطلاع نداشته اند البته معذورند که ایرادکنند فلان غزل از کلیات را چرا انتخاب نکرده اید گذشته از آن اگر همه غزلیات را می نوشتیم انتخاب معنی نداشت.

^۳ شهادت شمس بنابر اشهر روایات است و بر طبق روایات دیگر غایب و ناپدید شده و انجام کار او بدرستی معلوم نگردیده.

^۴ از اشعار اوست:

نخستین باده کاندراجام کردند	ز چشم مست ساقی وام کردند
برای صید مرغ جان عاشق	ز زلف فتنه جویان دام کردند
چو خود کردند راز خویشتن فاش	عراقی را چرا بد نام کردند

الشیخ ابوالجناب احمد بن عمر بن محمد الخیوقی

معروف به نجم الدین کبری آنقدر فطن و ذکی بوده و در مباحثه بر اقران غلبه داشته که او را طامه‌الکبری لقب دادند شهادتش در سال ۶۱۸ او را شیخ ولی تراش گفته‌اند نقل است که بیش از دوازده مرید قبول نکرده و هریک از آنها از اکابر اولیاء بوده‌اند.

السید محمد رضوی

مشهور به حاجی بکناش ولی بچند واسطه از اولاد علی بن موسی الرضاست نسبت طریقتش به شیخ معروف میرسد مولد و موطنش شهر نیشابور بوده و در حدود ۶۶۰ بی‌لاد روم آمده سلطان آن زمان از خدمتش استمداد همت نموده چهل سال در حال اعتکاف و ریاضت بوده و در سال ۷۳۸ که لفظ «بکتاشیه» تاریخ اوست از این عالم رفته.

الشیخ صفی الدین اسحق الموسوی اردبیلی

که سلسله صفویه باو منتهی است از خدمت شیخ ابراهیم زاهدگیلانی که در سال ۷۰۰ وفات نموده بدرجه کمال و تکمیل رسیده وفاتش در دوازدهم محرم سال ۷۳۵ در اردبیل بوده.

ابوالسعادات عقیف الدین عبدالله بن اسعد یافعی یمنی

قطب سلسله جامع علم ظاهر و باطن بوده در علم سلوک مصنفات عالی دارد کتاب تاریخ مرآت الجنان از آنجناب است که تا سال ۷۵۰ را نوشته وفاتش در سال ۷۶۸ و بعضی در ۷۵۵ و ۷۶۰ نیز نوشته‌اند.

امیر سیدعلی بن شهاب احمد بن محمد الهمدانی

سلسله ارادتش به شیخ علاءالدوله سمنانی می‌رسد مصنفاتش بسیار. غالب ولایات را سیاحت نموده و بصحبت هزارو چهارصد ولی رسیده در کوه سراندیب در یک مجلس با چهار صد ولی نشسته وفاتش در ششم ذی الحجه ۷۸۶ کتاب اسرارالنقطه و شرح اسماءالله و شرح فصوص الحکم و شرح قصیده خمربه فارسیه و الاوراد الفتحیه از اوست.

السید نورالدین شاه نعمت الله ولی

نسبش بشانزده واسطه بحضرت امام جعفر صادق (ع) می‌رسد باین طریق او فرزند عبدالله بن محمد بن عبدالله بن کمال الدین یحیی بن هاشم بن موسی بن جعفر بن صالح بن محمد بن جعفر بن الحسن بن محمد بن جعفر بن محمد اسمعیل بن ابی عبدالله جعفر الصادق نیاکانش در حلب توطن داشته‌اند و بعد در کوه بنان کرمان متوقف شدند و همگی صاحب مقامات عالیه بوده‌اند و سید نعمت الله در روز پنجشنبه بیست و دوم رجب ۷۳۰ در قصبه کوه بنان متولد گردیده تحصیل مقدمات علوم نزد شیخ رکن الدین شیرازی و علم بلاغت خدمت شیخ شمس الدین مکی و حکمت نزد سیدجلال خوارزمی و اصول فقه نزد قاضی عضد خواننده و فصوص را از حفظ داشته مکرر به مکه معظمه و مدینه منوره مشرف گشته آخرالامر بعد از همه ریاضات اتمام کارش خدمت شیخ عبدالله یافعی شده در بعضی تواریخ مسطور است که چون مریدهای سید بصد هزار رسید بعضی خدمت صاحب قران مثل امیرکلال بخاری عرضه داشتند که سید صاحب داعیه است و شاید خروج نماید مصلحت آنست که از این صفحات بیرون رود. امیر تیمور این کلام را در کمال متانت به سید گفت جناب او در نهایت ملاحظت گفت بهر ملک که برویم ملک شماست. بعد از آنکه حلوی امیرکلال را بخوریم می‌رویم و چنان شد که فرموده بود و در سن چهل و چهار سالگی صبیبه زاده میرحسینی هروی را بعقد خود درآورد و بعد از هفت سال توقف در کوه بنان بتمشای یزد رفت و بعد از چندی به شیراز و سلطان اسکندر بن عمر شیخ میرزا ابن امیر تیمور که ایالت فارس داشت نهایت اخلاص خدمت سید اظهار می‌داشت و چهار سال متوجهات تفت را به سید

بخشید و بعد از مدتی عود به کرمان و ماهان نمود و سلطان احمد بهمنی پادشاه دکن هندوستان از مریدان خالص العقیده سید بوده و بر مرقد سید در ماهان بنا و عمارت کرده انتقال سید از این دار پرملاال پنجشنبه بیست و دوم رجب سال ۸۳۴ و عمرش به ۱۴۰ سال رسیده تالیفات و تصنیفات سید بسیار. در بعض تذکره‌ها نوشته‌اند که شصت و دو رساله عربی و فارسی داشته و دیوان اشعارش معروف و امروزه تقریباً صد هزار نفر از نفوس در ایران و هندوستان و سایر بلاد در سلسله نعمت اللهیه هستند و از معاصرین آنجناب است خواجه صاین الدین علی ترکة اصفهانی صاحب شرح فصوص الحکم و غیر ذلک وفاتش در هرات در سال ۸۳۰ اتفاق افتاده. و از آن جمله شیخ محمد شیرین متخلص به مغربی و دیوان اشعارش معروف است. وفاتش در سال ۸۰۹ بوده. و از آن جمله سید محمد نوربخش که نوربخشیه باو منسوبند ولادتش در سال ۷۹۵ و وفاتش در سال ۸۶۹ مثنوی سید محمد نوربخش در زمان ما بیچاپ رسیده.

السید برهان الدین خلیل الله ابن السید نعمت الله امیر حسین هروی و شاه نعمت الله

ولادتش در روز جمعه یازدهم شعبان سال ۷۷۵ در کوه بنان کرمان از بطن دختر سید حمزه صبیبه زاده را جز او فرزندی نبوده بعد از پدرش از هر دیار روی توجه بدرگاه آن سیادت پناه آوردند. با پادشاه میرزا شاهرخ بر یک مسند جلوس می‌نموده اهالی هندوستان او را خلیل الله بت شکن می‌گویند و سببش آنکه اوقات هجوم سپاه کفار برای تسخیر دکن شاه خلیل الله فیلی طلب کرد محفه براو بستند در عین گیرودار سپاه کفر و اسلام که کار بر مسلمانان تنگ شده بود بعزم جنگ کفار فیل راند سپاه کفر را حیرتی دست داد و از کار بازماندند. در ایام سلطنت علاء الدین شاه برحمت ایزدی پیوست و اولاد و اعقاب او همه صورتاً و معنأً از بزرگان روزگار بوده‌اند مانند شاه حبیب الدین محب الله فرزند شاه خلیل الله و فرزند او میرشاه کمال الدین عطیة الله و فرزند او شاه خلیل الله ثانی و فرزند او میرشاه شمس الدین و فرزند او محب الله ثانی و فرزند او میرشمس الدین ثانی و فرزند او میرکمال الدین عطیة الله ثانی و فرزند او میرشاه شمس الدین محمد ثالث.

نورالدین عبدالرحمن جامی

ولادتش وقت عشا بیست و سوم شعبان سال ۸۱۷ والدش نظام الدین احمد دشتی وجدش شمس الدین محمد دشتی از محله دشت دارالسلطنه اصفهان بوده‌اند بر حسب حوادث زمان به جام آمده‌اند بشغل قضاوت و فتوی اشتغال داشته‌اند و در صغر سن در خدمت والد خود به هرات آمده در مدرسه نظامیه اقامت گزیده پس از تکمیل عربیت و ادبیت به سمرقند رفته و فن هیئت و هندسه و نجوم را کامل نمود. باندک زمانی از افاضل عصر مستغنی شد و ملاعلی قوشچی تصدیق بزرگی او را کرده تصوفش بمشایخ نقشبندیه منتهی است در روز یکشنبه سیزدهم محرم سال ۸۹۸ سرای فانی را وداع کرد. گویند بعدد جامی (۵۴) مصنفات دارد فواید الضیائیة در شرح کافیه در علم نحو معروف به شرح جامی در نزد طلاب معتبر است.

الشیخ شمس الدین محمد بن علی الجیلانی اللاهیجی النور بخشی

در اشعار اسیری تخلص می‌نموده شرح گلشن رازش نزد عرفا مطلوب و مرغوب از زبده مریدان سید محمد نوربخش و خلیفه اوست وقتی که شرح گلشن راز را تمام کرد نزد جامی به هرات فرستاد جامی این رباعی را در صدر جواب کتاب نوشته خدمت شیخ ارسال نمود:

ای فقر تو نوربخش ارباب نیاز خرم ز بهار خاطر گلشن راز
یکره نظری بر مس قلمب انداز شاید که برم ره بحقیقت ز مجاز

^۱ گلشن راز از شیخ محمود شبستری است که در سال ۷۲۰ وفات نموده حق الیقین هم از اوست.

شاه اسماعیل صفوی

وقت تسخیر ولایت فارس در شیراز بخانقاه شیخ رفته و مکالمات نموده تاریخ وفاتش را «قطب عالم سید ارباب فقر ۹۱۲» گفته‌اند.

السید شاه علی رضا دکنی

در مملکت هندوستان متوطن بوده یکصد و چهل سال عمر کرده. نظام علی خان حکمران ولایت دکن که سیصد هزار نفر قشون سواره و پیاده داشته بدون اذن و رخصت بخانقاه وی داخل نشده و بهرام جنگ که یکی از امراء آن مملکت بوده بجهت اختلاف مشرب کینه آنجناب را در دل داشته منتظر فرصت و وقت می‌بود تا بعد از سلطان فرصت یافته با هزار سوار بعزم قتل شاه و تخریب خانقاه از شهر روانه شد. چون بنزدیک رسیدند شاه علی رضا به تنهائی بیرون آمد و یک تنه با آنها مقابل شد و با آواز بلند کلمه جبرئیلیه را می‌خواند بهرام جنگ و همراهان بدون اختیار آن کلمه را گفته مراجعت نمودند وفاتش در سال ۱۲۱۴ روی داده این رباعی را باو نسبت داده‌اند:

قاصد تو و مقصد تو و مقصود توئی شاهد تو و مشهد تو و مشهود توئی
بر دیده دل نیست کسی جز تو عیان عابد تو و معبد تو و معبود توئی

السید عبدالحمید الملقب معصومعلی شاه

از خلفای شاه علی رضا است به ایران آمده ترویج طریقت نعمت اللهیه کرده گویند در واقعه از امام ثامن مامور شده که او را روانه ایران نماید و بنا بر اظهار تشیع در طریقه ایشان هرکسی را نامی که مشتمل بر نام علی باشد نهند جایز است بالجمله مولدش حیدرآباد دکن و سال تولدش را لفظ ذوالقرنین گفته‌اند که ۱۱۴۷ باشد بعد از تحصیل کمالات صوری و معنوی خدمت شاه علی رضا تسلیم شد و بارشاد مأمور در شیراز رفت کریمخان زند او را اخراج بلد نمود به اصفهان آمد با بعضی مخلصین. رستم خان داروغه اصفهان از منسوبین علی مرادخان^۲ مامور شد که آنها را خارج کند طاس و کاس و لباس و پلاشان را غارت کردند با هزار مشقت از اصفهان رفتند. چون بمنزل مورچه خورت رسیدند هنوز گرد راه نگرفته سید در مراقبه رفت چون سر برآورد گفت ای برادران نائره شرارت داروغه تسکین نیافته بعضی از ما را قطع خواهند نمود که در این اثناء دو نفر فراش غضب رسیدند و گوش حقایق نیوش سید و مریدش نور علی را بریدند. شخصی سبزه چهره با ملاحظت بوده در کسوت درویشی بسر می‌برد در سال ۱۲۱۱ بحکم آقامحمد علی کرمانشاهانی کشته شد یا غرق در رود قراسوگردید و شصت و سه یا شصت و چهار سال عمر کرده.

میرزا عبدالحسین فیضعلی

پدرش ملامحمد علی امام جمعه طبس بوده و خود او برای تحصیل علوم به اصفهان آمده پس از تکمیل علوم به فارس رفته و بالاخره بصحبت سید معصومعلی شاه رسیده و از او اذن ارشاد یافت وفاتش در سال ۱۱۹۴ قبرش در تخت پولاد اصفهان است.

میرزا محمد مشتاقعلی ابن میرزا مهدی

اصلش از تربت حیدریه و مولدش شهر اصفهان است در ماه رمضان سال ۱۲۰۶ بحکم ملاعبدالله واعظ کرمانی کشته شد قبرش در کرمان است.

^۱ در بستان السیاحه نام ایشان را در ضمن ترجمه مجذوبعلی شاه میرزا عبدالرحیم نوشته‌اند.

^۲ او فرزند صادق خان برادر کریمخان است وفاتش غره ربیع الثانی سال ۱۱۹۹ در مورچه خورت.

ملا محمد علی^۱ بن فیضعلی ملقب نورعلیشاه

علوم و فنون را کامل نموده در دولت کریمخان زند باتفاق پدرش به اصفهان آمده و مرید سید معصوم علی شاه بود. بعد از وفات پدر بساط ارشاد را بسط داده و شهره آفاق شد هر چند بشهری مسکن می نمود. مردم آن مرز و بوم برگردش هجوم می نمودند بحدی که حکام باندیشه فساد در امور ملکی حکم باخراجش صادر می کردند و اعظان بر منابر طعنش می زدند و همانا طعن ایشان موجب ازدیاد میل مردم و باعث افزونی اشتها می گشت. آخر بار سفر بجانب عتبات بست و روزگاری در آنجا زیست و احمد پاشا حاکم بغداد او را اکرام می نمود و از آنجا به کرکوک و موصل رفت گویند او را سه دفعه سم دادند و دفعه اخیره در موصل در سال ۱۲۱۲ از این عالم بسرایی باقی رفت. مثنوی جنات الوصال و دیوان اشعار و بعضی کتب دیگر از او موجود است یکی از غزلهای معروف او مطلعش اینست:

کرد شهنشاه عشق در حرم دل ظهور قد زمین بر فراشت رایت الله نور
و مقطعش اینست:

نورعلی در نظر تا نشود جلوه گر زین ره خوف و خطر کس ننماید عبور

میرزا محمد حسین رونقعلی شاه کرمانی

پس از تحصیل و تکمیل علوم دست ارادت به نورعلیشاه داده دو مجلد از جنات الوصال را منظوم نموده و رساله غریب در احوال مشتاقعلی شاه او بنظم آورده دیوان اشعار خطی از او دیده ام وفاتش در سال ۱۲۳۰ اتفاق افتاده.

فخرالحکماء و المحققین میرزا محمد تقی بن میرزا محمد کاظم الکرمانی الملقب مظفر علی

نیاکانش در کرمان به طبابت اشتغال داشتند و مولانا در علوم عقلیه و نقلیه و در اصول و فروع کامل بوده بلکه از مدرسین ذوفنون می بوده عرفای زمان او را در حکمت و معرفت نظیر صدرالدین قونوی و جلالالدین رومی می دانند حکیم ایمانی و مولوی کرمانی گویندش. در همان دیار ربوده مشتاقعلی امی شد و بعد از قتل مشتاق بانشاء غزلیات و قصاید و قطعات و ترجیعات و رباعیات دیوان مشتاقیه پرداخت باصرار مرحوم آقامحمدعلی کرمانشاهی خاقان مغفور او را از کرمان به طهران احضار نمودند و عاقبت به کرمانشاهان بردند در خانه آقامحمد علی مهمان بوده و آخر الامر او را مسموم نمودند در سال ۱۲۱۵. رساله مجمع البحار نثرأ و بحر الاسرار و نور الانوار فی علم الاحجار نظماً از او نگارنده موجود است.

العارف الصمدانی و الفقیه الحقانی فخرالدین ملا عبدالصمد همدانی

صاحب بحرالمعارف قرب چهل سال در عتبات عالیات تحصیل علوم نموده در فقه و اصول تلمیذ سید بحرالعلوم و صاحب ریاض بوده و خود از فحول علماء و مجتهدین گردید و در همان دیار مرید نورعلیشاه و سید معصومعلی شاه گردید و در ماه ذی الحجه ۱۲۱۶ از تیغ و هابیان شربت شهادت نوشید عمر شریفش از شصت متجاوز بود و رساله در تجزی در اجتهاد نوشته.

الحاج محمد حسین الموصوف بشیخ زین الدین

لقبش حسینعلی شاه در بعضی تذکرهها اصلش را از خونسار نوشته اند آباء و اجدادش از علما و فضلا بوده اند یکی از آنها شیخ زین الدین نام داشته بعد از تحصیل علوم ارادت خدمت سید معصومعلی شاه هندی پیدا نموده و مدتی بریاضات و تصفیه کوشید و همه روزه بدرس و مباحثه با علما اشتغال داشته و در سال ۱۲۱۲

^۱ در این سال که سال ۱۳۶۵ هجری است رساله مخصوص در شرح حال نورعلیشاه بنام نورالابصار نگارنده نوشته ام و بچاپ رسیده.

نورعلی‌شاه در قصبه ذهاب از مضافات کردستان در حضور جمعی از اهل طریقت او را خلیفة‌الخلفاء نمود و در زمان خاقان مغفور بسعایت مفسدین او را به طهران بردند و باز محترماً بولایت خود مراجعت کرد. کتابی در رد پادری^۱ نصرانی مرقوم داشته و در سال ۱۲۳۳ در کربلای معلی ساکن گردید و در شب چهارشنبه یازدهم محرم الحرام سال ۱۲۳۴ در حین خواندن نماز مغرب رحلت نمود.

آخوند ملاولی الله مازندرانی

عالمی عالم و عارفی کامل بوده مرید جناب حاج محمدحسین مزبور بوده زیاده از هشتاد سال عمر نموده و در همدان ایام بعبادت می‌گذرانیده در سال ۱۲۸۸ برحمت ایزدی واصل شده.

الحاج میرزا صفا الملقب بقنبر علی

مولدش مازندران میلادش سال ۱۲۱۲ ازخان زاده‌های مازندران بوده بعد از تحصیل علوم بارادت حاجی اصفهانی مزبور فائزگردیده و در نهم ماه رمضان سال ۱۲۹۱ وفات یافته مدت عمرش هفتاد و نه سال بوده.

عمدةالامراء والعرفاء میرزا نصر الله خان صدرالممالک اردبیلی ملقب نصرتعلی

جامع علوم و فضائل صوریه و معنویه بوده از مریدان حاجی اصفهانی بوده است زمانیکه ابواب تشنیع بروی او گشودند اتفاقاً نایب السلطنه عباس میرزا او را بجهت تعلیم امیرزاده محمد میرزا به تبریز طلب کرد و چون شاهزاده بتخت سلطنت جلوس کرد میرزا را بصدارت تکلیف فرمود ذوق فقر و علوم او را مانع شد وزارت کبری به حاج میرزا آقاسی مفوض گشت و لقب صدارت ممالک بر او مقرر شد و چون محمدشاه درگذشت میرزاتقی خان فراهانی اتابک اعظم صدرالممالک را روانه عراق عرب کرد در ششم محرم سال ۱۲۷۱ از این جهان درگذشت از مرحوم صدرالممالک، آقارحیم آقا دعوی خلافت و ارشاد نموده و از افشار ارومیه بوده و در سال ۱۲۸۵ رحلت نموده و در آذربایجان مدعیان خلافت از او وجود دارند.

الحاج میرزا ابوالقاسم حسینی شیرازی معروف بسکوت الحاج محمدبن جعفر بن الحاج صفرخان الهمدانی الکیبودر آهنکی الملقب مجذوبعلی شاه

معاصر حاجی اصفهانی بوده و در سال ۱۲۳۹ وفات نموده بسیاری از امراء و رجال فارس و قآآنی و میرزای وصال از ارادتمندان او بوده‌اند. نیاکانش از امراء و سرخیل ایل قره‌گزلو بوده‌اند و خود حاج محمد جعفر از ده سالگی تا هیجده سالگی در شهر همدان تحصیل علوم ادبیه نمود بعد به اصفهان شتافت مدت پنج سال عمر را مصروف علوم عقلیه نمود و از آنجا به کاشان رفت و چهارسال نزد محقق نراقی^۲ تکمیل فقه و اصول نمود کتاب مراحل السالکین و مرآت الحق تصنیف اوست و نیز کتابی در اثبات نبوت خاصه نوشته و در اصفهان به حسینعلی شاه اصفهانی ارادت ورزید و درجه خلافت از او یافت او را در زهد و تقوی سلمان عصر می‌گفته‌اند.

^۱ در رده‌نری مارتین نصرانی جمعی کتاب نوشته‌اند گذشته از مرحوم حسینعلی شاه، مفتاح النبوة از حاجی ملارضای همدانی و سیف الامة از علامه نراقی می‌باشد و حاجی محمدکریمخان هم نوشته و تصور کرده جز او کسی متعرض جواب پادری نشده.

^۲ ملا مهدی ابن ابی ذر نراقی کاشانی که صاحب تالیفات بسیار است از قبیل لوامع و انیس التجار در فقه و مشکلات العلوم و محرق القلوب و از تلامذه ملا اسمعیل خواجوئی و آقاباقر بهبهانی بوده در سال ۱۲۰۹ وفات نموده و فرزندش مرحوم ملا احمد نراقی صاحب معراج السعادة و رساله اجتماع امر و نهی (که در آن قائل بامتناع است) و طاق‌دیس و خزائن و غیره. در شعر صفائی تخلص می‌نموده در سال ۱۱۸۵ تولد یافته و در سال ۱۲۴۵ رحلت نموده بخوش فطرتی و شیرین مشربی موصوف بوده این بیت از اوست:

در حیرتم آیا ز چه رو مدرسه کردند جائی که در او میکده بنیاد توان کرد

در روز پنجشنبه بیست و دوم شهر ذی القعدة الحرام سال ۱۲۳۸ از این جهان درگذشت.

الحاج ملامحمدرضابن محمد امین همدانی ملقب کوثر علی

از فضلالی زمان و علمای دوران بوده مرید حسینعلی شاه اصفهانی گشته نایب السلطنه عباس میرزا و قائم مقام نسبت باو غایت اعزاز را مرعی می داشتند کتاب **مفتاح النبوة**^۱ و تفسیر در النظیم از اوست و بر طبق آنچه در حدائق السیاحه است در قبال مرحوم آقای حاجی زین العابدین شیروانی مدعی قطیبت ارشاد در سلسله نعمت اللهیه پس از مجذوبعلی شاه شده و استناد دلالتی که در فرمان نورعلیشاه برای او نوشته اند نموده در سال ۱۲۴۷ درگذشته. بعد از مرحوم کوثر علی فرزندش حاج میرزا علینقی جنت علی که در سال ۱۲۹۶ وفات یافته دعوی خلافت از او نموده و بعد آقا محمد تقی تبریزی هم از جنت علی در طهران دعوی خلافت ارشاد می نموده.

الحاج زین العابدین بن اسکندر الشیروانی الملقب مستعلی شاه المتخلص تمکین

در نیمه شعبان سال ۱۱۹۴ تولد یافته مدت دوازده سال در خدمت والد و سایر علما تحصیل علوم نموده و چون مقام تحقیق و فحوص از ملل و طوایف بنی آدم در نظرش مرغوب آمده کمر همت بر میان بسته و بیست و پنج سال متجاوز سیاحت بلاد نموده و کتاب **بستان السیاحه** که بطبع رسیده و **حدائق السیاحه** و **ریاض السیاحه**^۲ تالیف نموده و الحق هر سه کتاب از کتابهای بسیار مرغوب است و ارادت خدمت حاج محمدجعفر همدانی مزبور داشته و خلیفه او بوده در سال ۱۲۳۵ تاهل اختیار کرده و در سال ۱۲۵۳ سیاح دیار ملکوت گردیده این بیت را باو نسبت داده اند:

آنکه من در عقبش گرد جهان گردیدم از ازل همره من بود چو نیکو دیدم

الحاج زین العابدین رحمتعلی شاه المعروف بحاجی میرزا کوچک ابن الحاج معصوم بن الحاج

محمدحسن

سالک مسالک یقین اصلا از دیار قزوین بسیاری علمای زمان خود را ملاقات نموده عالم ربانی گشته و بالاخره ارادت خدمت مجذوبعلی شاه همدانی و مستعلی شاه شیروانی درست نموده و خلافت از مستعلیشاه یافته و صدمات از دست امیرقاسم خان پسر سلمان خان کشیده ولی عاقبت از قطب السلاطین محمدشاه لقب نیابت صدارت یافته و نزد همه امراء دولت در کمال اعزاز بوده و هفتادسال عمر نموده در شب یکشنبه هفدهم صفر سال ۱۲۷۷ یا ۱۲۷۸ رخت از این جهان بر بسته ماده تاریخ^۳ وفات او این است:

گفت بهر سال تاریخ وفات او وقار ره بیزم انس جست آن هادی راه یقین

مؤلف فارسنامه ناصری ارتحال آن جناب را هفتاد و هفت نقل نموده بر طبق لوح مزار ولی در طریق الحقایق و حواشی آن دعوی علم و شهود نموده که در هفتاد و هشت بوده.

الحاج محمدکاظم اصفهانی

معروف به طاوس العرفاء ملقب به سعادتعلی شاه از معاریف عرفا و اهل طریقت بوده در ابتدای جوانی بتجارت اشتغال داشته و میل صحبت عرفا در دلش پدید آمده بحصبت جمعی رسیده عاقبت خدمت مستعلی

^۱ پس از نوشتن این کتاب از آن انتخابی نموده بنام ارشادالمضللین و آنرا بر یک مقدمه و دو مشکوة و یک خاتمه قرار داده و کتاب **مفتاح النبوة** در سال ۱۲۴۰ بچاپ رسیده.

^۲ ریاض السیاحه جلد اول آن با تقریظی از این فقیر در سال ۱۳۳۹ در اصفهان چاپ گردید و جلد دوم ریاض و حدائق بدست نیامده و نیز کتاب کشف المعارف از ایشان تحت طبع است.

^۳ در این ماده تاریخ هرگاه لفظ آن را یک الف چنانکه مرسوم است کتبی حروف را اعتبار می کنند ۱۲۷۷ می شود و هرگاه ممدوده را دو الف اعتبار کنند ۱۲۸۸ می شود.

شاه مشرف شده و در بعضی اسفار همراه آن جناب بوده و بعد از مستعلی شاه بفیض شرافت حضور حاج میرزا کوچک رحمتعلی‌شاه مستفیض گشته و در اواخر شوال سال ۱۲۷۱ اجازه تلقین ذکر و دستگیری طالبین از او یافته و در سال ۱۲۷۶ مجدداً او را بلقب سعادتعلی شاه ملقب و مأذون در تلقین همه اوراد و اذکار قلبیه و قالیه نموده و در واقع خلیفه خود نموده است. در اینجا بعضی پیروان مرحوم رحمتعلی شاه بمرحوم حاجی آقا محمد شیرازی گرویده^۱ و او را خلیفه رحمتعلی شاه قرار دادن و ملقب به منور علیشاه بوده و در سال ۱۳۱۰ رحلت کرده و فرزندش مرحوم حاج علی آقا ملقب به وفاعلی از اودعوی خلافت داشته. اگرچه مرحوم سعادتعلی شاه علم صوری کسب ننموده بود ولی در حقایق معانی و دقایق سیر و سلوک ثانی نداشته و در سال هزار و دویست و هشتاد و اندی چون ناملایماتی برایش در اصفهان روی داد که توقف در اصفهان برای او متعذر بود جلای وطن نموده و به طهران متوطن شده و در سال ۱۲۸۹ به مکه معظمه مشرف شده چون عود به طهران نموده ضعف مزاج در تزیاید بوده تا آنکه در سال ۱۲۹۳ ارتحال بدار بی‌زوال کرد قبرش در شاه عبدالعظیم طهران است.

الحاج ملاسلطان محمدالجنابدی

هم از بزرگان علماء ظاهر و مفسرین معدود بود و هم از اکابر حکما و اعظام عرفا بشمار می‌رفت. لقبش سلطانتعلی شاه نام والدش حیدر محمد مسقط الراسش در نوده نیم فرسخی بیدخت که از قراء جنابداست ولادتش در شب سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی سال ۱۲۵۱ تحصیل علوم ادبیات و حکمیات و شرعیات در جناب و مشهد رضوی و عتبات عالیات و سبزوار در محضر حکیم الهی حاجی ملاهادی سبزواری که ترجمه-اش گذشت نموده و چون مرحوم حاج محمدکاظم سعادتعلی شاه اصفهانی بارض اقدس رضوی مشرف می‌شد در سبزواری صاحب عنوان درک صحبت خدمتش نمود و از ملاقاتش اثری در او پدید آمد ترک همه گفت و بعد از مراجعت مرحوم حاج محمدکاظم به اصفهان در پی او به اصفهان آمد و در خدمتش مشغول بسلوک و تصفیه گردید و باندک مدتی تکمیل یافت و در هیجدهم ماه شوال سال ۱۲۸۴ اجازه ارشاد حاصل نموده و پس از پیر خود سعادتعلی شاه کلیه امور فقراء سلسله نعمت اللهیه را مرجع بود و مجلس درس داشت و تفسیر بیان السعادة و اصول کافی را تدریس می‌نمود و شهرتش در تمام بلاد ایران بلکه بعضی نقاط خارج ایران منبسط بود و سرپرسی سایکس در کتاب سیاحت ایران ذکر ایشان را با اهمیتی مخصوص نموده. فرصت شیرازی در آثار العجم بمناسبت مستوفیان شیراز در حاشیه شرحی از جلالت قدر ایشان یاد نموده و در مجلد چهارم شماره شش مجله ایرانشهر شرح مبسوطی از ایشان باتمثال درج نموده و در مآثر و الاثار مرحوم اعتمادالسلطنه شرحی از فضایل و مقبولیت ایشان نزد عرفا و دانشمندان باختصار یاد کرده و روزگاری در بیدخت بطبابت نفوس و ابدان تقریباً الی الملک الدیان و تدریس و تلقین طالبان می‌کوشید و از مردمان جفایپیشه آن دیار بسی اذیت و آزارکشید اخلاق حمیده‌اش بسیاری از فضلاء و دانشمندان عصر را مجذوب خویش نمود سفری به مکه معظمه مشرف شد و در آن سفر با مرحوم حجة الاسلام میرزای شیرازی ملاقاتی فقیهانه نمود و بعضی مغرضین هرچند نزد مرحوم میرزا درباره‌اش بسخنان غرض‌آمیز رطب اللسان شدند مفید نیفتاد و در توقیر و احترامش کوشید و همچنین مرحوم حاج شیخ زین العابدین مازندرانی و در طهران که ورود نموده بود هر فاضل و عارف که او را دید پسندیده و بمراتب دانش و آگاهیست ستوده تصنیفات چندی از او بطبع رسیده اعظم آنها تفسیر بیان السعادة

^۱ از آنجمله است حاجی میرزا حسن صفی علیشاه که در زیده‌الاسرار بخلافت منور علیشاه تصریح نموده ولی بطوریکه مشهور است و در طرایق الحقایق هم باشاره مسطور است از این عقیده برگشت و در باقی عمر بلاواسطه خود را نسبت به رحمتعلی شاه میداده و دستگیری میکرده و پیروانش او را قطب میدانستند و پاورقی خاتمه ذکری از او خواهد شد.

که در او جمع بین تنزیل و تاویل نموده و کتاب مجمع السعادات و سعادت نامه و ولایت نامه و تنبیه النائمین و شرحی بر کتاب عربی باباطاهر عریان و کتاب بشارة المؤمنین که همه بطبع رسیده نگارنده این کتاب قرب دو سال در بیدخت گناباد در مدرسه آنجا ساکن و همه روزه در حوزه درس آن مرحوم که تفسیر بیان السعاده و اصول کافی درس می فرمود حاضر می شد و استفاده می نمود. در مابین علما و عرفای عصر بصغر جنه و قصر قامت او کمتر کسی بود ولی ابهتی داشت که کسی را در مجلسش یارای سخن گفتن بيموقع نبود و کسی بر او بسلام سبقت نمی جست. با اعالی و ادانی بیک نحو سلوک می نمود و در اخلاق حمیده و حفظ نوامیس مقدسه دقیقه فرو گذاشت نداشت و عمرش تقریباً بهفتاد و پنج رسید و در شب بیست و ششم ربیع الاول سال ۱۳۲۷ در وقت سحر برای وضو لب جوی آب که در منزلش می گذشته نشسته دو نفر^۱ از شرار مغرضین ناگهانی برگلویش چسبیده فشار دادند تا روحش از این عالم فانی بسرای جاودانی انتقال کرد قبرش در جنب قبرستان بیدخت^۲ و جانشین و خلیفه آن مرحوم فرزند ارشدش مرحوم حاجی ملاعلی ملقب به نورعلیشاه بود که ذکر شریفش در خاتمه کتاب خواهد آمد و جانشین ایشان آقای حاج شیخ محمدحسن صالحعلیشاه می باشد که اکنون در بیدخت گناباد بمسند قطیبت و ارشاد متمکن اند و مرجع همه فقراء سلسله علیه می باشند و مشایخی منصوب فرموده اند:

۱- آقای حاج شیخ عماد الدین سبزواری ملقب به هدایتعلی ۲- آقای ملا محمد امام جمعه اصطهبانات ملقب به فیضعلی ۳- شیخ اسدالله ایزدگشسب (گلپایگانی) ملقب به درویش ناصرعلی ۴- مرحوم آقا شیخ محمدفانی سمنانی ملقب به ظفر علی ۵- آقای شیخ مهدی تنکابنی ملقب به وفاعلی.

میرزا محمدصادق مشهور به نمازی

از عرفای ساکنین اصفهان بوده ارادت خدمت حاج محمدکاظم اصفهانی که ترجمه اش گذشت داشته و بعد از ارتحال او ارادت خدمت خلیفه او مرحوم جنابدی پیدا نموده و اذن ارشاد و لقب فیضعلی یافته از بسیاری ولایات چون شیراز و کاشان دست ارادت بدامانش می زدند وفاتش بطوریکه در طریق الحقایق است در سال ۱۳۰۲ ولی بطوریکه بر سنگ قبرش منقور است در سال ۱۳۰۱ وفات نموده و ماده تاریخ این است: صادق الوعد بود شیخ جلیل و قبرش در تکیه فیض در تخت فولاد اصفهان است.

حاجی ملا محمد جعفر برزکی کاشانی

عالمی بلند پایه ارادت بمرحوم میرزا محمد صادق درست نموده بعد به جنابد شتافته و از خدمت مرحوم جنابدی اذن ارشاد و هدایت طالبین یافته و ملقب به محبوبعلی گشته وفاتش در سال ۱۳۱۷. پوشیده نمانده که بسیاری از عرفا چون بشاعری معروفتر بوده اند از این جهت در عدادشراذکر خواهند شد.

^۱ مطابق آنچه در کتاب شهیدیه، حاجی شیخ عباسعلی کیوان قزوینی نوشته شده شش نفر اقدام باین قتل نموده اند دو نفر در بالای درخت و بام کشیک می کشیده اند و چهار نفر بآن بزرگوار هجوم آورده او را مخونقاً مقتول نمودند و پیکرش را در جوی آب انداختند.

^۲ اکنون مقبره آنحضرت در بیدخت بسیار مفصل و مشتمل بر صحن و حجرات و زیارتگاه اهالی آن دیار است.

رکن چهارم در ذکر شعرای عجم

پوشیده نیست که کلام موزون و مقفی مطبوع طباع ذوی الاذواق سلیمه است بلکه غالباً اثرش در خیال از کلام نثری بالاتر است خصوص آنچه متعلق بحقایق الهیه و معارف سبحانیه باشد که ان من الشعر لحکمة و ان لله کنوزاً تحت عرشه مفاتیحها السنة الشعراء چنانچه نظامی فرموده:

قافیه سنجان که قلم برکشند	گنج دو عالم بقلم درکشند
خاصه کلیدی که در گنج راست	زیر زبان مرد سخن سنج راست
بلبل عرشند سخن پروران	بازچه مانند بآن دیگران
پرده رازی که سخن پروری است	سایه از سایه پیغمبری است
پیش و پستی بست صفت کبریا	پس شعرا آمد و پیش انبیا

پس اهمیت شعر و شعرا نزد دانشمندان حاجت برهان ندارد وجدان بالاتر برهان است بر حسن کلام شعری. آورده اند که اول کسی که شعر فارسی گفت بهرام گور بوده این بیت از اوست:

منم آن پیل دمان و منم آن شیریله	نام من بهرام گور و کنیتم بوجبله
بعضی گفته اند پیش از او حفص سمرقندی گفته:	
آهوی کوهی در دشت چگونه دودا	او یار ندارد بی یار چگونه رودا

رودکی

نامش جعفر بن محمد کنیتش ابوالحسن از اعظام اوستادان قدیم است بلکه نوشته اند اول کسی که قصیده فارسی گفته او بوده ولی گویند قبل از او عباس مروی قصیده در ورود مامون به مرو ساخته و در سال دویست هجری در گذشته و نیز حنظله بادغیسی از شعراء دوره طاهریان که در سال ۲۲۰ در گذشته و فیروز مشرقی که در سال ۲۸۲ وفات کرده و ابوسلیک گرگانی معاصر عمرولیث بهرحال رودکی از بلاد ماوراءالنهر بوده گویند نابینا از مادر متولد شد اما حدت ذهن وجودت طبع بمرتبه داشته که در هشت سالگی قرآن را از حفظ کرده و آغاز شعرگفتن کرد و بواسطه حسن صوت مطربی پیش گرفته و در نواختن عود مهارتی تمام داشته امیر نصر سامانی در رعایت او بغایت می کوشیده نقل است که رودکی دویست غلام خدمتکار و چهارصد شتر بار برداشت عدد ابیاتش بشمار درنیاید این قطعه از اوست:

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت	سه پیراهن سبب بوده است یوسف را بعمر اندر
یکی از کید شد پر خون دوم شد چاک از تهمت	سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر
رخم ماند بآن اول دلم ماند بآن ثانی	نصیب من شود از فضل آن پیراهن آخر

وفاتش در سال ۳۳۰ واقع شده.

فرخی

استاد ابوالحسن علی بن جولوغ از مشاهیر شعرا و مردم سیستان بوده سفری به چغانیان^۱ کرد و نزد ابوالمظفر والی چغانیان که یکی از سرداران بوده رسید و او را مکتب بسیار بوده از جمله هیجده هزار مادیان داشته در روزی که مادیانها را داغ می کردند در بدیهه قصیده گفت که مطلعش اینست:

^۱ چغانیان یکی از بلاد ماوراءالنهر است.

چون پرنده نیلگون در روی پوشد مرغزار پرنیان هفت رنگ اندر سرآرد کوهسار^۱
 امیرگفت ای فرخی هر قدر مادیان بگیری تراست فرخی در حوالی خرابه دید آنچه توانست جدا کرده در خرابه
 کرد و خود بر درش نشست امیر خنده‌ها کرده و جمعی بمددش فرستادگویند از صد مادیان متجاوز بوده. معاصر
 یمین الدوله محمود غزنوی بود وفاتش در سال ۴۲۹ واقع شده دیوانش مکرر بطبع رسیده است.

عسجدی

اصلش از مرو و مداح سلطان محمود بوده چون سلطان سومنات را فتح کرد عسجدی در مدح او قصیده گفت
 که مطلعش این است:

تا شاه خورده بین سفر سومنات کرد کردار خویش را علم معجزات کرد^۲
 گویند سه هزار بیت دیوان دارد وفاتش در سال ۴۳۲.

دقیقی

شاعر معاصر امیرنوح ابن امیر عبدالملک بن نوح در مدح او اشعار می گفته از ابیات اوست:
 یاری گزیدم از همه مردم پری نژاد زان شد ز پیش چشم من امروز چون پری
 لشگر برفت آن بت لشگر شکن برفت هرگز مبادکس که دهد دل به لشگری
 و نیز از اوست:

گویند صبرکن که ترا صبر بر دهد آری دهد و لیک بعمردگر دهد
 من عمر خویش را بصبری گذاشتم عمری دگر بیاید تا صبر بر دهد
 برخی از تواریخ عجم را نظم کرده رحلتش در حدود سال ۳۷۰ رخ داده.

ابوالقاسم حسن عنصری

مقدم شعرای فصاحت شعار و بلاغت آثار همواره زبان بمدح آل سبکتکین گشادی و عنصری در زمان سلطان
 محمود تقرب بسیار یافت گویند شبی سلطان در حال مستی بپریدن دو زلف ایاز، خود ایاز را مأمور کرد او برید
 و در قدم سلطان انداخت علی الصباح در غضب شد بطوریکه تسکین نمی یافت تا آنکه عنصری بخدمت شد
 سلطان فرمود دیدی چه کردم و هیچ تسکین مرا نمی جوئی عنصری این رباعی را بعرض رسانید:

کی عیب سر زلف بت ازکاستن است چه جای بغم نشستن و خاستن است
 روز طرب و نشاط و می خواستن است کاراستن سروز پیراستن است
 گویند توانگرترین اهل زمان روزگار خود بوده و گویند شبی هزار بیت گفته وفاتش در سال ۴۳۱ اتفاق افتاده.

الحکیم سبحان العجم استاد ابوالقاسم فردوسی

نام او را حسن بن اسحق بن شرفشاه گفته اند و برخی نامش را منصور بن فخرالدین احمدبن فرخ الفردوسی
 گفته تولدش تقریباً در حدود سال ۳۲۹ هجری واقع شده نقل است که چون متولد شد پدرش در خواب دید که

^۱ دوش وقت صبحدم بوی بهارآوردباد
 بادگوئی مشک سوده دارد اندر آستین
 نسترن لؤلوی بیضا دارد اندر مرسله
^۲ شطرنج ملک باخته با صد هزار شاه
 شاهها تو از سکندر پیشی بدانسب
 عین رضای ایزد جوئی تو در سفر
 جبذا باد شمال و فرخا بوی بهار
 باغ گوئی لعبتان ساده دارد در کنار
 ارغوان لعل بدخشی دارد اندر گوشوار
 هر شاه را بلعب دگرشاه مات کرد
 کوهسفرکه کرد بدیگر جهات کرد
 بازاو سفر بجستن عین الحیات کرد

ابوالقاسم بر بامی بلند بر شد و روی بقبله نعره زد و از آن طرف جوابی شنید و همچنین بطرف یمین و یسار تعبیر کردند که این پسر سخنگوی شود که آوازه او بچهار رکن عالم رسد. الحق داد سخنوری داده بعد از تحصیل علوم اوقات خود را بمطالعه کتب مصروف نمودی منزل در کنار جوئی نموده بود که آب اوگاهی بواسطه سیل که بند رود نهر طوس را می برد منقطع شدی فردوسی را آرزوی بستن او بود یا جویری از حکام دیده بود بدادخواهی بولایت غزنین توجه کرد از اتفاقات حسنه آن روز شعرای غزنوی چون عنصری و فرخی و عسجدی در باغ صحبت می داشتند فردوسی آنها را دید خواست نزد آنها رود حریفان را وضع روستائیانه او خوش نیامد یکی گفت بدمستی آغازکنیم عنصری منع کرد وگفت او را بشعر امتحان کنیم پس باوگفت برادر ما شاعرانیم و در مجلس ما جز شعر نمی گنجد هر یک مصراعی می گوئیم تو مصراع چهارم را بگویی یا ما را بحال خود گذار. فردوسی قبول کرد.

عنصری گفت: چون عارض تو ماه نباشد روشن.
 عسجدی گفت: مانند رخت گل نبود در گلشن.
 فرخی گفت: مزگانتم همی گذر کند از جوشن.
 فردوسی گفت: مانندسان گیو در جنگ پشن.

همگان از حسن کلام او تعجب کردند بعد از آنکه بوسایطی در مجلس سلطان راه یافت و شاه خواهش نظم شاهنامه از شعرا کرد همه به فردوسی اشاره کردند و سلطان دو بیت در حسن خط دلفریب ایاز از شعرا خواست باز اشاره به فردوسی نمودند در بدیهه این رباعی را گفت:

مست است همی چشم تو و تیر بدست بس کس که ز تیر چشم تو مست بجست
 گر پوشد عارصت زره عذرش هست کز تیر بترسد همه کس خاصه ز مست

سلطان را بغایت خوش آمدگفت لله درک یا فردوسی مجلس ما را چون فردوس ساختی پس نظم تاریخ معهود را در شأن وی مقرر کردند و بفرمود که پهلوی قصر سلطان جای دلگشای برای او بیاراستند و تمام آلات حرب و صورت پهلوانان و جانوران و غیرهها در چهار طرف مصوران شیرین تصویر نمودند و در آنجا بگفتن شهنامه مشغول شد و بغیر از ایاز و یک خواجه سرای دیگری نزد او راه نداشته و سلطان محمود، حسن میمندی را فرمود که هزار بیت که بنظم آورد هزار مثقال طلا بدو دهد ولی در نزد سلطان فردوسی را برفض متهم ساختند و از ابیاتش دلیل آوردند و نزد سلطان مسموع افتاد و بجای شصت هزار مثقال طلا شصت هزار نقره در سه صره کرده نزد فردوسی فرستاد بعد از اتمام شهنامه و فردوسی در حمام بود چون بیرون آمد ایاز سلام کرد و صرهها را در نظرش جلوه داد فردوسی ابتدا بتصور زر سرخ خوشدل گشت و چون دانست که نقره است بسی غمناک گشت و بیست هزار نقره به ایاز و بیست هزار بحمامی و بیست هزار دیگر بفقاعی داد و یک پیاله شربت نوشید و به ایاز بگفت آنچه دیدی بسطان بگو چون ایاز بعرض سلطان رسانید بر حسن میمندی خشمناک گشت گویند عاقبت حسن را کشت بهر حال فردوسی اشعاری در هجو سلطان محمود گفته که بسی مشهور است و از غزنین رفت و بعد سلطان از کرده خویش پشیمان گشت و آنچه قرار داده بود برای فردوسی به طوس فرستاد و پیش از رسیدن به فردوسی، فردوسی در بازار می گذشت شنید که کودکی این شعر را می خواند:

اگر شاه را شاه بودی پدر بسر بر نهادی مرا تاج زر

از غایت حرمان آهی زد و غشی کرد چون او را بخانه بردند مرغ روحش از قفس قالب پرواز کرده بود در آن هنگام که او را بخانه می بردند صله سلطان رسید فردوسی را دختری یا خواهری بود صله را پیش او آوردند از

قبولش امتناع کرد گویند خواهرش گفت برادرم را عزم آن بود که بند آب طوس را بسنگ و آهک ریخته سازد و چون سمع سلطان رسید حکم کرد تا چنان کردند که خواهرش گفته بود و وفات فردوسی در سال ۴۱۶ واقع شده در حدود هشتاد سال عمر کرده آورده اند که ابوالقاسم گرگانی بر فردوسی نماز نکرد که او مدح مجوس گفته آنشب فردوسی را در خواب دید در بهشت عدن پرسید این درجه بچه یافتی گفت باین بیت که در توحید گفته ام:
جهان را بلندی و پستی توئی ندانم چه هرچه هستی توئی

الاستاد ابونصر علی بن احمد الاسدی الطوسی

خود گفته که نسیم بیادشاهان عجم منتهی می شود از متقدمین شعر است گویند فردوسی شاگرد او بوده. چون فردوسی از غزنین فرار کرد و به طوس آمد در حین وفات اسدی را طلید و گفت استاد وقت رحیل رسیده و از شهنامه قلیلی مانده می ترسم ناقص بماند استاد گفت غمگین مباش که من باتمام می رسانم و نظم اسدی از اول استیلای عرب بر عجم تا آخر شاهنامه و این روایت نزد اهل تحقیق درست نیست و تمام شاهنامه از خود فردوسی است و گر شاسب نامه از اسدی است. وفاتش در سال ۴۶۵ واقع شده.

ابوالنجم احمد منوچهری

او دربار امیر منوچهر بن شمس المعالی ملازمت داشت و از این جهت تخلص منوچهری نموده استقبال و متابعت بسیار از شعرای عرب نموده وفاتش در سال ۴۳۲ واقع شده.

الاستاد ابوالمفاخر رازی

از اساتید شعرا بوده و در منقبت امام ثامن قصیده گفته که مطلعش اینست:

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن اشگ زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن

معاصر سلطان مسعود بن محمد بن ملکشاه بوده.

مولانا باباطاهر عریان

دیوانه از همدان و فرزانه ایست همه دان دو بیتی های بسیار دارد از آن جمله است:

مگر شیر و پلنگی ایدل ایدل بمودایم بجنگی ایدل ایدل

اگر دستم فتی خونت بریزم به بینم تا چه رنگی ایدل ایدل

این دو بیت را در عربی چنین ترجمه کرده اند:

أنت اسدایها القلب ام نمرمن النمر انت الذی لا تکف عن حربی و کفاحی

سأسفک دمک ایها القلب اذا وقعت فی یدی لاری من ای لون انت

وفاتش در سال ۴۱۰ نوشته اند نگارنده از او کتاب عربی در تصوف دیده که مرحوم قدوة العارفين حاجی ملاسلطان محمد جنابدی بفارسی و عربی شرح کرده اند و بچاپ رسیده و الحق کتاب عزیزی است.

خاقان الشعرا افضل الدین ابوبدیل ابراهیم بن علی النجار الشیروانی

در ابتدا حقایقی تخلص می نموده و چون در اواسط حال بخدمت خاقان کبیر شروان شاه مفتخر گردید خاقانی رقم فرموده در قطعه بروجه مفاخرت گفته:

شاعر مبدع منم خوان معانی مراست ریزه خورخوان من عنصری و رودکی

و جای دیگر می گوید:

خاقانیا کسان که طریق تو می روند زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست

گیرم که مارچوبه کند تن بشکل مار کوزهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

گویند شاگری **فلکی**^۱ شعر بوده وفاتش در سال ۵۹۵ بقولی و بقولی دیگر سال ۵۸۲ اتفاق افتاده.

الحکیم اوحد الدین انوری ابیوردی

در شیوه سخن گستری^۲ کالشمس فی رابعة النهار بوده و در اوایل حال خاوری تخلص داشته در زمان سلطان سنجر سلجوقی بوده گویند امیر معزی که (در سال ۵۴۲ به تیر خطای سلطان سنجر کشته شده و قصیده بنام او ثبت است که مطلعش این است:

ای ساریان منزل مکن جز در دیار یار من تا یکزمان زاری کنم بر ربع واطلال و دمن)
ملک الشعرای سنجر بوده حافظه‌اش بحدی بود که قصیده که یکبار می شنیده یاد می گرفته^۳ و پسرش دوبار و غلامش چون سه کرت می شنیده یاد می گرفته بنابراین هر شاعری که در حضور سلطان سنجر قصیده می گذرانیده اگر مطبوع می بود معزی می گفته این قصیده را من گفته‌ام و از مطلع تا مقطع می خواند آنگاه می گفت پسرم یاد دارد آنهم می خواند آنگاه می گفت غلامم هم یاد دارد بنابراین شعرای زمان در بحر حیرت بودند و انوری این مشکل را حل کرد متکراً با جامه کهنه نزد معزی رفت و گفت شاعرم در مدح سنجر چند بیتی گفته- ام توقع صله دارم معزی گفت بخوان گفت:

زهی شاه و زهی شاه و زهی شاه زهی میر و زهی میر و زهی میر
معزی گفت اگر مصراع دیگر را چنین بخوانی: زهی ماه و زهی ماه و زهی ماه بهتر است تا مطلع شود انوری گفت ظاهراً ندانسته‌ای که هر شاه را میر ضرور است معزی او را مسخره تصور کرد و گفت فردا حاضر شو در مجلس سلطان. روز دیگر جامه‌های نفیس پوشیده وقتی که معزی پیش سلطان بود بدرگاه رفت و خبر دادند که مسخره دیروز آمده و معزی از پیش به سنجر عرض کرده بود او را طلبیدند معزی دید هیئت دیروز تغییر کرده فهمید که تزویری بوده گفت قصیده را بخوان انوری این دو بیت خواند:

گر دل و دست بحر و کان باشد دل و دست خدایگان باشد
شاه سنجر که کمترین خدمش در جهان پادشاه نشان باشد
آنگاه به معزی گفت اگر نظم شماست باقی را بفرمائید والا عرض کنم معزی خجل شد و انوری قصیده را تمام کرد و نزد سلطان قرب تمام یافت وفاتش در سال ۵۴۷ و بعضی ۵۴۵ و ۵۸۰ نیز نوشته‌اند و ۵۵۱ نیز گفته‌اند.

ابوالفضل طاهر بن محمد ظهیرالدین فاریابی

در فاریاب بلخ تولد یافته دیوان اشعارش بچاپ رسیده در سال ۵۹۸ در تبریز وفات یافته. از غزلیات اوست:

خراج چین خم زلف تو مشک ناب گرفت رخ تو آینه از دست آفتاب گرفت
گر آفتاب نه از چه ای هلال ابرو تو چون سوار شدی ماه نو رکاب گرفت
بگوبخواب که امشب میابدیده من جزیره‌ای که مکان تو بود آب، گرفت

ابوالمجد مجدود بن آدم السنائی الغزنوی

^۱ فلکی نامش محمد لقبش نجم الدین کنیتش ابوالنظام مولدش شماخی گویا اشتهاش به فلکی از جهت تبحرش در علم نجوم و هیئت بوده در سال ۵۸۷ وفات یافته.

^۲ این رباعی بنام اوست:

کیمیائی ترا درآموزم که دراکسیر و درصناعت نیست
روقناعت گزین که عالم کیمیائی به از قناعت نیست

^۳ این افسانه را بسیاری باور ندارند و گویند شبیه این قصه از شعراء غرب (اروپائیان) هم ذکر شده.

بعضی گویند با عین القضاة برادر طریق بوده و برخی گویند از مریدان خواجه یوسف همدانی بوده حدیقه الحقیقه اش معروف است مولوی در شأن او فرموده:

عطار روح بود و سنائی دو چشم او ما از پی سنائی و عطار آمدیم
دیوان اشعار مشتمل بر غزلیات و قصاید و قطعات دارد. ارتحال حکیم سنائی در سال ۵۷۶ رخ داده بعضی ۵۲۵ و بعضی ۵۷۴ و ۵۴۶ هم گفته اند.

شهاب الدین ادیب صابر

در عهد سلطان سنجر بوده اصلش از بخارا معاصر و معارض رشید و طواط بوده نقل است که حکیم انوری او را بر خود ترجیح^۱ داده این شعر از اوست:

از آن سبب که غسل را حلاوت از لب تست خدای عزوجل در غسل نهاد شفا
در سال ۵۴۶ کشته شد دو شعر از یک قصیده او ذکر می شود:

از مشک توده توده نهاده بر ارغوان زلفین حلقه حلقه آنماه دلستان
زان توده توده توده مشک آمدم حقیر زان حلقه حلقه حلقه تنگ آمدم جهان

ابوبکر سلمانی حکیم سوزنی

درس نشد مایل بتحصیل علوم گشت به بخارا آمد عاشق شاگرد سوزنگری شد تخلص را سوزنی نهاده. خوش طبع و ظریف بود اما طبعش بهزل مایل و در اواخر توبه نموده این بیت از اوست:

یکروز بیگناه نبودم بعمر خویش گویا که بود بیگنهی پیش من گناه
وفاتش در سال ۵۶۹ در سمرقند واقع شده.

عبدالواسع جبلی

گویند در ابتدا برزگری بوده سلطان سنجر او را در پنبه زاری دیده می گفت:

اشتر صراحی کرد نا دانم چه خواهی کرد نا
گردن درازی میکنی پنبه بخواهی خوردنا

سلطان استشمام لطف طبع از او نمود او را ملازم خود ساخت و تربیت کرد ولی در تذکره دولت شاه نوشته که اصل و منشأش از گرجستان است به هرات آمده و از آنجا بخدمت سلطان بهرام شاه ابن مسعود به غزنین رفته بخدمت او مشغول بوده وفاتش در سال ۵۵۵ واقع شده از اشعار اوست:

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا زین هر دو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا
قصیده لف و نشر او را بسیاری شعرا استقبال کرده اند مطلعش اینست:

که دارد چون تو معشوقی نگارو چابک و دلبر بنفشه موی و لاله روی و نرگس چشم و نسرین بر

رشیدالدین محمد و طواط

بزرگ و فاضل و ادیب بوده و چون سخنان شعرا همواره ایراد کردی با او خوش نبودند و هجوهای رکیکش نمودند معاصر سنجر بوده ولی بواسطه طول عمر تا زمان سلطنت علاءالدین تکش خان ابن الب ارسلان ابن اتسز در حیات بوده وی آرزوی صحبت رشید را داشت فرمود که او را در محفه نشانند و بحضور آوردند چون

^۱ انوری در قطعه که تعداد کمالات خود می کند در آخر آن می گوید:

این همه بگذار با شعر مجرد آمدم چون سنائی هستم آخرگرنه همچون صابرم

چشمش بر سلطان افتاد این رباعی را انشاء کرد:

جدت ورق زمانه از ظلم بشست
عدل پدرت شکستگی کرد درست
ای بر تو قبای سلطنت آمده چست
هان تا چه کنی که نوبت دولت تست

عمرش نود و هفت سال و وفاتش در خوارزم در سال ۵۷۸ قمری در جرحان خوارزم است دیوانش را هفت هزار بیت ثبت کرده‌اند و حدائق السحر از تصنیفات او بوده.

ابومحمد نظام الدین الیاس بن یوسف بن المؤید القمی

اصل آن جناب از مضافات قم است چنانچه فرموده:

جو دُر گر چه در بحر گنج گم
ولی از قهستان شهر قم

ولادتش بقولی در ۵۳۳ بوده وفاتش در عهد سلطان طغرل ابن ارسلان در سال ۵۹۶ (وفات شیخ نظامی را باختلاف نوشته‌اند بعضی ۵۷۶ و بعضی ۵۹۰ و بعضی ۶۰۶ و بعضی در ۵۹۲) و مرقدش در گنجه است متجاوز از شصت سال عمر داشته خمسۀ نظامی معروف است که بسیاری شعرا تقلید و اقتفاء مثنویات خمسه یا بعضی از آن را نموده‌اند مانند میرخسرو دهلوی.

فخرالدین اسعدگرانی

از شاعران نامی قرن پنجم بوده شهرتش بواسطه داستان معروف ویس و رامین است که در حدود ۴۴۶ حصول یافته وفاتش در اواسط قرن پنجم اتفاق افتاده.

افصح المتکلمین و املح المتقدمین و المتأخرین^۱ شیخ شرف الدین مصلح سعدی شیرازی

نصیبی وافر و حظی متکثر از علوم داشته مدت سی سال تحصیل علم نموده و سی سال سیاحت بلاد فرموده و سی سال دیگر گوشۀ خانقاه غنوده در نزد اعیان و سلاطین جاهی رفیع و منزلتی وسیع داشته ظهورش در روزگار اتابک ابوبکر ابن سعد بن زنگی والی فارس بوده چنانچه در بوستان فرموده:

که سعدی که گوی بلاغت ربود
در ایام بوبکر بن سعد بود

و باید دانست که ابن جوزی مذکور در گلستان، ابوالفرج ابن جوزی دوم است که در سال ۶۳۱ در بغداد شغل مدرسگی داشته و از حدود ۶۳۳ ببعده محتسب دارالخلافه بوده و در سال ۶۳۶ بقتل رسیده و سعدی با مولوی رومی ملاقات و مقالات نموده و مطابق بعضی روایات اظهار حسن عقیدت و ارادت کرده و خدمت شیخ صفی الدین اردبیلی رسیده و در سلک اهل سلوک^۲ درآمده گویند به بتخانۀ سومنات رفته و بت بزرگ ایشان را شکسته و به شیخ شهاب الدین سهروردی ارادت ورزیده و با یکدیگر سفر دریا نموده‌اند چنانچه در بوستان فرماید:

مقالات مردان ز مردی شنو
نه از سعدی از سهروردی شنو
مرا پیر دانای مرشد شهاب
دو اندرز فرموده بر روی آب
یکی آنکه بر خویشتن بین مباش
دگر آنکه بر غیر بدین مباش

گلستان که در سال ۶۵۶ و بوستان که در سال ۶۵۵ تالیف نموده و سایر غزلیات و قصایدش همه از توصیف

^۱ در بعضی کتب از قبیل مجمع الفصحا و ریاض العارفین و ریاض السیاحه شیخ شرف الدین نوشته‌اند.

^۲ مستند این قول نقل مجالس المؤمنین از رسایل شاه قاسم انوار است ولی در ریاض السیاحه بعکس این می‌نویسد شیخ صفی الدین طالب مرشدی گردید بصوب شیراز شتافت و در آنجا صحبت شیخ مصلح الدین سعدی و غیره را دریافت و دست ارادت بهیچ یک نداد زیرا مرتبه خود را برتر می‌دید.

مستغنی است. این دو بیت از اشعار عربی او ذکر می‌شود:

ان لم امت یوم الوداع تأسفا
من مات لاتبکوا علیه ترحما

لاتحسبونی فی المودة منصفاً^۱
وابکو الحی فارق المتالفاً^۲

وفاتش در سال ۶۹۱ مزارش در شیراز است.

حکیم خیام عمر بن ابراهیم نیشابوری

از نوادر حکمای دوران با سلطان سنجر سلجوقی بر یک تخت می‌نشستی و با حسن صباح و خواجه نظام الملک بطفلی در یک دبستان بوده‌اند در میانه شرطی رفت که هر کدام مرتبه یابند آن دو نفر با او شریک باشند ولی نظام الملک بمرتبه وزارت رسید و حسن برای خود ریاستی فراهم کرد که در کتب مفصله تواریخ ثبت است و خیام باقطاع چند محل زراعت نیشابور که نظام الملک تیول او نمود راضی شد دیوان رباعیاتش مشهور است اگرچه حکیم در تمام علوم از حکمت و نجوم و فقه و تفسیر و حدیث متبحر بوده با وجود این شهرتش از همان رباعیات است که بتمام السنه مشهور دنیا ترجمه شده از آن جمله است:

گویند که فردوس برین خواهد بود
فردا می ناب و حور عین خواهد بود

گرما می و معشوق گزیدیم چه باک
چون عاقبت کار چنین خواهد بود

وفاتش را در سال ۵۱۷ نوشته‌اند.

جمال الدین ابن عبدالرزاق

نامش محمد از افاضل مشهور عالم است در عهد سلطان محمد خوارزمشاه بوده معاصر خاقانی شیروانی در قصیده گوئی طبع قادری داشته در این ابیات به نبرد خاقانی رفته:

کیست که پیغام من بشهر شروان برد
یک سخن از من بدان مرد سخندان برد

گوید خاقانیا این همه ناموس چیست
نه هر که دو شعرگفت لقب زخاقان برد

کسی بدین پایه علم دعوی دانش کند
کسی بدین قدر فضل نام بزرگان برد

تحفه فرستی ز شعر سوی عراق است جهل
هیچکس از زیرکی زیره بکرمان برد

شعر فرستادنت دانی ماند بچه
مور که پای ملخ نزد سلیمان برد

نظم گهرگیر تو گفته خود سر بسر
کس گهر از بهر سود جانب عمان برد

یانه چنان گوکه هست سحر حلال این سخن
سحر کسی خود بر موسی عمران برد

کس نه بر آفتاب نور چراغ آورد
کس نه بر ماهتاب خلعت کتان برد

زشت بود روز عید چونکه پی چابکی
پیره زنی خرسوارگوی ز میدان برد

هنوز گویندگان هستند اندر عراق
که قوت ناطقه مدد از ایشان برد

یکی از ایشان منم طی چوکنم راه نظم
گمان مبر شاعری ز دست من جان برد

من ز تو احمق ترم تو زمن ابله تری
کسی بیاید که مان هر دو بزندان برد

این همه از طیب است والله اگر مثل تو
چرخ بسیصد قران گشت بدوران برد

هر که رساند بمن شعر تو چونان بود
که بوی پیراهنی به پیرکنعان برد

وفاتش را در سال ۵۸۸ نوشته‌اند و بعضی در سال ۶۰۰.

^۱ اگر نمیرم روز مفارقت از جهت غم و اندوه مینداید که در دوستی منصف بوده‌ام.

^۲ هر که بمیرد از روی ترحم بر او گریه نکنید بلکه بر آن زنده گریه کنید که از دوست خود جدا شده.

خلاق المعانی کمال الدین اسمعیل بن جمال الدین عبدالرزاق

از صنایع مشهور و اساتید معروف است حافظ شیرازی را در این بیت:

ور باورت نمی‌شود از بنده این حدیث از گفته کمال دلیلی بی‌اورم

اشاره بشعر کمال الدین است در این غزل که گفته:

جانرا چو نیست وصل تو حاصل کجا برم دل را که شد ز درد تو غافل کجا برم

گفتند برگرفته فلان دل ز مهر تو من داوری مردم جاهل کجا برم

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر آن مهر برکه افکنم این دل کجا برم

از مردم اصفهان خیلی دلتنگ بوده و آنها را نفرین کرده گویند به شیخ کمال کوفی و شهاب الدین سهروردی دست ارادت داده در سال ۶۳۵ در فتنه مغول کشته شد.

الشیخ ابواسحق احمد

متخلص به بسحاق از اهل شیراز بوده بیشتر اشعار خواجه و شیخ را در وصف اطعمه تضمین کرده مرید شاه نعمت الله بوده. از اشعار اوست:

من آن نیم که ز حلوا طمع بگردانم که ترک صحبت شیرین نه کار فرهاد است

گیاه پزان سحر که سرکله واکنند آیا بود که گوشه چشمی بما کنند

چون از درون خربزه واقف نشد کسی هر کس حکاتی بتصور چرا کنند

افسوس بر آن دنبه پروار که بگداخت در روغن او ما دو سه چنگال نمشتیم

مرقدش در تکیه چهل تنان شیراز است.

الشیخ نور الدین حمزه بن علی آذری

در اوقات جوانی در تحصیل فضائل و شاعری کوشید و شهرت تمام یافت و همواره بمدح سلاطین اشتغال داشت عاقبت بخدمت یکی از اولیا رسید و بعد خدمت شاه نعمت الله مشرف شد دو نوبت پیاده حج کرد در مدح شاهرخشاه قصیده در طور لغز گفته که مطلعش این است:

چیست آن آبی که تخم کینه برمی‌افکند خسرو گردون ز سهم او سپر می‌افکند

در سال ۸۶۶ وفات یافته.

عارف شیراز و سر دفتر اهل راز شمس الدین محمد

مشهور به خواجه حافظ او را لسان الغیب و ترجمان الاسرار گفته‌اند گویند به شاه نعمت الله ارادت داشته بقرینه این شعر که شاه فرموده:

ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم هر درد را بگوشه چشمی دوا کنیم

^۱ گفته:

لشگری بفرست خونخواره

جوی خون آورد ز جویباره

هر یکی را کند دو صد پاره

ای خداوند هفت سیاره

تا که دردش را چودشت کند

عدد مردمان بیفزاید

خواجه نیازمندی نموده که:

آنان که خاک را بنظرکیماکنند آیا بود که گوشه چشمی بمانکنند
حافظ بر خلاف سعدی سفر طولانی نکرده مسافرتی به بندر هرمز و یزد نموده دیوانش چندین مرتبه چاپ شده
و بزبانهای خارجه ترجمه شده و محبوب خاص و عام است. وقتی امپرتیمور باوگفت من بضرب شمشیر ربع
مسکون را برای بخارا که وطن مألوف من است مسخر نمودم و تو مردک بیک خال هندو بخشیدی با سمرقند.
حافظ گفت ای سلطان عالم از این نوع بخشندگی باین روز افتادم. وجه تخلص به حافظ از آنست که حافظ
کلام الله بوده وفاتش بطوریکه در نفحات است در سال ۷۹۲ ولی بطوریکه یکی از شعرا در ارتحال اوگفته:
«بجوتاریخش از خاک مصلی» ۷۹۱ تاریخ وفات او می شود اخیراً کتابهائی مخصوص در شرح احوال حافظ
نوشته اند مثل آقای دکتر غنی و آقای صهبا از معاصرین.

شیخ کمال خجندی

نامش مسعود مولدش خجندکه اکنون عروس روس است در شعر بسیار تکلف نموده و خود گفته:
این تکلفهای من در شعر من کلمینی یا حمیری من است
غزلیات عارفانه داشته و طرف توجه و تقدیر خواجه حافظ بوده وفاتش در سال ۸۰۳ و در ۷۹۲ نیز نوشته اند. از
اوست:

یارب این درد دل ریش چه مشکل دردیست که مداوای بخون جگرش بایدکرد^۱

محمود بن علی بن محمود مشهور به خواجو کرمانی

از بزرگ زاده های کرمان بوده صاحب فضایل سخن اوراسخن شناسان نخلبند شعرا می نامند خواجه حافظ شعر
او را می پسندیده و تتبع می کرده چنانچه فرموده:

استاد غزل سعدی است نزد همه کس اما دارد سخن حافظ طرز سخن خواجو
همواره بسیاحت مشغول بوده و بطرز نظامی خمسه بوجود آورده کتاب همای و همایون را در بغداد نظم نموده و
بصحبت علاء الدوله سمنانی رسیده و این رباعی را در حق اوگفته:

هرکو بره علی عمرانی شد چون خضر بسرچشمه حیوانی شد
از وسوسه غارت شیطان وارست مانند علاءالدوله سمنانی شد

ولادتش در سال ۶۷۹ در کرمان رخ داده وفاتش در سال ۷۴۲ و در ۷۵۳ نیز نوشته اند.

خواجه سلمان ساوجی

از اعیان شهر ساوه سلاطین او را مکرم می داشتند لقبش جمال الدین پدرش علاءالدین محمد و علاءالدوله
سمنانی گفته: چون انار سمنان و شعر سلمان در هیچ جا نیست. این بیت مطلع قصیده ایست در وصف دجله در
بغدادگفته:

دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه است
وفاتش در سال ۷۷۸ و در سال ۷۶۹ نیزگفته اند.

^۱ تنه اش این است:

هرکه او را خبر از حالت مستان نبود زلف آشفته او موجب جمعیت ماست
بیکی جرعه می بیخبرش بایدکرد چون چنین است پس آشفته ترش بایدکرد

کاتبی نیشابوری

نامش محمد بن عبدالله و ترشیز مولدش بوده به نیشابور آمده از ملاسیمی شاعر تعلیم گرفت در شاعری و سخنوری محسود ملاسیمی شده و بصحبت خواجه صاین الدین علی که ترجمه‌اش گذشته رسید و علم و معرفت فراگرفته پس به استرآباد رفته و متوجه جواب خمسۀ نظامی شده و در سال ۸۸۹ و بقول بعضی در سال ۸۳۸ وفات یافته. این شعر از اوست:

ماکاروانیئیم و جهان کاروانسرا در کاروانسرا نکند کاروان سرا
از مثنوی ذوبحرین اوست:

ای شده از قدرت توماء و طین لوحه دیباچه دنیا و دین
قهر تو بی برگگی ساز جهان پیش تو پیدا همه راز جهان
مسکن عشاق تو شهر بلاست شربت مشتاق تو زهر فناست
طالب این گلشن دنیا مباح خار ره اندر ره عقبی مباح

امیرشاهی سبزواری

چون شیعه شاه ولایت بوده شاهی تخلص می‌نهاد. در صورتگری ثانی مانی بوده گویند در مجلس یکی از سلاطین او را مؤخر از جمعی نشانند این قطعه را گفت:

شاها مدار چرخ فلک در هزار سال چون من یگانه ننماید بصد هنر
گرزیر دست هرکس و ناکس نشانیم آنجا لطفه ایست بدانم من اینقدر
بحریست مجلس تو و در بحر بی‌خلاف لؤلؤ بزیر باشد و خاشاک بر زیر

عمرش از هفتاد متجاوز بوده در سال ۸۵۷ در استرآباد وفات یافته نعشش را به سبزواری نقل کردند.

خواجه اوحد سبزواری

از اعیان سبزواری خاندانشان را مستوفیان می‌خوانده‌اند با وجود علم و حکمت در سلک فقر و درویشی بوده آنچه برایش هدیه می‌آوردند صرف مستحقین نمودی. دیوانی دارد مشتمل بر غزلیات و مقطعات و قصاید. عمرش بهشتاد و یک سال رسیده در سال ۸۶۰ وفات نموده.

امیر محمودبن یمین فریومدی

شعرش عالم گیر است از آنجمله است:

دو قرص نان اگر از گندم است اگر از جو دولای جامه گرازکهنه است و گراز نو
چهارگوشه دیوار خود بخاطر جمع که کس نکوید از این جای خیز و آنجا رو
هزار مرتبه بهتر به نزد ابن یمین زفر مملکت کیقباد و کیخسرو

و نیز او فرموده:

چون جامه چرمین شمرم صحبت نادان زیرا که گران باشد و تن گرم ندارد
از صحبت نادان بترت نیز بگویم خویشی که توانگر شد و آزرم ندارد
زین هر دو بتردان توشهی را که در اقلیم با خنجر خون ریز دل نرم ندارد
زین هر سه بتر نیز بگویم که چه باشد پیری که جوانی کند و شرم ندارد

ابن یمین مذهب شیعی و ذوق عرفانی نیز داشته و قطعاتی در ستایش سعی و عمل و کسب بکدیمین و عرق جبین سروده وفاتش در سال ۷۴۵ و در سال ۷۶۹ نیز گفته‌اند دیوانش در فتنه سربداران از میان رفته.

عبید زاکانی

اهل زاکان قزوین است در فن هزل بسیار افراط کرده و هم مهارت بخرج داده معذک در بسیاری از گفته‌های او معانی بکر و لطایف نغزی است تالیفاتی داشته از جمله منظومه گربه و موش که معروف است در حدود سال ۷۷۲ رحلت کرده.

میرزا نورالله ضیاء کفرانی اصفهانی

معاصر شاه عباس ماضی بوده از اشعار اوست مربع ترکیبی که برخی از او ذکر می‌شود:

ای بت هرزه گرد هر جائی ای برآورده سر برسوئی
هرزه گردی و باد پیمائی عاقبت می‌کشد برسوئی
بسکه گفتم زبان من فرسود
چکنم پند من ندارد سود
گرچه درپاکی تو نیست شکی این نمی‌داند از هزار یکی
شب اگر با مسیح در فلکی مورد تهمتی اگرملکی
لب بدگو نمی‌توان بستن
از بد او نمی‌توان رستن
آنکه گوید که در تو مفتونم در تماشای صنع بیچونم
من در این شیوه از وی افزونم اگر این راست است ملعونم
در خواهش بروی او واکن
قدرت ایزدی تماشاکن
در فضای چمن بنالۀ نی با حریفان سفلۀ نوشی می
غافل از خود این چنین تاکی واقف خویش باش گفتم هی
کپنک پوشکان میدانی
در کمین تواند میدانی
باکسی باده در ایاغ مکن مرو و سیر چار باغ مکن
ور روی زیر پل سراغ مکن جگر ما چو لاله داغ مکن
باکس آنجا مرو مگو سهل است
رفتن چون توئی در او جهل است
زیر پل منزل خطرناک است مسکن لوطیان بی‌پاک است
غنچه آنجا رود چو گل چاک است دیگر آنجا حسابها پاک است
مکن آنجا باستراحت میل
مفکن بار خانه در ره سیل
گر ضیا خاطر ترا افسرد این درشتی و نرمی از حد برد
بیش از این غم نمی‌تواند خورد رفت و یوسف بدست گرگ سپرد
آنچه کردی اگر هنوز کم است
هرچه خواهی بکن مرا چه غم است

اهلی شیرازی

هم سالک راه و هم از شاعران آگاه از بیشتر سخنوران بوفور مهارت در فن شعر امتیاز داشته و در علم قافیه و عروض و معما کامل بوده مثنوی دارد ذوبحرین وقافیتین که عقل در آن متحیر است در سال ۹۴۲ وفات یافته مزارش در جوار قبر خواجه حافظ است.

لسانی شیرازی

از شعرای معروف است چندی در بغداد و مدتی در تبریز مانده وفاتش در سال ۹۴۰ واقع شده.

جمال الدین محمد عرفی

از شعرای زمان صفویه است و شهرتش عمده در هند بوده بتقلید خمسه پرداخته تنها دو مثنوی آن را نظیر مخزن الاسرار نظامی و خسرو شیرین ساخته وفات عرفی در عهد جونی در سال ۹۹۹ افتاد.

لطفعلی خان آذربان آقاخان

صاحب تذکره آتشکده در سال ۱۱۳۴ متولد شده و چهارده سال در قم متوطن بوده و پدرش در جلوس نادری بعد از دو سال وفات یافته وفاتش بطوریکه در مجمع الفصحاست در سال ۱۱۹۰ نوشته و ظاهراً کاتب رقم را اشتباه نوشته و تحقیقاً در سال ۱۱۹۵ وفات یافته.

سیداحمد الحسینی الاصفهانی المتخلص هاتف

در فنون حکمت مسلم مخصوص ترجیع بند مشهورش دلیل کمالات اوست از آن جمله است:

در کلیسا بدلبتر ترسا	گفتم ای دل بدم تودربند
ایکله دارد بتار زنارت	هر سوموی من جدا پیوند
نام حق یگانه چون شاید	که اب و ابن و روح قدس نهند
لب شیرین گشود و با من گفت	وز شکر خنده ریخت از لب قند
که گر از سر وحدت آگاهی	تهمت کافری بما میسند
سه نگرده بریشم ار او را	پرنیان خوانی و حریر و پرنند
در سه آئینه شاهد ازلی	پرتوازروی تابناک افکند
مادر این گفتگو که از یکسو	شد ز ناقوس این ترانه بلند
که یکی هست و نیست هیچ جز او	وحده لا اله الا هو

هاتف معروفترین شاعر دوره افشاریان و زندیان است و با صباحی و اذر صمیمی بوده‌اند پسر هاتف سید محمد سحاب متوفی در سال ۱۲۲۲ نیز شاعر مقتدری بوده.

صابر شیرازی

نامش آقا محمد مهدی مرید میرزا ابوالقاسم سکوت بوده دیوانی دارد در سال ۱۲۸۰ وفات یافته.

مجمرد اصفهانی

سید حسین طباطبائی بانشاط ارتباط خاصی داشته در دربار فتحعلی شاه بلقب مجتهدالشعرائی نائل شد قطعات مثنوی بسبک گلستان هم داشته وفاتش در سال ۱۲۲۵ در طهران رخ داده دیوان مختصری از او مانده.

آقا محمد کاظم واله

از شعرای مشهور اصفهان بوده چندی در بغداد توطن گزیده و بعد به اصفهان آمده و در قریه مورچه خورت خاقان مغفور فتحعلیشاه را ملاقات نموده شاه باو فرموده بودند:

دیدار تو حل مشکلات است صبر از تو خلاف ممکنات است
واله عرض کرد در این شعریطاء خفی است چون ممکن و مشکل در واقع با هم قافیه شده در سال ۱۲۲۹ در
تکیه خود در اصفهان مدفون شده.

فتحعلی خان صبای کاشانی

ملک الشعراء تولدش در کاشان و سرآمد شعرای زمان در خدمت خاقان مغفور حرمت داشته اشعارش معروف
است شماره دیوان اشعارش را میان ده و پانزده هزار نوشته اند کتاب شهنشاه نامه و خداوند نامه و گلشن صبا از
اوست. از قصیده در توحید باری این دو شعر مطلع و حسن مطلع نقل می شود:

تعالی الله خداوند جهاندار جهان آرا کز او شد آشکارا گل ز خار و گوهر از خارا
مرصع کرد بر چرخ زبرجد گوهر انجم معلق کرد بر خاک مطبق گنبد مینا

در سال ۱۲۳۸ وفات یافته.

آقا محمد ابراهیم منظور شیرازی

موطنش شیراز ازندمای خاقان صاحب قران در سلوک خدمت مجذوبعلیشاه همدانی رسیده در سال ۱۲۵۴ وفات
یافته.

وحدت هندی

اصلش از کلکته و نامش شیخ محمد عالمی عارف و حکیمی واقف بوده در ریعان جوانی از آن کشور مسافرت
نموده در ایران خدمت مرحوم سکوت شیرازی رسیده و در همدان مجذوبعلیشاه همدانی را دیده اشعار خوب
داشته از آن جمله است:

زاهد اریا کدامنی خواهی خرقه را در خم شراب انداز
سر عشق ای حکیم گر طلبی دفتر حکمتت در آب انداز

میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله نشاط

تولدش در اصفهان در فنون عقلیه و نقلیه بحری بی انتها بوده همواره محفلش انجمن شعرا و فضلا. در دربار
خاقان خلد آشیان بمرتبه رفیع معتمد الدوله و منشی الممالکی سربلند شده در سال ۱۲۴۴ بجنات عدن خرامیده
از ابیاتش این است:

طلع الصبح فاضت الانوار یکی از خفتگان نشد بیدار
پندگیرید چند از این غفلت شرم دارید تا کی این پندار

از غزلهای اوست:

در دل دوست بهر حیلہ رهی باید کرد طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد
روشنان فلکی را اثری در ما نیست حذر از گردش چشم سیهی باید کرد
نه همین صف زده مژگان سیه باید داشت جانب دلشدگان هم نگهی باید کرد

مجموعه آثار و اشعارش بعنوان گنجینه معروف است از سخاوت و بخشش و بلند همتی او حکایتها می کنند.

میرزا عیسی قائم مقام اول

میرزا عیسی مشهور به میرزا بزرگ اصلش از فراهان و خود در شیراز متولد شده بوزارت عباس میرزا نایب
السلطنه مایل شده و اخلاص کیش مرحوم مجذوبعلی شاه همدانی بوده کتابی در اثبات نبوت خاصه نوشته
شعرهای خوب می گفته در سال ۱۲۳۸ درگذشت.

میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی

بعد از پدر در حضرت نایب السلطنه بمنصب قائم مقامی بالارث و الاستحقاق برقرار شد و امور ایالت آذربایجان را بانتظام آورده و بعد از خاقان مغفور صدارت ایران بکف کفایت او بوده الحق مرد با کفایتی بوده ولی چون از روی غرور و سوءظن رفتار می کرد محمدشاه از او رنجیده و در سال ۱۲۵۱ بعالم دیگر روانه اش نمودند اشعار خوب دارد و ثنائی تخلص داشته از آن جمله است:

زاهد چه بلائی تو که این رشته تسبیح
خلق ار همه دنبال تو افتند عجب نیست
در مذهب من از سگ گر باشد کمتر
شیری که چو گاوش بزند شاخ گریزد

از قصاید مؤثر قائم مقام یکی این قصیده است:

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد
مهر اگر آرد بسی بیجا و بی هنگام آرد
چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد
کین اگر دارد بسی ناساز و ناهنجار دارد

و از جمله قطعه تقاضائی بره که حاج میرزا آقاسی گفته و مطمح نظر شده بعضی گفتند غلط است امیرزادگان عظام با اسم شاعر عراقی نزد قائم مقام فرستادند که تصدیق کند و او در پشت قطعه این قطعه را در دفتر خانه نوشته فرستاده. قطعه تقاضائی حاجی میرزا آقاسی^۱ این است:

رهی را هست عرضی بر جنابت
برای بره موعود دیروز
نمی دانم تمنای وصالش
پس از یکسال می باید رسیدن

قائم مقام فرموده:

قطعه ای را که اوستاد عراق
قطعه آنچنان که با دل و جان
نه همین دودمان آدم را
بلکه قطع حیات عالم را
توپ عباس شاه را ماند
گراجازات بود جوابش را
سزدار قطعه چنین را شاه
یا دهان جناب شاعر را

امیر الشعرا زاقلی خان هدایت

^۱ نامش عباس ابن مسلم ایروانی متخلص به فخری در زمان محمدشاه چهارده سال وزیر شهیر ایران بود و در سال ۱۲۶۵ بی مرض صوری وصیت کرده در عتبات عالیات در گذشته از اشعار اوست:

شکست دل گهی از زلف و گه از چشم مست افتد
ظفر مشکل چو قلبی را شکست اندر شکست افتد
ندانم حال دل را در خم زلفش گرفتاری
مگر آن مرغ و آن ماهی که اندر دام و شست افتد

مؤلفات مرغوبه نفیسه داشته که غالباً از میان رفته رساله ده فصل و چهل فصل در مطالب عرفانیه حکمیه در طرایق الحقایق از او نقل نموده و رساله در جغرافیا موسوم به نگارنامه نوشته که بعضی از آن در نسخ التواریخ مرقوم است.

در وصفش **نشاطی** گفته:

تا که شعر ایجاد شد آمد دو شاعر در وجود
امرءالقیس از عرب خان هدایت از عجم
کتاب ریاض العارفین و مجمع الفصحا و اصول الفصول او در جمع شعرا و عرفا حقی عظیم دارد. ارادت
خدمت مستعلی شاه شیروانی داشته و کتاب فرهنگ انجمن آرای او در بیان لغت فارسی بی نظیر است و سه
مجلد روضةالصفاناصری از اوست. ولادتش در طهران نیمه محرم الحرام سال ۱۲۱۵ بوده و وفاتش به طهران ماه
ربیع الاول سال ۱۲۸۸ این بیت از اوست:

با چنین آهوی مشکین که توداری باخویش
پنجه در پنجه شیران نر انداخته‌ای
و نیز از اوست:

در توبه من از می سعی عجیبی دارید
من توبه نخواهم کرد از من طلبی دارید

اخوند ملامحمد باقر صحبت تخلص

اصلش از بیرم لارفارس است در بدایت حال به شیراز آمده و اکتساب فضایل نموده و عود بوطن مالوف فرموده
و اهل لار را مطاع و امام جمعه و جماعت بوده در اواخر عمر چشمش پوشیده گشته و در سال ۱۲۵۱ برحمت
ایزدی پیوسته دیوان اشعارش از سی هزار بیت متجاوز و از آنجمله است:

لمعات وجهک اشرفت و شعاع طلعتک اعتلا
بجواب طبل الست اوزولاچه کوس بلا زدم
چو شنیدناله مرگ من پی سازمن شد و برگ من
چه خوش آنکه آتش حیرتی زدیم بقله طور دل
پی خوان دعوت عشق هومه شب زخیل کرویوان
من ومهران مه خوب روکه چو زد صای بلا بر او
توکه فلس ماهی حیرتی چه زنی ز بحر وجود دم
ز چه رو الست بر بکم نرنی بزن که بلی بلی
همه خیمه زد بدر دلم سپه غم و حشم بلا
فمشی الی مهر و لا و بکی علی مجلجلا
فصککته و دککته متدکدکاً متزلزلا
رسد این صدای مهیمنی که گروه غم زده الصلا
بنشاط و قهقهه شد فرو که انا الشهید بکر بلا
بنشین چو صحبت و دمبدم بشنو خروش نهنگ لا

میرزا حبیب الله قآنی شیرازی

عندلیب گلشن سخنوری بوده در اقسام سخنوری قادر ولی غالباً قصیده سرائی کرده دیوانش معروف و مشهور
وفاتش در سال ۱۲۷۰ در اقسام حکمیات و ادبیات از دانشمندان بزرگ عصر خود بوده و در نزد همه اعیان
مملکت محترم کتاب پریشان بر سبک گلستان شیخ سعدی نوشته و در حد خود بسیار خوب است و او اول
شاعری است که در ایران زبان فرانسه آموخته.

عباس فروغی بسطامی

فرزند موسی در سال ۱۲۱۳ تولد یافته قسمت بزرگ عمر بدرویشی و اعتزال گذرانده در غزلسرائی مهارت داشته
از حافظ و سعدی پیروی کرده و گاه مضامینی نو بکار برده وفاتش در سال ۱۲۷۴ اتفاق افتاده. از اوست:

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم ترا
کی گشته‌ای نهفته که پیدا کنم ترا
با صد هزار جلوه برون آمدی که من
با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

میرزا محمد شفیع الشهیر بمیرزا کوچک

متخلص به وصال جهانی کمال و عالمی وجد و حال بوده خدمت جناب میرزا ابوالقاسم سکوت که ترجمه‌اش

^۱ نشاطی هزار جریبی مازندرانی اسمش میرزا عباس دیوان اشعار داشته و در سال ۱۲۶۲ وفات نموده.

گذشت ارادت داشته در اقسام علوم و فنون ماهر و همه خطوط را خوش می‌نوشته شاعر فاضل و عارفی کامل بوده در سال ۱۱۹۷ متولد شده و در سن شصت و چهارآبی در چشمش پدیدگشت و نایباً شد میل زدند باز بعد از چندی عود نموده و در ماه رجب سال ۱۲۶۲ از عالم آخشیجانی رست. دیوانش قریب بسی هزار بیت دارد. و مثنوی **فرهاد و شیرین وحشی**^۱ را که ناتمام مانده بود تمام نموده خانواده وصال خانواده علم و ادب و پسران او: وقار و حکیم و فرهنگ و داوری و یزدانی جمله اهل کمال و ادیب بوده‌اند.

ملاعلی لنجانی اصفهانی

از ارادتمندان مرحوم حاج سلطانعلی شاه جنابدی بوده و قبل از آن درک خدمت رحمتعلی شاه و سعادتعلی شاه را نموده در سال ۱۳۱۰ وفات یافته قبرش در امامزاده عبدالعظیم طهران از اشعار اوست:

تا فرو نشوئی دل از غبار امکانی	کی جمال بنماید بر تو حسن سلطانی
خسروسریر جان نیست غیرآن سلطان	ملک دل باو بسپار تا رهد ز ویرانی
یار نازنین من چون بعز و ناز آید	عاشق ار نیازد جان باشد ازگران جانی
بوالهوس براه عشق کی قدم تواند زد	صدق بوذری باید باخلوص سلمانی

میرزا محمدصادق روشن تخلص

ارادت خدمت مرحوم حاجی محمدکاظم اصفهانی (سعادتعلی شاه) و مرحوم سلطانعلی شاه جنابدی داشته دیوان اشعارش بطبع رسیده در سال ۱۳۰۵ وفات یافته از اوست:

بادیه گردان عشق فخر بنی‌آدمند	تا شده جویای دوست بیخبر از عالمند
مرحله شوق را خضر نباشد دلیل	گمشدگان رهش راهنمای همنند
در بر دردی کشان راز نشاید نهفت	زانکه بروشندلی معنی جام جمند
با همه آلودگی پاکتر از گوهرند	با همه پژمردگی تازه تر از شب‌بنمند
انجمنی کرده‌اند خیل خراباتیان	بی‌لب و کام و زبان همنفس و همدمند
تیغ بیارد اگر بر سرشان شاگرد	برق بسوزد اگر خرمنشان خرمند
روشن از این درمتاب رخ که گدایان او	رنج ترا راحتند زخم ترا مرهمند

تکلمه

در دوره قاجاریه فضلائی وجود داشته‌اند که اگرچه شاعر بوده‌اند و شعرها گفته‌اند ولی بعضی از آنها بفضل و ادب بیشتر معروفند تا بشاعری از آنجمله است:

فرهاد قاجار

مرحوم فرهاد میرزا ملقب به معتمدالدوله فرزند عباس میرزا ابن فتحعلی شاه صاحب کتاب **قماقم** و **زنبیل و جام جم و شرح خلاصه الحساب**^۲ و نصاب انگلیسی و منشآت این شاهزاده فاضل را مرحوم فرصت شیرازی

^۱ وحشی اهل بافق از توابع کرمان بوده در زمان شاه طهماسب بن شاه اسمعیل صفوی میزیسته و هم پس از زمان دولت شاه طهماسب. در سال ۹۹۱ وفات یافته از اوست:

یکی میل است با هر ذره رقااص	کشاند ذره را تا مقصد خاص
رساندگلشنی را تا بگلشن	دواندگلخنی را تا بگلخن
شود این میل چون جمع و قوی پی	شود عشق و درآید در رگ و پی
اگر صدآب حیوان خورده باشی	چو عشقی در تو نبود مرده باشی

^۲ بر خلاصه الحساب شروع و حواشی بسار نوشته‌اند از جمله توضیح الحساب ملا محمد تقی بن حسن علی هروی اصفهانی متوفی در

گردآورده و بچاپ رسیده در سال ۱۳۰۵ هجری وفات کرده و در کاظمین مدفون شده اشعارش در مجمع الفصحا مسطور است.

فخری علیقلی میرزا ابن فتحعلیشاه ملقب به اعتضاد السلطنه

در دوره ناصرالدین شاه وزیر علوم بوده روزنامه علمیه و ملتی دولت ایران بسه زبان فارسی و عربی و فرانسه می نوشته و در سال ۱۲۷۲ بلقب اعتضادالسلطنه ملقب شده و بعد وزیر علوم گردید. تاریخ اعتضاد السلطنه که شرح و ترجمه آثار الباقیه عن القرون الخالیه تالیف ابوریحان بیرونی است از اوست و همچنین تاریخ افغانستان بفارسی بنام ناصرالدین شاه با احتمال قوی از اوست. شاهزاده فاضل نامبرده در سال ۱۲۹۸ وفات یافته اشعارش در مجمع الفصحا ثبت است.

ابونصر فتحالله خان شیبانی کاشانی

بشاعری و فضل و ادب معروف است نام پدرش محمدکاظم از شعرای عارف مسلک دوره ناصرالدین شاه بوده از آثارش مقالات ابونصر را دیده‌ام و منتخب اشعارش در مجمع الفصحا بتفصیل یاد شده در بیستم رجب ۱۳۰۸ هجری در طهران رحلت کرده و همانجا مدفون است.

سپهرکاشانی «محمدتقی لسان الملک»

صاحب چند جلد ناسخ التواریخ و رساله براهین العجم و آئینه جهان نما در هفدهم ربیع الثانی سال ۱۲۹۷ رحلت نموده اشعارش در مجمع الفصحا است. شعراء دوره مشروطیت و معاصرین خود را مستقلاً در کتاب نامه سخنوران با ترجمه و تاریخ مختصر و قدری از آثار آنها یاد نموده‌ام و در کتاب تاریخ ادبیات ایران دکتر شفق و گلزار ادب حسین مکی از معاصرین بکتاب نامبرده اشاره فرموده‌اند. اکنون نام جمعی از ایشان برای تکمیل و زینت این تذکره به ترتیب حروف تهجی نگاشته می شود:

آتش

نامش حسن تولدش در سال ۱۲۸۶ قمری در اصفهان و رحلتش در ۱۳۴۹ صاحب دیوان اشعار است در اصفهان چاپ شده.

اخگر

سرهنگ احمد در سال ۱۲۶۷ شمسی تولد یافته فرزند مرحوم حاجی میرزا ابراهیم آملی است.

ادیب پیشاوری

نامش سیداحمد در ۱۲۶۰ هجری متولد شده و در ۱۳۴۹ رحلت کرده.

ادیب نیشابوری

نامش عبدالجواد در سال ۱۲۸۴ قمری متولد شده و در ۱۳۴۴ قمری رحلت کرده.

افسر

نامش محمدهاشم از شاهزادگان قاجاریه بود تولدش در سال ۱۲۹۷ قمری و رحلتش تقریباً در حدود ۱۳۶۰ اتفاق افتاده.

امیری فراهانی

معروف به ادیب الممالک نامش محمدصادق در سال ۱۲۷۷ قمری متولد شده و در سال ۱۳۳۵ وفات یافته.

سال ۱۲۹۹ و توضیح خلاصه الحساب شیخ محمدامین نجفی حجازی قمی معاصر شیخ بهائی و نیز توضیح خلاصه الحساب شیخ عبدالنبی بن علی الکاظمی متوفی در سال ۱۲۵۶

ایرج

معروف به جلال الممالک در سال ۱۲۹۰ قمری متولد شده و در ۱۳۴۴ وفات نموده.

بهار

نامش محمدتقی در ۱۲۶۴ شمسی تولد یافته معروف به ملک الشعرا می باشد.

سودائی

نامش عبدالکریم ولادتش در سال ۱۲۸۱ قمری وفاتش در ۱۳۵۲.

سینا

نامش مصطفی قلی صاحب دیوان اشعار بود در حدود سال ۱۳۵۳ راه صحرای جنون پیش گرفته بکلی مفقود الاثر گردیده.

شمس

نامش اسدالله ایزدگشسب تولدش در سال ۱۳۰۳ هجری نگارنده این کتاب است.

شوریده

نامش محمدتقی شیرازی معروف به فصیح الملک در سال ۱۲۸۰ قمری متولد گردیده و در ۱۳۴۵ رحلت کرده.

فرصت شیرازی

نامش محمدنصیر در سال ۱۲۷۱ قمری متولد شده و در ۱۳۳۹ رحلت کرده کتاب آثار العجم از تصنیفات نفیسه اوست دیوان اشعار دارد.

گلشن

نامش عبدالوهاب تولدش در سال ۱۲۹۶ و رحلتش در ۱۳۵۶ اتفاق افتاده.

خاتمه

خاتمه در ترجمه نگارنده و ترجمه بعضی از حکما و فقهاء عظام و فضلاء کرام و دوستان والا مقام که نگارنده آنها را ملاقات نموده هر چند اغلب در قید حیات نیستند و ذکر بعضی بلدان و شرح آنها که راقم در موقع مسافرت و تحصیل دیده و بعضی امور دیگر و تتمیم خاتمه بذکر گروهی دیگر از دانشمندان و علماء اسلامی اتمام می‌یابد. این فقیر در کتاب تحفة السفر و بدایع الاثار بطور تفصیل شرح حالات و تفصیلات مسافرت و اساتیدی که تلمذ در خدمت آنها نموده و بعضی وقایع تاریخی این دوره و فوائد ادبی دیگری ذکر نموده و در اینجا ترجمه خود را بطور اجمال و اختصار یاد می‌نمایم: نگارنده در سال ۱۳۰۳ متولد شده‌ام نام پدرم آقامحمود و پدر او مرحوم آقااسدالله که مردی شاعر و درویش مسلک و با ثروت بوده و پدر او مرحوم آقا عبدالله. پدرم در پنجاه سالگی در سال ۱۳۳۲ برحمت ایزدی پیوسته. از شش سالگی تا هیجده سالگی متوالیاً در گلپایگان بتحصیل علوم ادبیه و فقه و اصول و کلام مشغول بوده و اساتید آن زمان یکی مرحوم ملا محمد علی بن ملا محمد صادق که مردی فاضل و ادیب بود و خط را هم نیکو می‌نوشت نوشته‌جات شرعیه اغلب بخط این شخص ملاحظه می‌شد قرب دو سال راقم در خدمتش کتب نحو و صرف و منطق می‌خواند. و دیگر آقای ملا محمد جواد بن ملا عباس که اکنون از علماء بزرگ آنجا می‌باشد و در خصوص اصول از فحول است نزد ایشان تحصیل کلام و اصول و فقه می‌نمودم آنجناب صاحب تالیفات بسیار است که بچاپ رسیده شرح باب حادی عشر در کلام و تمام معالم الاصول و مقداری از قوانین الاصول در خدمتش خوانده‌ام. و دیگر مرحوم حاجی ملا علی بن حاجی غفار فقیهی بی‌عدیل و عالمی جلیل بود نسبش به شیخ بهاء الدین عاملی می‌رسید گویا در حدود سال ۱۳۲۷ وفات نموده فقیر مدت‌ها در خدمتش سیوطی و مغنی و مطول و شرایع الاسلام و خلاصه الحساب می‌خواندم و دیگری مرحوم حاجی میرزا محمد باقر بن مرحوم ملا محمد علی آقا سعید عالمی حکیم و دانشمندی فهیم بود چندی در خدمتش شرح منظومه منطق سبزواری و شرح تجرید قوشجی می‌خواندم شخص با ذوق و مجتهد با شوقی بود و دیگری مرحوم آقا میرزا محمد کاظم برادر آقا میرزا محمد صادق (امام جمع گلپایگان) بود سید المجتهدین و قدوة المدققین بود. حقیر را در درس فاضل خطاب می‌نمود در دوم شهر ربیع الثانی ۱۳۲۹ برحمت ایزدی پیوسته در حدود هیجده سالگی در سال ۱۳۲۰ هجری سفری برای تحصیل علوم به اصفهان آمده مدت ششماه توقف نمودم و در آن مدت درس قوانین الاصول در خدمت آقای آقا حسین بروجردی که اکنون از حجج اسلامیه و معروف به حاجی آقا حسین می‌باشند می‌خواندم و شرح لمعه نزد مرحوم آقای سید علی نجف آبادی و شرح منظومه سبزواری نزد مرحوم آقای میرزا محمد علی تویسرکانی می‌خواندم. پس به گلپایگان معاودت نموده و از آنجا به عراق عرب شتافته چند ماه در کاظمین توقف داشته و خدمت مرحوم آقای سید ابراهیم خراسانی که فقیهی نبیل و عالمی جلیل و از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی بود و امامت جماعت او در کاظمین بسیار با رونق بود و حوزه درس داشت استفاده می‌نمودم و از خدمت مرحوم میرزا ابراهیم سلماسی متوفی ۱۳۴۲ هم استفاده می‌کردم و در خدمت مرحوم آقا سید موسی طیب همدانی ساکن کاظمین درس قانونچه و شرح نفیسی در طب می‌خواندم آن مرحوم از احفاد میر سید علی همدانی عارف معروف بود و در حدود سال ۱۳۲۷ وفات نموده پس از چند ماهی توقف به نجف اشرف شتافته مدت سه سال در آن مکان عرش نشان بتحصیل خارج اصول و فقه پرداخته و از حوزه درس مرحوم آیه الله محمد کاظم خراسانی و آیه الله سید کاظم یزدی استفاده‌ها کرده و مخصوصاً از حوزه درس مرحوم شهید رابع علامه زمان شیخ محمد باقر اصطهباناتی شیرازی که ذکر حالش گذشته مدت‌ها تحصیل حکمت و معقول و فقه و اصول نموده و از آن جمله تمام کتاب شواهد الربوبیه ملا صدرا را در خدمتش خواندم و در آنجا بحوزه درس بعضی علماء دیگر هم گاهی

می‌رفته که ذکرش موجب تطویل کلام است.

پس از آن به گلپایگان معاودت نموده چند ماهی توقف نموده و در آن مدت برای طلاب علم آنجا تدریس می‌نمودم سپس باز به اصفهان آمده و در آنجا برای جمعی از طلاب حکمت و فقه و اصول و علوم عربیه تدریس می‌نمودم و ضمناً چنانکه گذشت مدتی در حوزه درس مرحوم جهانگیرخان قشقائی ساکن اصفهان، شفا و اسفار و شرح فصوص الحکم استفاده می‌نمودم و در حوزه درس فقه مرحوم آیه‌الله شیخ محمدتقی نجفی هم می‌رفتم پس از آن به خراسان و زیارت مشهد رضوی مشرف گشته و مدت دو سال در بیدخت گناباد درس تفسیر و اصول کافی از حوزه درس مرحوم سلطان العارفین و المتالیهین حاج ملاسلطان محمدجنابدی رضوان الله علیه استماع و استفاده می‌نمودم پس به طهران عود نموده هشت ماه در طهران متوقف بوده و از آنجا به گلپایگان رفته باز عود به اصفهان نمودم و در این خاک پاک در سال ۱۳۳۰ م‌تا‌ه‌ل و مقیم گشته و کتبی چند تصنیف و تالیف کرده‌ام:

۱. **مظاهر الانوار** در اصول عقاید بپراهین عقلیه اثبات شده و در سال ۱۳۲۳ نوشته فارسی است.
 ۲. **گلزار اسرار** مختصری از معارف فارسی است.
 ۳. **حیوة الانسان فی تسبیح الاعیان** فارسی است.
 ۴. **سعادات النجفیه فی شرح العدیله** عربی است.
 ۵. **بساط العشق و المحبة** فارسی است.
 ۶. **دیوان النبویة فی اسرار السلوکیه** عربی است.
 ۷. **رشحات الاسرار** در شرح بعضی احادیث مشکله عربی است. این جمله را در سال ۱۳۲۴ نوشته‌ام.
 ۸. **مصابیح العقول** فارسی در مطالب حکمی و اخلاق و بعضی مطالب اصول فقه فارسی است.
 ۹. **جنة النفوس فی احکام الصوم و اسرار الصوم** عربی است مشتمل بر یک مقدمه و سه مقصد و خاتمه است: **المقدمه فی معنی الصوم و ظاهره و باطنه و فضله. المقصد الاول فی اوقاته المقصد الثانی فی اقسامه المقصد الثالث فی احکامه اما الخاتمة فی بعض الادعیة الماثوره و فیها معنی لیلة القدر و الذی یتعلق بالسحور و توضیحها و تحقیق معنی مطلق النية و الاحکام المتعلقة بها.**
 ۱۰. **طرایف الحکم** در حکمت الهی و طبیعی عربی است. در سال ۱۳۲۶ نوشته‌ام.
 ۱۱. **قبسات الاسرار** در مراتب سلوک و عرفان فارسی است و در آن چهل سر است و در هر سری قبساتی است.
 ۱۲. **منظومة لوامع الانوار** و شرح آن بعربی در تصوف و عرفان.
 ۱۳. **مجمع الفيوضات** شرح صلوات محیی الدین ابن عربی بعربی.
 ۱۴. **منهج قویم فی حکم التنجیم.**
 ۱۵. **تحفة السفر** که تقریباً سفرنامه‌ایست. در سال ۱۳۲۹ پرداخته‌ام.
 ۱۶. و این کتاب **(شمس التواریخ)** شانزدهمین نگارشات حقیر است.
- نامه نگار پس از آن تاریخ هم کتبی چند تصنیف و تألیف نموده که بعضی بچاپ رسیده مانند:
۱۷. **اسرارالعشق** تفسیر سورة یوسف بنظم با مقدمه‌ نثراً و تفسیر آیات مصاحبه خضر و موسی و بعضی غزلیات.
 ۱۸. **جذبات الهیه:** منتخبات کلیات شمس الدین تبریزی با مقدمه و خاتمه و حواشی مفیده.

۱۹. هدایة الامم در اثبات نبوت حضرت محمد(ص) و وجوه اعجاز قرآن و حال توراة و انجیل فعلی و اشارات و بشارات آن کتب به نبوت آن حضرت.

۲۰. معرفة الروح.

۲۱. حیات جاوید منتخب معراج السعادة تراقی در اخلاق.

۲۲. نامه سخنوران شرح حال و آثار شعرای بعد از مشروطیت ایران.

۲۳. نورالابصار: شرح حال نورعلی شاه اصفهانی و آثار نظم و نثر او و جمعی ارادتمندان او بچاپ رسیده.

و بعضی هم بچاپ نرسیده مانند:

۲۴. بدایع الآثار: سوانح عمری فقیر با بعضی مطالب تاریخی و ادبی و غیره.

۲۵. حواشی بر کفایة الاصول: تا اواخر مبحث فورو تراخی عربی است.

۲۶. گلهای همه رنگ که کشکول مانند است و دارای مطالب متنوعه در سال ۱۳۶۲ تالیف شده.

۲۷. روح العرفان منظوم بنظم فارسی در سال ۱۳۳۱ و در ۱۳۶۵ تجدیدنظر در آن شده.

و از سال ۱۳۴۴ ببعث نام خانوادگی ایزدگشسب یعنی ایزدپرست اختیار کرده و پشت غالب کتب مطبوعه ام باین عنوان هم نوشته شده.

در این مقام دو قبس از کتاب قبسات الاسرار و دو فصل از طرایف الحکم و دو لامع از منظومه لوامع الانوار بدون شرح ذکر می شود و مقصد ثانی مشتمل بر سه مصباح از کتاب مصابیح العقول و فهرست آن که نمونه آن کتب بدست آید.

از قبسات است

قبس

گوهر ذات آدم برای خود هویداتر از هر چیزی است و مرتبه بعد از آن هویدائی صور علمیه و قوی و مدارک است. دانش اول تحقیقی است که معلوم عین ذات عالم است و متحد است با علم و دانش و بینش ثانی حضوری است که عالم غیر معلم لیکن علم و معلوم واحدند و اما امر خارجی معلوم بالعرض است. اینجا سر العلم حجاب الله الاکبر هویدا شد چه که علم حصولی روپوش علم وجدانی است و تحصیل حاصل محال. نسبت علم کسبی و علم شهودی کشفی نسبت شراب و سراب است و علم وراثت جز علم دراست است. هرچند حکماء عظام و عقلای کرام لب لطیف معقولات را دریافته اند و سعه نفس وجودت خیال را دارند خصوص هرگاه مقرون بتجرید و تفرید و حکمت عملی باشد لیکن از مقام روحانین تجاوز ندارند و درکوی معرفت و حقیقت سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا گویند و حصر حکمت و علم در حضرت جامعه نمایند که انک انت العلیم الحکیم خلعت و کرامت تخلق باخلاق الله و تاج شرافت و علم آدم الاسماء جز بر فرق عارف کامل درست نیاید.

قبس

اخلاص در عمل آنست که همه ملاحظات و اغراض را فراموش و لذت امر او را در گوش همچنانکه مفیض الوجود آنچه بخشد بدون رویه فکر و عوض و غرض است که گفته اند الواهب الحقیقی من یفید الشی بالعوض و لا غرض بنده هم در مقام عبودیت و عبادت باید باغراض توجه نداشته ما عبدتک خوفاً من نارک و لا طمعاً فی جنتک بل وجدتک اهلاً للعبادة فعبدتک کلام معجز نظام امیرمؤمنان و سر حلقه عارفان است.

از کتاب طرایف الحکم

فصل في بيان ان النفس في وحدتها كل القوى و عليها براهين كثيرة
منها اننا نحكم بالمحسوسات و المتخيلات و الموهومات و المعقولات و بكل على الاخر و القاضى بين
الشيئين لا بدوان يحضره المقضى عليهما و ليس الا النفس الناطقة.

منها و هو الذى يختلج فى صدرى و يتوقف على تمهيد مقدمتين.
الاولى ان غرضنا من هذه الوحدة وحدة سعية بمعنى اتصال المراتب وسعة اشراق النفس و ظهوره لامر آخر.
الثانية ان ذلك لاينا فى اثبات القوى و الطبايع حيث انها مراتب تفصيل النفس و شئونها كما لاينا فى وحدة
حقيقة الوجود وجود الكثرات بالحقيقة ذاتها المقدمتين فنقول لاشبهة فى ان الالة تحت ذى الالة
فى المرتبة و هى فوقها و المستعمل للشئى يجب ان يكون محيطاً عليه فالنفس محيطه بالاحاطة التامة
الفوقية على الالات و القوى فلو كانت النفس منعزلة عنها لما كانت تستعملها لان استعمال المجرد
مجرداً تحته لا يمكن الابان يكون الثانى مرتبة من مراتبه و لا يعقل الاحاطة الا بظهوره فى
مرتبة المحاط.

و منها انك لا تشك فى انك تسمع و تبصر و تعقل و تشتهى و تغضب فلولا ان النفس كل القوى لما صح
ذلك الاسناد الفطرى و ايضا لكان الانسان الواحد اثنين او ازيد.

و منها ان النفس تستعمل القوى و تستخدمها و هما فرع الخبرة بهما و هذا الاطلاع لا يكون بالعلم الحسولى
بل بالمشاهدة الحسورية و معلوم ان احد المتباينين لا يكون علماً للاخر فثبت ان القوى تفصيل للنفس
و شرح لمقاماته الكتاب احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير.

و منها و هو الذى يظهر لى ايضا ان النفس عالمة علماً حضورياً بجميع القوى لا علماً كلياً فانه لا يستعمل البصر
الكلى و الوهم الكلى والعقل الكلى فهى عالمة بهذه الجزئيات ولا شبهة فى ان المدرك بالادراك
الحضورى يجب ان يكون عين المعلوم اى وجوده و معلوميته واحد و كل من علم شيئاً بهذا العلم علم
ما حصل لهذا الشئى فان معلوم المعلوم معلوم و بالجملة فما كان بتمام وجوده حاضر عند شئى فكيف
لا يكون شانه و علمه غير حاضر عنده لان العلم بالسبب او المحل علم بما حصل منه اوفيه من هذه
الحيثية فعند ما راي الباصرة التى وجودها عين وجود علم النفس فرؤياها عين علمها ايضا فثبت ان النفس
هو المدرك لجميع الجزئيات و الفاعل لجميع الافعال.

و منها و هو الذى يخطر ببالي الفاتر و هو ان القوى مترشحة من النفس و يدل على ذلك عدم الابصار و عدم
السمع عند عدم الالتفات و عدم الاحساس للمسى عند استغراق العارف فى الشهود فالنفس
علة للقوى بالتوجه الى المراتب النازلة و العلية لا تكون الا بتطور العلة باطوارها و قد عرفت انها متحدة
مع المعلول بنحو من الاتحاد.

و منها من جهة اتحاد العاقل بالمعقول و الخيال بالمتخيل كما سبق فنقول النفس تدرك المعقولات و
المتخيلات لا ادراك لانها و قوتها و الادراك باتحاد المدرك مع جوهر المدرك فالنفس عند ادراكها
لها تتحد معها فثبت ان النفس فى سبب العقل و فى ارض الطبع واحد متصرف و مدبر.

فصل فى بقاء الانسان مفارقاً عن هذا العالم و ان النفس لا تفسد بفساد الجسد و

عليه براهين

منها ان الجسد لتركبه من الحرارة و الرطوبة ابدأ فى التحلل و الذوبان و النفس ابدأ فى الاستكمال ولا يرتاب
احد فى ذلك فكلما يطرد النقص و لافة على الاعضاء تستكمل النفس و يقوى فى جوهره و ظهور

البلادة فى بعض الجزئيات و ذهاب اثر الشعور لذهاب بعض القوى لا ينافى ذلك بل يؤكد المطلوب كما يظهر بالتامل فليعلم الانسان انه لا يطير الفساد الكلى على النفس من جهة الفساد على البدن بل يبقى بعد خراب البدن موجوداً مستقلاً بذاته.

ومنها وهو الذى يقوى فى نظرى و اعتمدت عليه و تقريره انا نتامل فى تقارن النفس و البدن و كيفية تركيبهما فنرى النفس من الجهة التجردية لاحاجة لها الاالبدن بل الحاجة فى بعض مراتبها النازلة بل الامر بالعكس و قوام البدن بالنفس عند التحقيق و القوى مترشحة منها فاذا بطلت المرتبة النازلة من الشئ فلا يلزم ان تتاثر فى فقدان المرتبة العالية و بالجملة فناء البدن يستلزم فناء القوى الجسمية لا القوى الروحانية لان هذا الفساد فساد تبعى فكيف يتبع المجرى امر ماديا فى الفناء و هذان الوجهان يدلان على عدم فساده بفساد البدن.

ومنها ان النفس لو كانت تقبل الفساد لكان فيها شئ بمنزلة المادة تقبل الفساد اذا المفروض طريان العدم على ذاتها و شئ بمنزلة الصورة تفسد بالفعل لان الفاسد بالفعل غير القابل للفساد فيتربك النفس من المادة و الصورة فلم تكن مجردة هذا خلف.

ومنها ان الشئ اذا كان مركباً فانه انعدمه بانحلال تركيبه و ان كان بسيطاً فهو ينقسم الى صورة و عرض و جوهر مجرداً للصورة و الاعراض فانه انعدمها معقول بانعدامها عن محالها و اما البسيط البرى عن المواد و المكان بل عن الاجزاء معقولة او محسوسة فضلاً عن الموضوع و الهولى فكيف يعقل انعدامه فلو فرض ذلك فيه فاما ينعدم لذاته اولغيره و الاول محال اذا لشئ لا يقتضى عدم نفسه و الا لم يقبل الوجود فيكون ممتنعاً هف مع ان من الفطريات ان الاشياء طالبة للوجود و الكمال لا العدم و الزوال و الثانى ايضاً محال لانه لا يخلو اما ان يعدم بعدم ذلك الغير و هو محال لان العدم لا يكون الا عدم السبب لا السبب المعدم و فعل العدم محال فعدم النفس لا يكون الا لعدم سببها و هو باطل لان سبب هذا الامر الروحانى يجب ان يكون موجوداً بسيطاً دائماً فلو جاز عدمه لكان لعدم سببه و الكلام عايد من الرأس و اما لوجود غيره غير السبب فيكون الانعدام لطريان الضد و هذا ايضا لا يجوز لان شرط التضاد الطريان على الموضوع او المحل و هما منفي عنه فالتضاد منفي و لا يجوز ان ينعدم لانتفاء شرطه لان علتة بسيطة فتاثيرها غير متوقف على شرط و لانه لو كان لها شرط لكان وجود شرطه ايضا روحانياً بسيطاً اذا الجسمانيات لا مدخل لها فى وجود الروحانيات فيعود الكلام الى ذلك الشرط البسيط و اما لبدن فالنفس فبذاتها و صفاتها و افعالها فى الجملة غنية عنه فلا يسرى فساده الى الجوهر الروحانى.

ومنها من جهة الغايات و هى انه لو لم يكن النفس باقية لبطلت الغايات و لزم ان يتحرك الشئ لا لغاية او الى الفناء و الفناء لا يكون غاية للوجودى و الطلب لا يتوجه الى الامر المعدوم اذ من المرتكز فى جملة الوجود طلب العالى و الفعلية و الكمال فلو انعدم بلا وصول الى الغاية لزم التعطيل و العبث فى الغايات و الطبايع و هذا البرهان يجرى فى كل حركة عقلية و خيالية و بدنية فيكون لكل منهما غاية بل يلزم على الحركة الجوهرية ان يكون لجميع الموجودات حشرو توجه الى الغاية و اما النفوس التى لم تخرج بعد من القوة الى الفعل فالحكماء اختلفوا فى بقائها و زوالها فذهب بعضهم كالاسكندر الافروديسى الى انها تهلك بهلاك البدن محتجبانها لم تبق بسبب ما يقتضى البقاء كادراك المعقولات و الشيخ ابو على ابن سينا خالف هذا الراى فى اكثر تصانيفه محتججاً بان الانسان لا يخلو عن ادراك بعض الاوليات فيكون لها حيوتها العقلية وله سعادة ضعيفة.

از منظومة لوامع الانوار

شريعة طريقه حقيقه
باعتبارات لدى الاما جسده
كما الطريقه فؤاداً كملت
سقاها الله عن الرحيق
وجنود النفس لعقل تابع

في الحب والبغض لفعل الناس
فخله يرتسع في مرعاه
بل خدمة برافعة للخلق
فلا تدز شيئاً من الاحسان

اللامع الثالث في المنازل من اللطيف و في المراحل

والسبعة الافراد ذى البصيرة
روح و سرانتهاء الممكن
سبع لطايف لدى العظام
صدر و قلب السالك السيار
ثم سويد القلب ثم مهجة
اربعة في كلها الانسوار
ثانيها منه اليه ارتحل
به لحفظ الرشد و الحقوق
من غير امت و بدون العوج
والرابع عود بغير ريب
لانه من شيخه قد ينصرف
عند التجلي يظهر المراتب
و وثنية و صائبية
يعتقد نسخاً يرى المعادا
ان كان لم ينقطع الجبال

از كتاب مصابيح العقول

اولا فهرست كتاب نامبرده نوشته می شود و پس از آن یک مقصد که خیلی مختصر است یاد کرده می شود مرتب است بر یک مقدمه و چند مقصد و خاتمه. مقدمه در بیان سه امر است.

امر اول- در بیان آنکه هر موجودی را غایتی است غیر از موجود اول تعالی شانه و در آن سه مصباح است: **مصباح اول** در تقسیم موجودات است.

مصباح دوم در اثبات موجوداتی که گذشت در تقسیم بطرق عقلیه و نقلیه.

مصباح سوم در علل اربع.

^۱ از حبال الولاية

امر دوم- دراو دو مصباح است:

مصباح اول در غرض و غایت.

مصباح دوم در غرض از ایجاد و ظهور وجود در کثرات.

امر سوم- در آن سه مصباح است:

مصباح اول در اطلاقات عقل.

مصباح دوم در تجرد عقل.

مصباح سوم در لمیة قبول عقل ترقی و تکمیل را عقلا و نقلا.

مقصد اول- در حجیة عقل است و دفع حجج منکرین حجیة عقل و شبهات آنها.

مقصد ثانی- در امکان کشف و وقوع و حجیت آن و در آن سه مصباح است.

مقصد ثالث- در اینکه ولایت غیرمنقطع است ازوجه الارض و لزوم وجود صاحبان کشف حقیقی و علماء

الهیین و عرفاء شامخین و فقهاء عاملین در همه اعصار و در آن پنج مصباح است.

مقصد چهارم- در بعض محاکمات در علم اصول فقه بین اصولیین و اخباریین و اشاره ببعضی زواید در فن

اصول و بعضی اشتباهات اخباریین و تحقیق حق در اجماع و استصحاب و اصل عدم واصل برائت و تعارض و

تراجیح و اشاره بمباحث الفاظ و تعیین آنچه نافع است از آن و در آن یک بنیان و هشت مصباح است: بنیان در

تعریف علم اصول.

مصباح اول در رد اخباریین که قائل بعدم حجیت ظواهر کتاب و عقل شده‌اند.

مصباح دوم در بیان اموری که هم اخباری و هم اصولی باید در فهم اخبار ملاحظه نمایند.

مصباح سوم در اجماع و وجوه جمعیت آن.

مصباح چهارم در استصحاب و اصل عدم.

مصباح پنجم در اصل برائت.

مصباح ششم در احتیاط.

مصباح هفتم در تعارض و ترجیح.

مصباح هشتم در مبادی لغویة و مباحث الفاظ.

خاتمة درباره از مباحث علم اخلاق است و آن مشتمل است بر یک مقدمه و بیست و هفت مصباح. اما یک

مقصد از آن کتاب که وعده داده شد ذکر آن اینست:

المقصد الثانی فی امکان الکشف و وقوعه و حجیة و در آن سه مصباح است:

مصباح اول در امکان آنست اما عقل امتناعی در آن نمی‌بیند و بدیهی است که حکم بامکان ذاتی می‌کند که

اگر کشف صوری یا معنوی برای او حاصل شود محالی لازم نمی‌آید و چون نفوس در فهم حقایق و دقایق و

قوت نفس و ضعف نفس مختلفند پس ممکن است نفسی که قوت او بسرحدی رسد که برای او حقایق متمثل

شود یا مشهود بعین الیقین گردد. تفصیل در این مقام اقتضاء تمهید دو مقدمه دارد:

مقدمه اولی- نفس انسانیه جوهری است ذومراتب از سنج ملکوت و بحسب ذات مجرد است از ماده چنانکه

سابقاً ذکر شده و تعلق آن بماده تعلق تدبیری است و قابل ترقیات و قبول همه صور می‌باشد پس اگر فرض کنیم

تقلیل تعلقات او را هرچه تقلیل بیشتر مجرد آن اکتدورفع موانع او از توجه بمقام اصلی خود و روحانیات اشدتا

آنکه تقلیل تعلقات و اشتغال باذکار و اسماء الهیه و توجه بعوالم غیبیه و التجاء باطن اولیاء کاملین او را بجائی

رساند که لمعاتی از ملکوت معاینه و مشاهده کند.

مقدمه ثانیه- عوالم مجرده بعد مکانی و زمانی از انسان ندارند بلکه آن عوالم بواطن اشیاء می باشد و تا انسان صرف نظر از ظاهر کند باطن مشهود گردد و بزرگترین شواهد رؤیای صادقه است که دلالت بر وقوع دارد و **ادل** **دلیل علی امکان الشئی وقوعه.**

مصباح ثانی- در وقوع کشف است. وقوع این امر مشهود است چنانکه همه انبیاء و اولیاء که دارای این مراتب بوده اند گواهی داده اند و وقوع الهامات و تحدیثات و منامات صادقه از متواتر است و علاوه بر آن ادله عقلیه و نقلیه بر وقوع داریم اما عقلی از جمله دلائل آنکه اشرف هر نوعی اقدم و اولی است بوجود والا خلق اخس دون اشرف ترجیح مرجوح بر راجح است و هیچ مصلحتی اعظم از لزوم وجود او نیست و امکان او ثابت شد پس وجود او که در نظام اصلح خیر است گذشته و علم حق فعلی است پس لامحاله باراده که علم بنظام اصلح است موجود شده و ادله نقلیه بر وجود او بیشمار است چنانکه خواهد آمد.

مصباح ثالث در حجیت آن. عقل اگر اثبات حجیتش شد کشف که جان عقل است و روح آن بالف اولویة حجت است چه که عقل چون شنیدن است و کشف چون دیدن شنیدن کی بود مانند دیدن. نگارنده شعرهای بسیاری گفته و تخلص شمس نموده ولی در اشعار عربی منظومه لوامع الانوار «سلطانی» تخلص نموده اگرچه قابل نیست ولی محض اظهار ذوق و آنکه از این نمدهم کلاهی داریم عرض می شود از آن جمله است:

غزل

تازگی ای ترک من ترک جفا کرده	وعده دیرینه را دوش وفا کرده
خانه دلها که شد ز آتش عشقت خراب	از پی مهر و وفا تازه بنا کرده
تا تو خرامان شدی در چمن ای سرو من	راستی آن فتنه را باز پیا کرده
می کشی از غمزات زنده کنی از لب	گرچه خدا نیستی کار خدا کرده
زهره ترا مشتری است در فلک ای ماهرو	هم بزمین شمس را محولقا کرده

غزل

هر شب از انتظار تو چشم تراست بر درم	غرچه در اشک و از دلم نیز با آتش اندرم
از دل سنگت ای پری طایر پر شکسته ام	گر بکشی مرا بخون من زبرت نمی پریم
بهر خبر ز لعل تو جان بلب است جمله را	مردم و زنده گشته ام تا ز لب خیر برم
تا که ز من بریده رشته الفت ای صنم	هر شبی از فراق تو جامه بتن همی درم
بر رخ زرد خون دل بسکه فشانده دیده ام	پر ز گهر شده برم نیست اگر برم درم
مات رخ تو شمس شدای شه حسن و دلبری	غیر هوای کوی توکی هوسی است در سرم

غزل بطرز بدیع عصری

تا سر زلف ای صنم غالیه سا کرده	در همه جا بی بها مشک ختا کرده
خاطر مجموع جمع جمله پریشان ز تست	بسکه تو آن زلف را بسته و وا کرده
این سپه غمزه را بهر چه آراستی؟	حال که با عاشقان صلح و صفا کرده
چون بفن دلبری همچو تو استاد نیست	در دل آزادگان خوب توجا کرده
آن همه پرونده ات هست بدیوان عشق	زانچه از آن چشم مست با دل ما کرده
باده خوری با رقیب جور کنی با حبیب	جمله گزارش دهند کار خطا کرده

سرور آزادگان شمس ز تو بوسه خواست این چه سیاست بود از چه ابا کرده

مثنوی

شهره شهر محبت در مجاز
بود با محمود روزی در شکار
یک همائی در هوا پرواز کرد
که منم مرغ سعادت در جهان
از عنا و از محن خالی شود
جمله اسپاهی که با محمود بود
سعی کردند آن گروه بقیاس
یک ندیم خاص سلطان درنهان
از چه تو چون دیگران نشناختی
گفت از سلطان نپردازم بکس
محرم محمود شهناز آن ایاز
در شکار دل ز شاه نامدار
از سعادت بال از هم باز کرد
سایه ام بر هر که افتد بیگمان
مالک اکلیل و بس عالی شود
بهر درک سایه او رو نمود
بهر درک سایه اش الا ایاس
گفت با او ای رخت رشک جهان
چون هما در اوج رفعت یافتی
حاصل من در جهان شاه است و بس

قطعه

نیست اندر ساغر چشم بغیر از خون دل
تو شکر لب چون مسیحائی و من بیمار عشق
آنقدر گریه که مانی سروقدا پابگل
رحمی ای مهر ختائی مهری ای ماه چگل^۲

قطعه

تشنه در ماه تیر در صحرا
پا بزنجیر و بند درگردن
چشم خود را ز کاسه بستردن
یا بکوهی شدن دچار پلنگ
تیر از دست دشمنان خوردن
مانده در حبس و روز بشمردن
پای خود را ز شیشه بشگردن
یا که از زهر افغئی مردن
یا که منت ز ناکسی بردن
بهرتر از آنکه قلبی آزدن

رباعی

از روح فتوت و مروت مگذر
بگذر ز هر آنچه در جهان موهوم است
از غیرت و مردمی و همت مگذر
از معرفت و دانش و حکمت مگذر

رباعی

شیدا شده ام بچه ره دلبرکی
دارد بته چاه زخندان دل ما
شمشاد قدی خوش روشی با نمکی
یوسف رخکی خوش لبکی مهوشکی

رباعی

تا از غم تو واله و مدهوش شدم
گر قطره از محیط وحدت بودم
در کوی تو ای صنم نمند پوش شدم
لاگشته ام و نهننگ یم نوش شدم

رباعی

^۱ مهر بمعنی خورشید است و مهر دوم بمعنی دوستی است.

^۲ چگل شهری است به ترکستان منسوب که در آنجا خوب رویان نغزاند بزرگی گفته:

این لاله رخان که اصلشان از چگل است یارب که سرشت پاکشان از چه گل است

من دوش سحرگه در میخانه زدم در باز چو شد دو جام رندانه زدم
ساقی لطیف مه رخ آمد در بر صد بوسه بر آن عارض جانانه زدم

ذکر بعضی بلدان و جمعی از علما و دانشمندان

گلپایگان

گلپادگان هم ضبط شده شهریست از بناهای همانبت بهمن بن اسفندیار تقریباً شهرش خالی از شباهت به اصفهان نیست در کنار رود کوچکی که از فریدن جاری است و به قم منتهی می شود واقع شده دهات بسیار آباد خوب دارد و سواد شهر هم بسیار عظیم و باغستان بسیار بنظر می آید ولی خود شهر قدری خراب است. در عهد سلاطین صفویه مورخین نوشته اند که دویست هزار نفر جمعیت داشته و اکنون قریب بیست هزار نفر جمعیت دارد و با دهات و بلوکاتش هفتاد هزار نفر جمعیت دارد در غلبه افغان خرابی فراوان بآن شهروار آمده و تاکنون صورت آبادی صحیحی نگرفته همه نوع فواکه و حبوبات که در اصفهان بعمل می آید قدری پست تر بخوبی و فراوانی در آنجا بعمل می آید گندمش بسیار تعریف دارد اهل معرفت از آن دیار بسیار برخاسته و بزیور مردمی آراسته نجیب الدین گلپایگانی از شعرای معروف بوده و همچنین ابوالشرف ناصح بن ظفر صاحب کتاب تاریخ الیمینی و تاریخ آل عباس.

از خوانین و مستوفیان آن دیار در دوره ناصرالدین شاه، میرزا علی اصغر دیوان بیگی و میرزا زین العابدین و میرزا نصیر مستوفی که او را دیده بودم و خانباخان و حسینخان بوده اند. و از خوانین بزرگ آن دیار مرحوم میرزا یحیی خان (معظم السلطان) که گاهی بحکومت آنجا منصوب می گشت نگارنده او را دیده بود بسیار شخص باهوش و نیک فطرتی بود و فرزندش میرزا محمدخان معظم السلطان وقتی وکیل دارالشوری بود با نگارنده اظهار محبت و وداد می نمود بفرهنگ گلپایگان خدمات نموده اکنون هم از آن خانواده هم نماینده دارالشوری هستند و هم بخدمات مهم دولتی مشغولند.

و از علماء بزرگ که از آنجا برخاسته میرمحمد رضا گلپایگانی صاحب اجازه از محمدباقر مجلسی است که تاریخ اجازه اش دوم ذی الحجه سال ۱۰۷۳ می باشد و نیز از علمای بزرگ گلپایگان مرحوم آقامیرزا رضا بوده که ارجوزه در شرح دره مرحوم بحر العلوم نگاشته و در ۱۲۸۰ وفات نموده فرزندش آقامیرزا هدایت الله مجلس مرافعه و قضاوت داشت و نیز بر طبق آنچه در مجمع الفصحاست شعرای بسیاری از آن دیار برخاسته اند مانند سیدمحمد طاهر جرفادقانی و سیدمرتضی قتیل جرفادقانی و محمد قانع جرفادقانی و میرزا محمدگلشن گلپایگانی و ملا محمد صادق مدهوش جرفادقانی و شعله گلپایگانی. و نیز از آنجا برخاسته فاضل محقق و حکیم فقیه بارع ملا ابوالقاسم بن محمد ربیع جرفادقانی صاحب مصنفات بسیار و حواشی بر کتب معقول و منقول و علامه مجلسی صورت اجازه او را از ملا مهرعلی گلپایگانی نقل کرده معاصر مجلسی اول بوده. و نیز از آنجا برخاسته ملا میرزا محمد از فضلا و ماهر در علوم غریبه و پسرش ملا محمدتقی از منسوبین مادری حقیر و آقامیرزا محمدتقی از منسوبین پدری.

مرحوم حجة الاسلام آخوند ملازین العابدین از علمای بزرگ در اصول شاگرد شیخ محمدتقی صاحب حاشیه معالم از آن دیار برخاسته نگارنده کتاب انوارالقدسیه و روح الایمان از او دیده بسی مطالب ارجمند در آنها نگاشته و با شیخ احمد احسائی قریب المشرب بوده وفاتش در سال ۱۲۸۹ واقع شده قبرش در گلپایگان زیارتگاه انام است. مرحوم اعتماد السلطنه در مآثر و الاثار ترجمه او را چنین آورده: «ملازین العابدین گلپایگانی مجتهدی فحل و مرجع جمیع اهل فضل بود در جنب فقاقت و علو درجه اجتهاد وی کلیه افاضل این دوران و

مجتهدین دیار ایران خود را خرد می‌شمردند بعضی از علما او را در دوازده فن صاحب رأی و مقام اجتهاد می‌دانند و گروهی در حق آن بزرگوار بمکاشفه و خوارق عادات معتقدند فی الواقع دائره تحریر در این رساله از اداء تکلیف ترجمه این فقیه اعظم بسیار تنگ است عبارتی نداریم که هم حق مقام اینگونه بزرگان با آن بپردازیم و هم از شرط اختصار تخلف نورزیم».

فرزند ارجمندش آقامیرزامهدی مرد بزرگواری بود کراراً ملاقاتش دست داده در منبر نطق ملیح و فصیح داشت کتاب اسرارالشهادة نوشته شعر هم می‌گفته و در ماه صفر سال ۱۳۳۰ برحمت ایزدی پیوسته و فرزند اعزازش عمده‌العلما آقا میرزا محمد حسین صاحب اخلاق حمیده بود و از فنون غریبه هم باخبر بانگارنده توجهی مخصوص داشت و در سال ۱۳۳۷ رحلت کرده.

ابوالمحماد و الفضائل آقامیرزامحمدحسن ابن مرحوم آقامیرزامحمدصادق

امام جمعه صاحب کمالات عدیده بود چون صوت حسن و صورت مستحسن و اطلاع از تواریخ گذشتگان و دارای سلیقه مستقیمه و مکارم اخلاق و از ادبیات و علوم هم بهره کافی داشت شعر هم خوب می‌گفته با نگارنده توجهی مخصوص داشت و از سن شریفش بیش از پنجاه می‌گذشت.

آقامیرزامحمدحسن

امام جمعه گلپایگان در اواخر مردادماه ۱۳۲۱ شمسی رحلت کرده و اولادی از او نماند. دودمانشان در گلپایگان بیت فقاقت و وجاهت و جلالت بودند شبی در منزل مرحوم امام جمعه در گلپایگان با حضور میرزای پریشان و این بنده بنا شد در ردیف باغ و راغ و غیره غزلی گفته شود مرحوم آقامیرزامحمدحسن امام جمعه با قدری تامل این مطلع را گفتند:

شب شد و ساقی از کرم می با یاغ می کند عارض خود ز رنگ مل غیرت باغ می کند

میرزاغلامحسین

متخلص به پریشان شاعری یگانه و واعظی فرزانه است و معتقد شیخیه است کراراً ملاقاتش دست داده در سال ۱۳۳۱ وفات یافته و وقتی مدیحه برای یکی از علمای گلپایگان که ساکن قریه اسفرنجان و نامش حاجی میرزا عبدالکریم بوده است گفته بود بعد از گذرانیدن جزگرسنگی آنروز نصیبی نیافته مجدداً این ابیات را فرستاده:

نظم

یکی سلامی ز من با اسفرنجان برد	سپس پیامی بآن وحید دوران برد
که از بزرگ فخار توئی که در روزگار	بوام جود از کفت سحاب نیسان برد
یکی سخن گویمت و لیکن از من مرنج	که موران ملخ بر سلیمان برد
نباید اینقدرها بمال دلبستگی	که آخرینش بارث فلان و بهمان برد
غنی چوممسک شود کسش نخواند بزرگ	اگرچه در فضل و فهم سبق ز لقمان برد
چکامه پیش از این ترا پریشان ستود	که از خوشی رنگ و آب ز شعر حسان برد
ولی بد اینش رجا که از کفت در صله	بجای شال و عبا گهر بانبان برد
کنون روابد که او بجای شال و عبا	گرسنگی مرترا ز خوان احسان برد

فرزندش آقای اعتماد پریشان در اصفهان ملاقاتش دست داده شعر خوب می‌گوید.

خونسار

قصبه‌ایست مسرت توامان چهارفرسنگی گلپایگان واقع است در دامنه کوه فرح انگیز و نشاط خیز است صاحب اشجار و بساتین فراوان.

جناب محامد آداب عمدة العلماء و الحكماء آقا ملامحمد علی

در آن بلده وجودی شریف بود عالم معالم انسانی و عارف معارف ربانی مجلس مرافعه و درس هم داشت نگارنده سه روز در منزلش مهمان بود بسیار خوش گذشته.

آقا ملامحمد علی

در ماه رمضان سال ۱۳۴۶ هجری رحلت نموده.

مشهد کربلا

در طرف برکوفه واقع شده و موضعی است که حضرت امام حسین (ع) را در آنجا شهید کردند روایت است که چون حضرت بدان زمین رسید اسب او ایستاد و هرچند امام تازیانه می زد قدم از قدم بر نمی داشت پرسید آیا کسی می داند نام این زمین چیست گفتند این را ارض ماریه می گویند امام فرمود شاید نام دیگر داشته باشد گفتند کربلا نیز می گویند فرمود الله اکبر ارض کرب و بلا و مسفک الدماء الحال مشهد کربلا از اعظام امصار است.

حاج سید اسمعیل صدر

از اجله فقهاء مرجع تقلید بسیاری از اهالی ایران و عربستان و هندوستان است در کربلا توطن داشت در سال ۱۳۳۸ برحمت ایزدی رفته و عالم بزرگ آقا شیخ حسین بن شیخ زین العابدین که در سال ۱۳۳۹ وفات یافته ساکن کربلا بود.

مشهد نجف

نجف نام بلدیست در ظهر کوفه که بمنزله سدی بوده و آب سیل را از خرابی کوفه باز می داشت و قبر منور حضرت امیر المؤمنین (ع) آنجاست و آن مشهد مقدس را مشهد غری می گویند بنا بر آنکه در حوالی آن دو گنبد بوده که بر سر قبر مالک و عقیل که ندیمان جدیمة بن الابرش بودند ساخته بودند و بنا بر این او را غریین نام کردند که غری آلوده کردن است و نعمان بن منذر که یکی از ملوک عرب بوده چون کسی را می کشت می فرمود تا آن دو قبر را بخون آلوده سازند و الیوم محل حلول اخیار شیعة امامیه است در فضیلت ساکن مشهد غروی روایات بسیار است نگارنده در آن مکان بسی فیضها ادراک کرد.

قبلة الفقها و سید العلماء آقا سید محمد کاظم طباطبائی یزدی

از حجج اسلامیه در نجف متوطن بود و مرجع تقلید اکثر مردمان ایران. نگارنده مدتی از خدمتش استفاده مباحث اصول و فقه می نمود وقتی در مبحث الامر بالشیئی هل یقتضی النهی عن الضدام لا و بودن ترک ضد مقدمه فعل ضد بالمناسبة این شعر از منظومه مرحوم سبزواری سرود:

کذاک فی الاعدام لا علیة و ان بها فاهوا فتقریبیة

و رو بتلامیذ نمود که آخر قدری علم معقول هم بخوانید جنابش را رساله ایست در اجتماع امر و نهی و تعادل و تراجیح و حاشیه بر متاجر مرحوم شیخ مرتضی بطبع رسیده در ماه شعبان سال ۱۳۳۷ خبر رحلتش به اصفهان رسید سه روز محضر سوگواری بازارها تعطیل و مجالس سوگواری برپا نمودند.

عمدة الفضلاء العالم الالمعی الفایز بالحسنین آقا شیخ غلامحسین دشتی

در آن مکان شریف بتحصول علوم اشتغال داشت از ریاضیات و شرعیات و حکمیات با بهره است با نگارنده

الفتی پیدا کرد و بقصد خراسان از آن مکان عرش نشان بعد از سرآوردن اربعیناتی چند حرکت کردیم و اکنون از سن شریفش قرب هفتاد و پنج سال می‌گذرد.

اصفهان

از شهرهای بزرگ ایران است تقریباً صاحب صد و پنجاه هزار نفس است شرح عمارات و ابنیه زیبای تاریخی آن و کارخانه‌های مستحدث آنرا از کتابهایی که مخصوص تاریخ اصفهان نوشته‌اند و چاپ شده است باید خواند مانند اصفهان، حسین نور صادقی و اصفهان نامه، حسن جابری انصاری و الاصفهان، میرسید علی جناب. در زمان صفویه پایتخت بوده ملکش حاصلخیز و مردمش بظنانت و صنعت‌وری و رعیت پیشگی معروفند کارخانجات شعرافی و قلمکارسازی و منسوجات پشم و پنبه گوناگون و چاقو و مقرض سازیهای خوب دارد محصولات و فواکش بسیار خوب می‌شود خاکش اجساد و اجسام را دیر پوسیده و ضایع می‌کند بطوریکه بعضی جسدهای هزارساله در آن خاک پیدا کرده‌اند و علما و حکما و عرفا و شعرا از آن ملک برخاسته‌اند چون حافظ امام ابو نعیم احمد بن عبدالله صاحب حلیه الاولیاء متولد در رجب سال ۳۳۰ و متوفی در محرم ۴۳۰ و اوحدی مراغه متوفی در سال ۷۳۸ و محمدعلی سروش^۱ و چون محمدباقر مجلسی و نورعلیشاه و کمال اسمعیل و میرمحمد باقر داماد و میرزا عبدالوهاب نشاط که ترجمه همه آنها سبق ذکر یافته. مرحوم آیه الله الحاج شیخ محمدتقی بن مرحوم حاج شیخ محمدباقر اصفهانی که در سلسله فقهاء ترجمه‌اش گذشت عمده آقایان مسجدشاه و مرجع اهل ایران بود کتب بسیار از تألیفاتش موجود است و همیشه در مجلس درسش طلاب قریب الاجتهاد و متعهد استفاده می‌کردند نگارنده مدتی از حوزه درسش استفاده کرده مرحوم آقاجنقی در سال ۱۳۳۲ در شهر شعبان رحلت نمود.

جامع فضایل انسانی ملامحمدکاشانی رحمه الله

علیه سالهای چند با مقامی ارجمند در مدرسه صدر اصفهان آرمیده معقول و منقول را تدریس می‌نمود و قریب هشتاد سال از سن شریفش می‌گذشت و عیال اختیار نکرد و گوینده لاله الا الله را از دیگران کافی دانسته طبعش بظرافت مایل بود نگارنده مقداری از او استفاده نموده الحق در تمام ایران چنین حکیم جامع و شخص کاملی کمتر پیدا می‌شد. مرحوم حکیم کاشانی در بیستم شهر شعبان سال ۱۳۳۳ جهان فانی را وداع نموده.

آخوند ملا عبدالکریم جزئی اصفهانی

از فقهای دانشور این کشور بود کتاب تذکره القبور و صیغ العقود و بعضی مثنویات بر فضایلش گواه است وفاتش در شب پنجشنبه ۱۳ ذی الحجه سال ۱۳۳۹ واقع شده.

حاج میرزا نصرالله ملک المتکلمین

مشهور به بهشتی واعظی بلند پایه و ناطقی پرمایه در اصفهان ملاقاتش دست داد و در طهران بامر محمدعلیشاه در سال ۱۳۲۶ کشته شد نامبرده فرزند محسن بن مهدی شعرباف اصفهانی بوده تولدش در حدود ۱۲۷۰.

طهران^۲

پایتخت حالیه ایران است در دامنه جبال البرز واقع شده صاحب ششصد هزار جمعیت. شاه طهماسب صفوی

^۱ سروش در سده اصفهان تولد یافته سپس در بلاد ایران مسافرت‌ها کرده از طرف ناصرالدین شاه لقب شمس الشعرائی یافته و در شعر سبک قدما راتبع کرده از قبیل فرخی و ناصر خسرو و منوچهری و امیر معزی وفاتش در ۱۲۸۵ دیوانی از او بنام زینت المدایح جمع شده.

^۲ در مرآة البلدان از تذکره هفت اقلیم نقل کرده: طهران بواسطه انها رجاریه و کثرت اشجار مثمره و باغات متزه نظیر بهشت است خاصه بلوک شمیران که به شمع ایران معروف بوده بهترین بیلاقات دنیا است.

باروئی بر آن کشیده و کریمخان زند بر عمارتش افزود قریب صد و چهل سال گذشت که در تصرف ملوک قاجاریه بود و تختگاه سلاطین قاجار. چون طهران به استرآبادکه وطن اصلی قاجاریه است نزدیک بود آقامحمدخان که مؤسس سلطنت سلسله قاجاریه است این شهر را پایتخت خود قرار داد در سال ۱۲۰۰ هجری. اکنون بسیار آباد و وسیع است و اطرافش باغات و تنزهات دلگشا دارد از ابنیه مهم این شهر قصور سلطنتی و ابنیه دولتی است که در سلطنت پهلوی احداث گردیده و مدرسه سپهسالار و مسجد شاه و عمارت مجلس شوری است که از سابق بوده.

فخرالحکما آقامیرزا حسن کرمانشاهانی

ساکن طهران شاگرد مرحوم آقاعلی مدرس که ترجمه‌اش در سلسله حکما گذشت د ر مدرسه سپهسالار قدیم شفا و اسفار و شرح اشارات درس می‌گفت آدم نیکی بود نگارنده چندی از او استفاده نموده از معمرین حکمای این عصر بوده در سال ۱۳۳۶ وفات نموده.

آفاسید عبدالله بهبهانی

از بزرگان علمای طهران در امر مشروطیت همتی بسزا نمود و ریاست ملی مدتی منتهی باو می‌گشت ولی عاقبت در سال ۱۳۲۸ کشته گشت و قاتلش معلوم نگشت.

الحاج شیخ عبدالله مازندرانی

نجل مرحوم شیخ الفقهاء حاج شیخ زین العابدین (که از بزرگان فقهای عصر خود بوده و در سال ۱۳۰۹ رحلت نموده) در طهران ساکن بود و تولدش در کربلا سال ۱۲۸۴ واقع شده لقبش رحمتعلیشاه از کملین علما و عرفای عهد بود در ذی الحجه سال ۱۳۵۶ رحلت نموده و از مشایخ مجاز از مرحوم حاج سلطانعلی شاه گنابادی بود.

عمدةالمحدثین العارفین الحاج شیخ عباسعلی القزوینی

ساکن طهران^۱ بود از واعظان نامی ایران بشمار می‌رفت لقبش منصورعلی از قرار مسموع در بدایت احوال در فن منبر تلمیذ مرحوم حاجی میرزارضا واعظ همدانی ابن حاجی میرزاعلینقی ابن حاج ملارضابن محمدامین همدانی (که بعضی کتب^۲ هم ساخته و نطقی عجیب داشته و در ربیع الاول سال ۱۳۱۸ وفات یافته) بوده و در اواخر غالب اهل منبر بر طلاق لسان و فصاحت بیان حاج شیخ عباسعلی صاحب عنوان رشک می‌بردند حاج شیخ عباسعلی در فقه و اصول از شاگردان حاجی میرزا حبیب الله رشتی بوده تفسیرکیوان و ثمره الحیوة و غیره از تصنیفات اوست در حدود سال ۱۳۵۷ وفات یافته و تولدش در سال ۱۲۷۷ هجری بوده بنابراین هشتاد سال تمام عمر کرده و جای بسی تاسف است که پاره از نگارشهای اخیر او مقبول اهل عرفان و پسند دانشمندان نیست.

فخرالادباء و زبدهالعلماء عمدةالاعزة و الاعیان میرزامهدیخان

ملقب به بدایع نگار متخلص به لاهوتی در سال ۱۲۷۹ متولد شده سیدی جلیل و عالمی خلیل حکمت یونان دیده و حکمت ایمان خوانده در خراسان و طهران کراراً ملاقاتش دست داد از فنون جدیده هم بهره لایق داشت در فقه و معارف و ادبیات رسائی دارد و بعضی بطبع رسیده مانند بدایع المهدویه فی فقه الاثنی عشریه

^۱ پس از آن چندسال در اصفهان اقامت داشت و به طهران عود نمود و تا آخر عمر در آنجا زیست.

^۲ کتاب انوارالقدسیه در حکمت الهیه و عقاید دینیہ بفارسی از واعظ شهیر حاجی میرزا رضا همدانی است در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه کتاب مزبور را ذکر کرده و وفات او را بعد از ۱۳۲۰ دانسته ولی در حاشیه طرایق الحقایق صریحاً مطابق متن این کتاب نوشته.

و بدایع الاحکام فقه فارسی و بدایع الانوار و غیره شعر هم خوب می گفت و فاتهش در سال ۱۳۶۰ در اواخر ماه ربیع الثانی واقع شده.

عمدة العلماء تذكرة العرفاء الحاج میرزا معصوم نایب الصدر شیرازی

نجل جلیل مرحوم حاجی میرزا کوچک نایب الصدر که در سلسله عرفاء ترجمه اش گذشت مولدش شیراز میلادش شب شنبه چهاردهم ربیع الاول سال ۱۲۷۰ و در سال ۱۳۴۴ هجری در سن هفتاد و چهار سالگی رحلت نمود. در طهران و حدود خراسان کراراً ملاقاتش رخ داد بلکه قرب شش ماه اکثر انیس و جلیس و محرم و همدم بودیم تحصیل علوم از خدمت علمای عصر و حکمای دهر چون مرحوم فاضل اردکانی و مرحوم آقامیرزا ابوالحسن جلوۀ و غیره نموده مدتی سیاحت بلدان ایران و هندوستان پرداخته از تاریخ گذشتگان خصوص اهل عرفان اطلاعی تمام داشت در این باب تذکره مسمی به طریق الحقایق تالیف کرده کتاب تحفة الحرمین هم از اوست. در زمان طلوع آفتاب تمدن و مشروطیت در افق انسانیت رئیس انجمن شیرازیه در طهران و قدوه مشروطه طلبان بود اوقاتی که مجلس مقدس بتوپ انهدام یافت آن سیاح جهان معرفت بآستان حضرت عبدالعظیم پناه برد و مدیحه در محضر سلطان محمد علی شاه فرستاد و اذن تشریف بارض اقدس رضوی خواست در ماه شوال سال ۱۳۲۶ در بیدخت گناباد وارد شد بانگارنده خصوصیتی و محبتی مخصوص داشت چند بیتی در تبریک ورودش بافته شد اینست:

نظم

ای نظر عقل در جمال تو حیران	وی ز جلال تو لال نطق سخندان
هرکه بخویش است و جست راه حقیقت	می زند او هر دو مشت خویش بسندان
جان ب فدای مغان و پیرمغان باد	با همه چشمان مست و چهره خوبان
نایب صدرا ی مکین بملک حقیقت	ای ز تو جوشان هزار چشمه عرفان
مقدمت ای سرو بوستان طریقت	کرد خزان را بما چو فصل بهاران
صحبت ای عندلیب باغ حقیقت	کرد جهانرا بما چو روضه رضوان
گوی سعادت ربوده تو اگر چند	می نکند فهم عقل و بینش نادان
صبر و تحمل ز هرچه بود نمودیم	لیک صبوری ز حضرت توبه نتوان
چون همه شکر فروش و چشمه نوشی	نیست خروشی ترا ز جور رقیبان
گرچه که این بنده از سخنوری خویش	ران ملخ می برد بنزد سلیمان
لیک بهنگام عرض عشق و ارادت	نیست تفاوت چه نطق بنده چه حسان
شرح ارادت چرا دهم چو تو دانی	کاین سرما گوی تست در خم چوگان

آنجناب نظر بمفاد اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها اوردوها پاسخ داده و استقبال فرموده عبارت مکتوبش این نحو بود یوم الاحد بیست و پنجم ذی القعدة الحرام سنه ۱۳۲۶:

دوست ز الطاف خویش واله و حیران	داشت رهی را که عاجز است سخندان
وصف و تشکر کنم هزار یک از آن	گر مدد آید مرا حقایق ایمان
نعت جمالش چو نظم اوست نه آسان	خرط فناد است یا که مشت بسندان
ذکر جمیلش اگر نماید سحبان	هم خجل آید بنطق خویش ز خوبان
نظم بدیعیش مثال چشمه حیوان	نثر شریفش جمال کعبه عرفان

رای زرینش مثابه حکمت لقمان
نام تو آرم در این چکامه نمایان
فاضل گلپایگان و افخم دوران
ای اسدالله سومی زاده عمران
ای ز تو جویا روان عرفی و سلمان
چامه سرائی بهر زبان و بهر آن
خامه معصوم پاشکسته و میدان
جز دل سرگشته عجز خویش بدینسان
باد بقای تو تا که نام ز قرآن

از غزلیات اوست:

فکر عمیقش کجا و فکرت نادان
تا که شود شاد یار و خوار رقیبان
ای ز مقالات تو خریف بهاران
خوی تراشمه ایست روضه رضوان
وی بتو پویا جنان سعدی و حسان
بووده مسلم مرا و مدح تو نتوان
مور ضعیف و بیان نعت سلیمان
عرضه دهد همچو گوی در خم چوگان
شاد بزی در پناه رحمت یزدان

نبود حیات آنرا که تو همنفس ندارد
چو فروغ حسن رویت همه جا فرو گرفته
همه شهد وصل نوشی همه جا شکر فروشی
چو شدی ز آشنایان چه زیان ترا ز شیطان
سزد آنکه لاف عشقش بزند کسی چو معصوم

نه دلست آن دلی را که تو را هوس ندارد
نسزد کسی که گوید بتو دسترس ندارد
ز رقیب کی خروشی عسلت مگس ندارد
که مقرب شهنشه رمی از عسس ندارد
که بغیر حضرت او نظری بکس ندارد

در استقبال جناب نواب والا شاهزاده **حاج شیخ الرئیس ابوالحسن میرزا^۱ ابن محمد تقی میرزا ابن فتحعلیشاه** که از واعظان مشهور و فضیلتی نامدار ایران است و بعضی رسائل از او مطبوع است که گفته:

تا بر سرت نشانند چون کاکل محبت
از سر بنه بلندی چون کاکل محبت

خواهی بپا نمایی سرکش مشو چو گیسو
جناب حاجی نایب الصدر چه نیکو گفته:

خواهی وصال رویش افتاده شو چو مویش

و در استقبال این شعر:

وای بحال مرغ دل دانه یکی و دام دو

خال بکنج لب یکی طره مشکگام دو
بطور مطایبه بتغییر قافیه گفته:

بہتر از این ندیده کس گردد وودراز یک

عارض دلفریب دو قامت دنواز یک^۲

میرزا فضل الله بن میرزا شمس الدین حکیم الهی ثانی

صاحب کمال است در سال ۱۳۲۵ از قفقاز برگشته در جنابد خراسان ملاقاتش دست داد. رجالی در آخر کتاب فروع کافی از او بطبع رسیده. دیده گانش را در مراجعت به طهران آفتی رسیده بود از قرار مسموع گویا بهتر شده بود چند سال است رحلت نموده.

علیخان ظهیرالدوله صفاعلی

ابن مرحوم محمدناصرخان قاجار ظهیرالدوله بمصاهرت پادشاه مرحوم ناصرالدین شاه مفتخر شده و حکومت بسیاری از بلاد ایران را نموده ارادتمند مرحوم **حاج میرزا حسن صفی علی اصفهانی^۳** و جانشین اوست

^۱ تولدش در سال ۱۲۶۴ اتفاق افتاده و وفاتش در عشر دوم جمادی الثانی سال ۱۳۳۶ متخلص به حیرت بوده.

^۲ گویا سروناز باشد بهتر است.

^۳ پدرش آقامحمدباقر در سلک تجار بوده و خود مشارالیه در سال ۱۲۵۱ تولد یافته و در سال ۱۳۱۶ رحلت کرده زبده الاسرار و تفسیر

کثیر در حلقه ارادتش بودند گویند عددشان بهیچده هزار می رسیده کتاب رعنا و زیبا و سبحة صفا و مرآت الصفی و مجمع الاطوار از اوست. شعر خوب می گوید این شعرها^۱ را باو نسبت می دهند:

خیز ای ساقی و پرکن زکرم شیشه ما	پیش از آنی که کند سیل اجل ریشه ما
بهریک جرعه می منت ساقی نکشیم	اشگ ما باده ما دیده ما شیشه ما
همچو فرهاد بود کوه کنی پیشه ما	کوه ما سینه ما ناخن ما تیشه ما
عشق شیریست قوی پنجه و می گوید فاش	هرکه از جان گذرد بگذرد از بیشه ما
ما در اندیشه که از نخل قدش میوه خوریم	او در اندیشه که از تیشه کند ریشه ما
دانم ای عشق جفاپیشه چه خواهی کردن	دست بردار نه تا نکنی ریشه ما

هنگام اغتشاش طهران و توپ بستن بمجلس بمنزل او بسی صدمه وارد آمد وفات مرحوم ظهیرالدوله در ۲۴ ذیقعده سال ۱۳۴۲ در جعفرآباد شمیران اتفاق افتاده.

میرزاشیخ علی سراج الاطباء

آدم خوبی بوده موجب هشت ماه توقف فقیر در طهران مودت آن نیکو خصلت بود شوقی داشت و در معارف نسبتش بمرحوم حاجی ملاسلطان محمد جنابدی بود در سال ۱۳۳۷ رحلت نموده. این اشعار از او بیادگار است:

ای تیر غمت مرهم زخم دل درویش	از تست دوا درد من خسته دلریش
ای پادشه کشور خوبی چه زیانت	بر روی توگر باز شود دیده درویش
تا عهد تو بستم ز همه خلق گسستم	بیگانه مرا کرده غم عشق تو از خویش
بازآ بسر مهرکه جانم بلب آمد	مپسند جفا بر من درویش از این بیش
آنرا که بود کفر سر زلف تو آئین	می زبید اگر نازکند بر همه کیش
برهم خورد از یک نگهت خیل اروپا	در معرکه چون جلوه کنی شاهد اطریش
بیرنج میسر نشود گنج محال است	نوش لب شیرین تویی سرزنش نیش
لب خنده زنان سوی من افکند نگاهی	گفتا که مگو هرزه سخن از کم و از بیش
درویش مخور غصه که امروز نگاریست	فرداست که آید سرزانوش دو گزیش

فرزند ارجمندش محمدرضی میرزا آقاخان دکترسراج الحکما سلمه الله در طب جدید و زبان فرانسه مهارت تمام دارد عاشقی است شایق و طیبی است حبیب اشعاری هم سروده بانی طبع کتاب ایضاح در شرح کلمات قصار عربی باباطاهر تألیف مرحوم حاجی ملاسلطان محمدجنابدی اوست.

میرزااسدالله معین الحکماءکاشانی

مردی عارف و درویش بود بانی طبع ولایت نامه و صالحیه و دیوان روشن و جامع البحار میرزامحمدتقی کرمانی که ترجمه اش در سلسله عرفا گذشت اوست وفات مرحوم معین الحکما^۲ در سال ۱۳۳۵ رخ داده فرزند ارجمندش دکترعلی نورالحکما بزرگوار شخصی است در طهران سلمه الله سمنان از شهرهای بین عراق عجم و خراسان است دارای چهارده هزار جمعیت است دورش حصار دارد و باغات خوش.

کلام الله منظوم و عرفان الحق و بحرالحقایق و میزان المعرفة از مؤلفات اوست دیوان اشعار دارد.

^۱ صحت نسبت همه این اشعار به ظهیرالدوله جای نظر و تردید است چون دو مطلع دارد.

^۲ آقای هادی حایری در تاریخ رحلتش فرموده: بجنان رفته از این دار معین الحکما.

شیخ علاءالدوله سمنانی

از آن ملک برخاسته چون ترجمه‌اش در سابق نشده بود در اینجا مناسب است.

ابوالمکارم رکن الدین علاءالدوله احمد بن محمد بن احمد البلیا نانکی السمنانی

اصلاً از بلوک سمنان است در ایام شباب ملازمت ارغون خان می‌نمود در سالی که آن پادشاه در حدود قزوین جنگ داشت جذبۀ بوی رسید ترک سلاح کرده جامهٔ صلاح پوشید و بعد از چندی خدمت شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفراینی رسید و در سال ۶۸۷ به حجاز سفر کرد بعد از مراجعت در سال ۶۸۹ اذن ارشاد یافت. چون عمرش بهفتاد و هفت رسید شب جمعه بیست و دوم رجب سال ۷۳۶ در صوفی آباد سمنان درگذشت و در همانجا مدفون گشت کتاب بیان الاحسان و کتاب آداب الخلوۃ از تالیفاتش نوشته‌اند و بر کتاب فتوحات شیخ محیی الدین عربی که ترجمه‌اش گذشت اعتراضاتی نموده و بعضی آن اعتراضات را از سوءفهم کلام شیخ محیی الدین دانسته‌اند و میان او و عبدالرزاق کاشی قدس سره در قول بوحدهت وجود مباحثات غایبانه واقع شده در آن باب بیکدیگر مکتوبات نوشته‌اند و صورت آنها در نفعات جامی مسطور است.

حاجی ملاعلی سمنانی

از اعظام مجتهدین و علمای آن ولایت بود از شاگردان مرحوم حکیم سبزوای بوده گویا نماز جمعه را واجب می‌دانست نگارنده با او نماز جمعه خوانده و سیری از عالمش کرده وفات آن جناب در سال ۱۳۳۳ واقع شده و نگارنده در سال ۱۳۳۲ در مراجعت از خراسان روزی بمجلس درس آنجناب رفتم و با معرفی بعضی اعیان تلامذه آنجناب مورد لطف واقع شده و مفاوضاتی رخ داد.

مشهد مقدس رضوی

در اصل دهی بوده که سناباد نام داشته از توابع طوس. بعد از آنکه مرقد منور حضرت رضا در آنجا واقع شد باندک مدتی از اعظام بلاد خراسان شد و طوس مطموس گردید والی نشین خراسان شهر مشهد است که قریب نوزده هزار جمعیت دارد قبر حکیم و شاعر بزرگ فردوسی هم در آنجاست.

میرزا غلامرضا خان مصدق السلطان رحمة الله علیه

عارفی آگاه و ستوده خصال بود تقریباً چهل روز مزاحم آن وجود مقدس بوده‌ایم متوطن و مجاور آن ارض اقدس بود اوایل محرم ۱۳۶۰ مرحوم شده در صحن کهنه رضوی در مقبره مخصوص مدفون است.

میرزا حسینعلیخان موثق السلطان

مستوفی شیرازی صاحب صفا و وفا خوشخو و دلجو در زمره سالکین بود مدتی است مرحوم شده در مقبره مرحوم سعادتعلی شاه مدفون شده.

میرزا آقا فرصت شیرازی

در آثار العجم ترجمه مختصری از او نموده و نگارنده او را در مشهد و طهران ملاقات کرده مناسب این مقام است ذکر فرصت شیرازی. جناب میرزا آقا محمدنصیر فرصت ابن بهجت حسینی شیرازی از کملین ادبا و حکمای این عصر بود. در خصوص نقاشی ثانی مانی است کتاب آثار العجم بتشویق حسینقلی خان نظام السلطنه مافی نوشته و الحق آن کتاب از نگارشهای عالی این عصر است و کتاب مقالات که بسیاری معلومات خود را از زبان شیخی مذکور ساخته شعر خوب می‌گفت این رباعی که جمع صحیح و مثال و اجوف و غیرذلک که از مصطلحات صرف است در او مندرج است از اوست:

من می صنما ز جام اجوف خواهم وان زلف لفیفت همه برکف خواهم
دو شینه می صحیح یا قوت مثال ناقص دادی کنون مضاعف خواهم

این شعرها را هم باو نسبت داده‌اند:

با چه قانون اساسی در چه مذهب بیگناه
ترکتازی فتنه سازی جنگجوئی رهنزی
لعل را جانبخش خواندی زلف را آرام دل
لعل تو جان می ستاند زلف تو دل می برد
از دلم آرام بردی چون خط آوردی پدید
عالمی آشفته خواهد شد که از یکجوقه دل
فرصت و ما و شما در مشورت دادیم رأی

ریختی ای مستبد خون من مشروطه خواه
بوالعجب کمسیونی دارد آن چشم سیاه
دلبراکابینه برهم زن که کردی اشتباه
این دو ظالم را مجازاتی بده دادی بخواه
مملکت را بی قوا کردی و دولت را تباه
انجمن هائیسست سری اندر آن زلف دو تاه
از بتان مجلسی دل برنگیریم و نگاه

تاریخ وفاتش این مصراع است: ای داد زفوت فرصت دانا (۱۳۳۹)

بسطام

از شمال محدود به استرآباد و از مشرق به سبزوار و از مغرب به کویر و از جنوب به دامغان. مدفن بایزید بسطامی عارف معروف در آنجاست مخصوصاً در یکی از مسافرت‌های به خراسان به بسطام رفتم در داخل شهر در مقابل ایوان مقبره و گنبد امامزاده محمد فرزند حضرت امام جعفر صادق است. سمت غربی این گنبد مسجد و معبد سلطان بایزید است که گچ‌بری ایوان و منبت کاری درب مسجد آن کمال امتیاز دارد و بانی آن سلطان محمودغازان است و از غرائب آنکه در پهلوی گنبد مناره‌ایست که بیست و پنج گز طول آنست و چون او را بجنابند مانند مناره‌های منارجنبان اصفهان متحرک می‌شود.

نیشابور

فاصله نیشابور تا مشهد هیجده فرسخ است گویند اردشیر بابکان پس از خرابی آنرا ساخته و شاپور بن اردشیر در آن تجدید عمارت نموده در دوره مغول در نهایت آبادی بوده ولی در همان دوره قتل و غارت فراوان بآن شهر وارد شده گویند قرب دو کرور از آن کشته شده. ولی حالیه شهری است در جلگه بسیار باصفا و اطراف آنرا کوههای پردرخت و باغستانهای سبز و خرم و قراء و مزارع آباد فرا گرفته و در اطرافش هنوز آثار بزرگی شهر و امتداد ابنیه پدیدار است. روزی برای زیارت امامزاده محروق و قبرشوخ فریدالدین عطار رفتیم قرب فرسنگی در مزارع نیشابور اسب راندیم تا بمقبره شیخ رسیدیم بقعه و آب انباری بود و در مقبره شیخ سنگ سیاهی است محکوک که از قرار مشهور هفت ذرع طول آنست ولی زیاده از یک ذرع ونیم آن از خاک بیرون نیست. مدفن شاعر و حکیم معروف عمرخیام هم در نیشابور است.

گنابد

معربش جنابد است مشتمل برقراء بسیار و فاصله بین آنها کم تراکم از آنجا بسی غارت برده‌اند و در آنجاکوهی است که گودرز سرلشگرکیخسرو آنجا فرود آمده و در آنجا بیژن دو سه برادران پیران رابچند مصاف کشت بعد از آن ده پهلوان دیگر از تورانیان بدست ده ایرانی کشته شدند و هم در آنروزگودرز، پیران را بقتل آورد و این جنگ را جنگ دوازده رخ می‌گویند لیکن به یازده رخ اشتها دارد. قدوةالعلماءالعارفین الحاج ملاعلی الجنابدی ابن مرحوم حاجی ملاسلطان محمد درعلوم و فنون عقلیه و نقلیه خیر بود و جانشین و خلیفه پدر. کتاب ذوالفقار در حرمت تریاک کشیدن نوشته و بسیاری از علماء بر او امضاء نوشته‌اند و کتاب صالحیه از تصنیفات عرفانیه او بچاپ رسیده بسی از معارف الهیه در او مقرر است و رساله محمدیه در فقه که مقداری از آن بچاپ رسیده و

کتاب نجدالهدایه که بچاپ نرسیده و غیره. بعد از پدر از سالارخان بلوچ بتحریک بعضی عالم نماها بسی اذیت و آزارکشید لقبش در طریقت نورعلیشاه است و در اوایل حال بسی سیاحت نموده و سفرها کرده. رحلت مرحوم نورعلیشاه پانزدهم ماه ربیع الاول ۱۳۳۷ قمرش نزد قبر مرحوم سعادتعلیشاه در شاه عبدالعظیم طهران است. از مشایخ آن بزرگوار بود مرحوم حاج شیخ عباسعلی قزوینی ملقب به منصورعلی که ترجمه او گذشت و صاحب تالیفات است و مرحوم سیدالعلما آقامیرزا ابوطالب سمنانی ملقب به محبوبعلی که در سال ۱۳۳۲ مجاز بارشاد شده و در حدود سال ۱۳۳۸ در سمنان برحمت ایزدی پیوسته و راقم مکرر خدمتش را دریافته بود فاضلی بی مانند و عالمی ارجمند بود و نیز مرحوم آقاشیخ محسن سروستانی است که اول شیخ مجاز است از مرحوم نورعلیشاه ثانی. مرحوم شیخ محسن ملقب به صابرعلی بود عالمی متعبد و عارفی مترهد و علمی حلیم و فاضلی سلیم بود. در سال ۱۳۲۷ هجری در بیدخت گناباد خدمت و ملاقاتش دست داد و رحلتش در سال ۱۳۳۷ روی داده و حضرت آقای حاج شیخ عمادالدین ملقب به هدایتعلی از احفاد مرحوم حکیم الهی حاج ملاهادی سبزواری نیز مجاز و مأذون از مرحوم نورعلیشاه ثانی بوده. و نیز مرحوم حاج میرزا یوسف ملقب به ارشادعلی که در جمادی الاولی سال ۱۳۴۸ در حدود هفتاد سالگی در کرمان رحلت نمود قبرش در مشتاقیه کرمان است. و چنانکه سابقاً هم در احوال مرحوم جنابدی رضوان الله علیه یادکردیم خلیفه و جانشین مرحوم نورعلیشاه ثانی حضرت آقای **حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه**^۱ می باشد و اکنون در بیدخت گناباد مرجع و مقتدای فقرای سلسله علیه اند تولد ایشان در ذی الحجه ۱۳۰۸ اتفاق افتاده.

^۱ حضرت آقای حاج شیخ محمدحسن صالحعلیشاه در ششم امردادماه ۱۳۴۵ شمسی مطابق نهم ربیع الثانی ۱۳۸۶ قمری از این دار فانی رحلت فرموده و خلیفه و جانشین ایشان حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده ملقب به رضاعلیشاه بودند که ایشان نیز در ۱۱ شهریور ۱۳۷۱ بدن جسمانی را رها فرمودند و حضرت آقای حاج علی تابنده محبوبعلیشاه سمت خلافت و جانشینی ایشان را عهده دار بودند تا در ۲۷ دی ۱۳۷۵ حضرتش مسموم و به شهادت نائل گردید و خلیفه منصوص ایشان حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه رسماً عهده دار مسند ارشاد و هدایت می باشند.

تتمیم للخاتمه

در تتمیم خاتمه بعضی مطالب تاریخی متفرقه ذکر می‌شود باید دانست که شریعت و قوانین اهل اسلام مطلقاً از یک سرچشمه آب می‌خورد و جمعی کثیر از مسلمین که آنها را اهل سنت نامند بر آرای چهارتن از علماء که بفضیلت و تقدس اشتهاار داشتند اتفاق نمودند و آنها را ائمه اربعه ملت گویند:

۱- ابوحنیفه نعمان بن ثابت الکوفی

در سال ۸۰ هجری متولد شده و در سال ۱۵۰ متوفی گشت او را بتواضع و تدین و حصافت عقل و رزانت فهم ستوده‌اند کتب وی بیشتر ممدوح اهالی سنت است زیرا که ادله معموله وی غالباً عقلیه است نه نقلیه گویند شرب نیذرارواداشته و پیروانش را حنفی گویند.

۲- امام مالک بن انس در سال ۹۵ هجری تولد یافته و زندگی را در سال ۱۷۹ وداع گفت.

عقیدت اهل سنت درباره وی کم از ابوحنیفه نیست گویند قائل شده که گوشت هر جانور را بغیر از گوشت خوک و ذوی العقول توان خورد.

۳- امام محمد بن ادریس الشافعی در سال ۱۵۰ هجری در عسقلان که از بلاد فلسطین است تولد یافته و در مکه تربیت شده در سال ۲۰۴ در مصر وفات یافته و او بفضیلت و صلاحیت نفس اشتهاار دارد و او اول کسی است که اخبار متعلقه باحکام را جمع کرد و نظم و ترتیب داد یکی از مصنفین گوید فقها خفته بودند شافعی ایشان را بیدار کرد.

۴- امام احمد بن حنبل در سال ۱۶۴ متولد شده پدر و مادرش از اهالی مرو بوده‌اند منقول است که در اوایل حال با شافعی مخالفت داشت و بعد از آن از معتقدین وی گشت و حدیث از وی آموخت. مشهور است که دو کرور حدیث از حفظ داشته و در سال ۲۴۱ وفات یافته.

چون کلام باین مقام رسید ذکر بعضی از بزرگان و فضلاهی اهل سنت و غیره مناسب آمد که بسیاری از آنها ایرانی الاصل بوده‌اند:

سیبویه

از بزرگان علماء نحو در سال ۱۸۰ رحلت کرده.

کسائی

در سال ۱۹۲ رحلت کرده.

احمد بن الحسین متنبی

در کوفه متولد شده در جوانی دعوی نبوت کرد ولی شکست خورد و او را در زندان افکندند تا اینکه توبه کرد مقام بلندی در شعر و شاعری داشته عاقبت بدست قطاع الطریق در سال ۳۵۶ کشته شد.

ابوالعلاء معری

از شعرا و فیلسوفان عالم اسلام است در سال ۳۶۳ بدنیا آمده و در سال ۴۴۹ وفات یافته و در کودکی نابینا گشته ولی حافظه غریبی داشته بسیاری از فرنگیها او را سوفسطائی وشاک در همه چیز می‌دانند.

ترمذی ابو عیسی محمد ترمذی

تالیف اوراجع بحدیث موسوم به جامع است رحلتش در سال ۲۷۹.

محمد جریر طبری

هم مورخ مشهور و هم تفسیری بر قرآن نوشته و در سال ۳۱۰ وفات نموده.

ابوالفرج اصفهانی

صاحب کتاب الاغانی در سال ۲۸۴ متولد شده در سال ۳۵۷ رحلت کرده.

بخاری ابو عبدالله محمد بن اسمعیل

در بخارا دنیا آمده و در شانزده سالگی مسافرت به عربستان نموده و تحصیل علم حدیث کرد سپس مصر بلکه تمام آسیای اسلامی را برای این مقصود طی کرد و چون به بخارا برگشت ششصد هزار حدیث با خود آورد و فقط ۷۲۷۵ حدیث را معتبر دانسته و در تالیف مشهور خود موسوم به صحیح بخاری جای داد بخاری تفسیری هم بر قرآن دارد در سال ۲۵۶ رحلت نموده.

مسلم ابوالحسین بن الحجاج

در نیشابور متولد شده به حجاز و عراق و شام و مصر برای جمع آوری حدیث مسافرت کرد و با بخاری کمال دوستی داشته تالیف مشهور او که آن هم صحیح نام دارد یکی از کتب معتبر حدیث اهل سنت است رحلتش در سال ۲۶۱.

جاحظ امام الادب ابو عثمان عمر بن یحیی البصری

از مشاهیر دانشمندان اسلام است کتاب بیان و التبین و کتاب الحیوان تالیف اوست در سال ۲۵۵ وفات نموده.

ابن قتیبه ابو عبدالله محمد بن مسلم

در سال ۲۱۳ در کوفه متولد شده و در ماه رجب سال ۲۷۶ یا ۲۷۰ رحلت کرده. کتاب عیون الاخبار و ادب الکاتب و طبقات الشعرا از اوست.

حمزه اصفهانی

استاد در لغت و تاریخ در سال ۳۵۰ و بقولی سال ۳۶۰ وفات یافته.

راغب اصفهانی ابو القاسم حسین

مؤلف محاضرات الادبا و مفردات الفاظ قرآن در سال ۵۰۲ رحلت کرده.

حسن ابن عبدالله سیرافی

در سال ۳۶۹ وفات کرده.

المبرد محمد ابن یزید

در بصره متولد شده مؤلف کتاب کامل در نحو است در سال ۲۸۵ وفات یافته. فراء ابوزکریا بن زیاد در بغداد بتدریس نحو اشتغال داشته در سال ۲۰۷ در سن ۶۳ سالگی در راه مکه رحلت نموده.

ابن اعثم کوفی محمد بن علی

مورخ عرب در حدود سال ۳۱۴ در گذشته است.

ابن مقفع ابو محمد عبدالله

اسم اصلیش روزبه ابن دادویه است در سال ۱۳۹ کشته شده.

ابن مقفع

کتاب کلیله و دمنه را که برزویه پزشک در اوایل پادشاهی خسرو اول انوشیروان به ایران آورد از پهلوی عبری ترجمه کرد و همچنین خدای نامه را بنام سیرت ملوک العجم.

ابن الندیم ابو الفرج محمد بن ابی یعقوب

معروف به الوراق صاحب تالیف معروف به الفهرست در حدود سال ۳۸۶ رحلت کرده.

ابن الاثیر عزالدین ابو الحسن علی ابن محمد

در سال ۵۵۵ متولد شده و در سال ۶۳۰ در موصل در گذشته کتاب معروف الکامل در تاریخ از اوست.

ابوبکر احمد ابن الحسين البیهقی

در بیهق دنیا آمده و مدتی در جمع آوری حدیث رنج سفر بخود داده در نیشابور مدرس فقه شافعی بوده و فتاوی آن مذهب را در ده جلد بنام کتاب السنن و الاثار جمع آوری نموده در سال ۴۵۸ رحلت نموده.

قشیری ابوالقاسم عبدالکریم

اصلاً عرب است برای تحصیل به نیشابور رفته و ابوعلی حسن دقاق که یکی از رجال بزرگ صوفیه است او را در راه تصوف افکند. مهمترین تالیفات او رساله قشیری در آداب و تعالیم تصوف و ترتیب السلوک فی طریق الله رحلتش در سال ۴۶۴.

ابن حاجب جمال الدین ابوعمرو عثمان بن عمر بن ابی بکر بن یونس

از نحاة عرب است کتاب الکافیة در نحو و الشافیة در صرف و المقصد الجلیل فی علم الخلیل در عروض از اوست رحلتش در ۶۴۶ واقع شده.

ابن حجر عسقلانی احمد بن علی بن محمد

محدث مشهور و مورخ است در ۷۷۳ دنیا آمده و در ۸۵۲ هجری درگذشته.

ابن الجوزی عبدالرحمن بن علی بن محمد ابوالفرج

در سال ۵۱۰ در بغداد متولد شده وفاتش در ۵۹۷ مهمترین تالیفات او کتاب المنتظم است.

ابونعیم احمد اصفهانی

صاحب کتاب حلیة الانبیاء و طب النبی مجموعة احادیث راجع بطب در سال ۴۲۹ رحلت کرده.

محمد بن الحسن الرضی الاسترآبادی

صاحب شرح کافیة ابن حاجب که در نحو کتاب بی مانندی است و نیز شرحی بر شافیة تصریف دارد در ۶۸۶ وفات نموده.

ابن مالک جمال الدین ابو عبدالله محمد ابن عبدالله بن محمد ابن عبدالله

از نحوی های بسیار بزرگ است صاحب کتاب الفیه و تسهیل الفوائد و الکافیة الشافیة در سال ۶۰۰ هجری متولد شده در شهر جیان از توابع اندلس و در ۶۷۲ رحلت کرده.

سراج الدین یوسف سکاکی

در خوارزم متولد شده مؤلف مفتاح العلوم و در سال ۶۲۶ رحلت کرده.

قاضی عضدالدین

صاحب مواقف و غیره در سال ۷۵۶ درگذشته.

شیخ مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی

صاحب قاموس اللغة در سال ۷۲۹ متولد شده و در حدود نودسالگی در شب بیستم شوال ۸۱۷ درگذشته. قاموس را در مکه معظمه تصنیف کرده از اعاجیب روزگار است.

امام فخر الدین رازی

تشکیکاتش در بسیاری از علوم معروف است تفسیری بر قرآن نوشته چند جلد است نگارنده بسی مطالعه کرده و اشارات حکمت که از مصنفات ابن سیناست شرح نموده و جرح کرده خواجه نصیرالدین طوسی تمام تشکیکات او را حل نموده از بزرگان علمای سنت و جماعت است در سال ۶۰۶ درگذشته این شعر را باو نسبت داده اند:

نهاية اقدم العقول عقل واكثر سعي العالمين ضلال
ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا سوى ان جمعنا فيه قيل وقال

قاضی بیضاوی

نامش عبدالله لقبش ناصرالدین در تبریز داخل شد در مجلسی که اجلاس فضلا بود در صف نعال نشست مدرس اعتراضاتی چند کرد و حاضرین عاجز از جواب بودند بیضاوی شروع در جواب نمود مدرس گفت گوش بسخن تو نمی‌کنم تا بدانم فهمیده‌ای تقریر مرا بیضاوی گفت اگر میخواهی کلامت را بعبارت نقل کنم و اگر نه بمعنی. مدرس تعجب نمود گفت بلفظ اعاده نما. بیضاوی بهمان عبارات تلفظ نمود بعد از آن بیان کرد که در ترتیب الفاظ لحن است بعد جواب اعتراضات را یک یک با جوابهای شافی گفت بعد از آن باجوبه خود ایراد کرد و از مدرس مطالبه جواب کرد عاجز ماند مدرس از جا برخاست و بیضاوی را در مکان خود نشانید و از نام و شهرش پرسید بگفت و از حاجت او سؤال کرد قضاوت شیراز را تمنا نمود منصب قضاوت شیراز را باو بخشید و خلعتش درپوشید وفاتش را در سال ۶۸۵ نوشته‌اند.

ابوالفتح محمد بن ابی القاسم عبدالکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی

از متکلمین اشعریین بوده در فنون مجادله مسلط کتاب نهیة الاقدام در علم کلام تصنیف کرده و کتاب ملل و نحل از تصنیفات اوست سه سال در بغداد اقامت داشته و در آنجا قبول عام پیدا نموده ولادتش در سال ۴۶۷ واقع شده و در ۵۴۸ وفات کرده.

ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن جرجانی

از استادان علم نحو بوده و تالیفات مهم دارد از آن جمله است کتاب العوامل در نحو وفاتش در سال ۴۷۱ واقع شده.

قاضی شمس الدین ابوالعباس احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان البرمکی

در فروع پیرو شافعی و در اصول اشعری بوده از مورخین مشهور است در سال ۶۰۸ متولد شده در اربل که بلدیست از موصل. وفیات الاعیان از کتابهای تاریخی اوست مدت عمرش هفتاد و سه سال و در سال ۶۸۱ وفات نموده و در وجه تسمیه او به خلکان چنین گفته‌اند که روزی افتخار باجداد خود می‌نمود و آل برامکه که کان ابی کذا کسی باو گفت: خل کان یعنی بگذار گذشته را خود چه داری.

عزالدین ابو حامد عبدالحمید ابن هبة الله

شارح نهج البلاغه تولدش در مداین در ماه ذی الحجه سال ۵۸۶ وفات کرد در بغداد در سال ۶۵۵.

الفاضل المحقق سعدالدین مسعود بن عمر تفتازانی

ولادتش در قریه تفتازان در ماه صفر سال ۷۲۲ در شانزده سالگی شرح تصریف زنجانی را تصنیف کرد و بعد مطول و کتاب تلخیص را نوشت در معانی و بیان و تهذیب در منطق وفاتش در سال ۷۹۷ واقع شده.

علامه زمخشری محمود بن عمر خوارزمی

ولادتش در بیست و هفتم رجب سال ۴۶۷ در زمخشرکه قریه از قراء خوارزم است واقع شده کتاب تفسیر کشف نگارش اوست در شب عرفه سال ۵۳۸ در جرجانیه که از قصبات خوارزم است وفات یافت.

تنبیه و تحقیق

مخفی نماند که سرجان ملکم سفیرکبیر دولت بهیه انگلیس تاریخ ایرانی نوشته تا دولت فتحعلیشاه اگرچه بسبب دبستان المذاهب چنان می‌نماید که بیغرضانه است ولی پرواضح است که در آن کتاب عقاید اسلامی و حکما و علمای ایران زمین را نکوهش بسیار نموده ولی با وجود این در بسیاری از کمالات ایرانی نتوانسته انصاف ندهد بعضی فقراتش بعین نقل می‌شود: «از علوم ادبیه ایران اخبار مختلفه بقدری هست که کمتر می‌توان بر آن افزود بعد از قبول مذهب اسلام این طایفه جمیع علوم و فضایل اعراب آن ایام را تحصیل کردند و اندکی بعد از آن محرران ایشان در هر شعبه از شعبات تحریر از نثر و نظم و تاریخ و نحو و منطق و معانی و فقه و لغت و سایر علوم ادبیه بنوعی علم تفوق برافراشتند که اعقاب و انسال از ایشان بازماندند تالیفات و تصنیفات در مذهب بسیار کرده‌اند چنانچه در ابواب سابقه مذکور شد در فنون مجادله و مناظره ید طولی و باع وسیع دارند سبک انشاء و سیاق تحریر محرران معتبر در این فن اگرچه مکرر و مبالغه‌آمیز است لکن غالب صحیح و بعضی اوقات فصیح است در علم اخلاق ایرانیان اطفال مکتب یونانند و ارسطو را معلم این مکتب و شک در تعلیمات وی را قریب بکفر دانند یکی از محرران بزرگ در این فن حکمت نصیرالدین است در رساله مشهورش که در اخلاق نوشته. تحقیقات فیلسوفانه در حکمت عملی و شایستگی حرکات انسانی و سعادت و صلاح و اسباب اجتناب و احتراز از صفات رذیه و معالجه آن دارد اما این مرد بزرگ دانشمند اگرچه بجهت مهارت در همه علوم شهرتی در ایران دارد مانند سایر مردم این ملک از ترقیات عجیبه که نتیجه تجارت فیلسوفیه است بیخبر است چنانکه مرقوم شد ملت ایرانی کلیه بشعر میل و شعفی تمام دارند و معتقد ایشان است که فردوسی در رزم بر جمیع سبقت گرفته در شعرائی که تعلیم اخلاق می‌دهند بلاشبه سعدی بر همگان پیش است و از همگان پیش لکن در طبقات عرفا که در جمیع ازمنه و اعصار در این ملک پیدا شده‌اند مشکل است تعیین شخص اول نمود. مثنوی جلال الدین مشهور به ملای رومی و اشعار جامی و غزلیات حافظ که سابقاً مذکور شد شاید مابین مردم زیاد مشهور باشند موسیقی را از علوم می‌شمارند لکن از علوم است که در آن چندان ترقی نکرده‌اند و در تالیف نغمات و تناسب الحانات میزانی دارند و آوازاها را اقسام می‌کنند چنانکه بعضی را غم‌انگیز و بعضی را نشاط افزا طرفی از آن را محرک شهوت و برخی دیگر را زاینده شجاعت نام نهند از آلات موسیقی بسیار دارند و غالب سازنده و خواننده را باهم آرند معروف است که اهالی ایران موسیقی را از هندوستان فراگرفته‌اند در هر صورت نمی‌توان گفت که در این علم بهتر از هندیانند سبک و سیاق عملشان خوب و غالب خوش‌آینده است، لکن همیشه یکسان است آن اختلاف الحان و تنوع نغمات و شعبات که موجب مزید لذت است ندارد.» تا اینجا کلام سرجان ملکم بود.

نگارنده گوید جهت تسلط ایرانیان و علماء اسلام در فنون مجادله و مناظره و براهین عقلیه از جهت تبحر آنها در فنون کلامیه و استدلالات عقلیه است در دفاع از عقاید اسلامی بانظر دقیق و فکر عمیق و از این جهت است که در فن تحریر و تقریر امور مذهبی و دینی بر علماء سایر ملل تفوق و برتری دارند و البته موجب اعجاز است. امادر خصوص علم اخلاق که می‌فرماید: (نصیرالدین از ترقیات عجیبه که نتایج تجارب فیلسوفیه است بیخبر است) نگارنده گوید: کاش نواب مذکور یک کتاب اخلاقی می‌نوشتند که از کتب اخلاقیه امثال نصیرالدین طوسی گوی بیبرد و برتر باشد و گویا مقصودش آن است که خواجه نصیرالدین از علم سیاسی بی‌خبر بوده و در امور ملکی تدبیرات حکیمانه نداشته اولاً مطالب سیاسی و امور ملکی چه دخل باخلاق ملکوتی و علم آن دارد و ثانیاً باوضع آن زمان و سببیت مغول در بزرگی خواجه و تدبیرات او همین بس که خود را از درجات پست بمقامات ارجمند رسانید و اگر واقع مقصودش سلب خلافت از بنی عباس بود که حاصل شد و نصایح مشفقانه که بسلاطین مغول هم می‌کرد معروف است و زمان اقتضای زاید بر این نداشته بالجمله خواجه نصیرالدین در

امور مملکتی هم موافق اقتضات آن زمان با بصیرت بوده چنانچه در نصیحت به اباآقاخان ابن هلاکوخان فرموده: «امسال که مفسدین از هر جا سر بر آورده‌اند تعجیل در مهمات باید کرد مبادا که مردم دلیر شوند و هیبت از دلها برود و خلل پیدا شود. کار دانایان که سرد و گرم روزگار چشیده‌اند باید کار بآنها رجوع کرد و ملازمان را استمالت باید جست تا خود را بکشتن دهند در دادن تصدق بمحتاجان و یتیمان تقصیر نمی‌باید کرد و در امور مملکت بی‌مشورت نباید کار کرد و از دشمن غافل نمی‌باید بود و جاسوس همواره در کار می‌باید کرد و رعایا را از خود نباید رنجانید و در آبادانی سعی باید نمود و دشمن را خرد نباید شمرد» در کتاب تحریر اقلیدس که خواجه نصیر، اقلیدس را شرح کرده در اشکال هندسیه چه فکرهای عجیبه زاید بر افکار اقلیدس^۱ نموده خلاصه آنکه آنقدر بی‌اهمیت نبوده که سرجان ملکم خیال نموده. هنگام نگارش این نامه شخصی استدعا کرد که از حال لیلی و مجنون عامری و شیخ صنعان چیزی نوشته شود نگارنده هم خواهش او را رد نکرد و بخرامه کتاب محول کرد و اکنون شرحی از مجنون و صنعان نوشته می‌شود.

شیخ صنعان^۲

چنین نوشته‌اند که از مشایخ عهد بوده بسی مریدین داشته شبی در خواب دید که از حرم مقامش در روم افتاده و در آنجا عقبه برایش رخ داده بمردان فرمود که باید بطرف روم رفت. چهارصد نفر از ارادتمندان با او همراهی کردند تا بقریه از قرای نصارا رسیدند اتفاقاً بالای قصری عالی منظری دختری نشسته بوده

در سپهر حسن و در برج کمال	آفتابی بوده اما بی‌زوال
هر که دل در زلف آن دلدار بست	از خیال زلف او زنار بست
هر دو چشمش فتنه عشاق بود	هر دو برویش بخوبی طاق بود
گفت را چون بر دهانش ره نبود	از دهانش هر که گفت آگه نبود

بندبند حیات شیخ از دیدنش آتش گرفت و کفر زلف دختر ترسا برایمان اوریخت از همانجا قدم برداشت و دختر از کیفیت حالش آگهی یافت گفت ترا دیگر کافور و کفن بایستی بعشق ورزیدن چه کارت:

شیخ گفتاگر بگوئی صد هزار من ندارم جز غم عشق توکار

دختر گفت پس باید از اسلام دست بشویی

هر که او هم‌رنگ یار خویش نیست عشق او جز رنگ و بوئی بیش نیست

و باید خمر بخوری و قرآن را بسوزی و بت را سجده کنی و شیخ گفت قرآن را نخواهم سوزاند و بت را سجده نخواهم کرد ولی خمر را می‌نوشم.

شیخ را بردند در دیر مغان آمدند آنجا مریدان در فغان

جام می‌بستند ز دست یار خویش نوش کرد و دل برید از کار خویش

شیخ هر چه خوانده بود از یادش رفت قرآن و حدیث بسیار از حفظ داشت همه فراموشش شد دختر گفت حالیا از برای کابین من باید یک سال تمام خوگبانی کنی شیخ قبول کرد.

^۱ اقلیدس یونانی صوری نجار مؤلف کتاب اصول هندسه است و بعضی گفته‌اند اقلیدس اسم یونانی آن کتاب است و آن مرکب است از اقلی بمعنی مفتاح و دس بمعنی مقدار و مرکب بمعنی مقدار است.

^۲ در طرایق الحقایق در وصل ششم صفحه ۲۰۵ در ترجمه عبدالله اندلسی و عشق او بعبی شرحی نقل کرده که بسیار شباهت بحکایت شیخ صنعان دارد و بنظر فقیر مأخذ این دو حکایت بشعر فارسی و نثر عربی واحد است و تعددش بسیار بعید است و العلم عندالله.

در نهاد هرکسی صد خوک هست خوک بایدکشت یا ز نار بست
 توز خوک خویش اگر آگه نه سخت معذوری و مرد ره نه
 گر قدم در ره نهی تو مرد وار هم بت و هم خوک بینی صد هزار

مردان چون گرفتاری او را دیدند متفرق شدند و برگشتند در مکه. شیخ را در مکه مریدی بود صادق از سایر
 مردان حال شیخ را پرسید احوال او را گفتند گفت شما در وفا نه مرید نه زن

گر شما بودید یار شیخ خویش یاری او از چه نگرفتید پیش
 هرکه یار خویش را یاور شود یار باید بود اگر کافر شود

آن جماعت سر بزیر افکندند آن مرد فرد گفت حالا باید تضرع بدرگاه خدا نمود تا از این بلیه نجات یا
 بدروبسوی روم نهادند تا چهل شبانه روز در آنجا بریاضت سر بردند آخرالامر آن مرید صادق حضرت
 مصطفی(ص) را در خواب دید.

مصطفی را دید میآمد چو ماه در برافکننده دو گیسوی سیاه
 سایه حلق آفتاب روی او صد جهان جان وقف یک موی او
 آن مرید او را چو دید از جای جست کی نبی الله دستم گیر دست
 رهنمای خلق از بهر خدا شیخ ما گمراه شد راهش نما
 مصطفی گفت ای بهمت بس بلند رو که شیخ را رها کردم ز بند
 بحر احسان چون برآید موج زن محوگردانند گناه مرد و زن

آن مرید از خواب برجست و اصحاب را آگاه کرد رو براه نهادند تا نزدیک شیخ خوگبان رسیدند دیدند شیخ از
 عشق چون آتش است ولی زنار را بریده و کلاه گبری انداخته و جمیع حکم و اسرار و خبر بیادش آمده در همان
 حال شیخ غسلی کرد و باز در خرقة اول عود کرد با اصحاب سوی حجاز برگشتند پس از آن دختر ترسا بخواب
 دید که آفتابی در کنارش آمد و گفت از پی آن شیخ روان شو.

او چو آمد در ره تو در مجاز در حقیقت تو ره او گیر باز
 چون دختر از خواب برخاست دلش را نورانی یافت با دل پر درد و حالی ناتوان از عقب شیخ روان گشت.
 شیخ را اعلام دادند از درون کامد آن دختر ز ترسائی برون
 آشنائی یافت با درگاه ما کارش افتاد این زمان در راه ما
 بازگرد و پیش آن بت باز شو بابت خود همدم و همراز شو
 شیخ حالی بازگشت از ره چو باد باز شوری در مریدان اوفتاد
 حال دختر شیخ با ایشان بگفت هرکه آن بشنید ترک جان بگفت

عاقبت دختر بایمان راه یافت و بعد از ایمان از این عالم فانی درگذشت.

گفت شیخا طاقت من گشت طاق من نیارم هیچ طاقت در فراق
 می روم زین خاکدان پر صداع الوداع ای شیخ عالم الوداع
 این بگفت آن ماه و دست از جان فشاند نیم جانی داشت بر جانان فشاند

این است حکایت شیخ صنعان از قراری که شیخ عطار در منطق الطیر نظم کرده. در طرایق الحقایق است که
 هنگام سیاحت گزارش بشهر تفلیس افتاده مزار شیخ صنعان را آنجا نشان می دهند.

حکایت لیلی و مجنون

باید دانست که مجنون عامری که نامش قیس است شاعری خوش طبع بوده اشعار معرفت آئینش مشهور است از آن جمله است:

لوصادف نوح دمع عینی غرقا لوحال بمهجتی خلیل احترقا
لوحا ملت جبال عشقی رکعت مالت و تململت و خرت صعقا
لاآدم فی الکون و لا ابلیس لاملک سلیمان و لا بلقیس
والکل عبارة و انت المعنی یامن هو للقلوب مغناطیس

اثنه اخبار حکایتش را باختلاف نقل کرده‌اند گویا اصح اقوال این باشد که روزی قیس را بر قبیله بنی کعب که از جماعت بنی خزاعه‌اند عبور افتاد و مردان آنها اتفاقاً نبودند و قیس تشنه گشت بدرخیمه حباب کعبی رفت آب طلب کرد دختر حباب که لیلی نام داشت از خیمه بیرون آمد قدحی در دست چون نظر قیس بر طلعتش افتاد دید

زیبا صنمی بنام لیلی آشوب جهان کدام لیلی
همخوابه عیش و کامرانی همشیره آب زندگانی

قیس بیک نظر صبر و قرار از دست داد چون لیلی دهشت و حیرت قیس را مشاهده کرد گفت ای جوان امشب تواند بود که مهمان ما باشی قیس چون پای در گل مانده بود انگشت قبول بر دیده گذارد دو نور حضور هم نشستند از تفرقه در حضور رستند

بعد از لحظه پدر لیلی رسید شرایط میزبانی بجای آورد و در توقیر و احترام قیس کوشید. چون قیس بمنزل بازگشت با درد فراق و الم اشتیاق انبازگشت و حدیث عشق او بعالم سمرگشت و اشعاری در سلک نظم کشید بعد از مدتی بار دیگر بقبیله لیلی گذر کرد و بحوالی خیمه لیلی شد بسعی بسیار باز جمالش را دید حدیث هجران بر زبان راند و اشک خونین بارید لیلی نیز اظهار محبت کرد

چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی زیک سر مهربانی دردسر بی
اگر مجنون دل شوریده داشت دل لیلی از او شوریده تر بی

قیس نزد پدر خود رفت و محبت لیلی را شرح داد پدر گفت ای پسر از بیگانه توقع آشنائی مدار بگذار تا از اقارب خود برای تو دختری خطبه کنم قیس از پدر نومیدگشت نزد مادر آمده حدیث خود با مادر گفت همان جواب شنید خدمت حضرت امام حسن (ع) آمد (گویند که قیس برادر ضاعی آنحضرت بوده) و صورت واقعه را عرض کرد آنجناب فرمود غم مدار که مهم ترا کفایت کنم آنگاه با قیس بقبیله بنی کعب رفت و در خانه حباب پدر لیلی نزول نمود حباب خدمت آنجناب آمد روی ادب بر زمین نهاد و گفت ای در دریای نبوت وای گوهر معدن ولایت بنده را چه قدر آنکه مانند تو شاهی بکلبه من حقیر تشریف آوری اگر فرمانی بود سر را قدم ساخته بخدمت شتافتمی حضرت امام حسن (ع) فرمود که بجهت مهمی آمده‌ام تا باتمام آن بپردازم حباب گفت فرمان تو بر مال و جان من رواست. حضرت فرمود می‌خواهم لیلی را در حباله نکاح قیس آری حباب گفت یابن رسول الله امر تو مطاع است اما باید پدر قیس لیلی را خواستگاری کند تا عاری بمالاحق نشود آن حضرت بخانه پدر قیس رفت چون نظروى بآن سرور افتاد سر در پای او نهاد حضرت فرمود که می‌خواهم لیلی را جهت قیس خطبه نمائی پدر قیس انگشت قبول بر دیده نهاد بقبیله بنی کعب رفت که دختر را خطبه نماید حضرت خطبه ادا فرمود مهر تسلیم کردند لیلی را بخانه آوردند و مدتی مدید لیلی و قیس بوصال یکدیگر شادمانی داشتند قیس قبل از تزویج لیلی همیشه در خدمت مادر قیام می‌نمود چون میان او و لیلی اتصال رو داد قدری تقصیر می‌نمود مادر آزرده خاطر شده و در پی بهانه می‌گشت از اتفاقات قیس رنجور شد چون

بصحت مبدل شد مادرش گفت ای پسر بر عمر اعتباری نیست من بغایت هراسانم که تو عالم فانی را وداع کنی و یادگاری نگذاری چه که لیلی زن عقیم است و دیگر آنکه پدر تو اموال فراوان دارد و جز تو فرزندی ندارد و اگر از تو ولدی نماند مال ما به بیگانگان منتقل شود صواب آنکه زن دیگر کنی شاید فرزندی شود هر چند از این نوع سخنان گفت در قیس اثر نکرد چون مادر از قیس نومید شد صورت حال را با پدر قیس در میان نهاد پدر قیس اقارب را جمع نمود زبان بنصیحت قیس برگشادند. قیس گفت حاشا که من ترک وصال لیلی گویم زیرا که مقرر است که جان بی بدن پایدار نماند.

من کیم لیلی و لیلی کیست من ما یکی روحیم اندر دو بدن

و هرگاه مقصود این است که مال تو بعد از تو تلف نگردد علاجش بغایت سهل است تو زن دیگر بخواه تا فرزند دیگر متولد شود تا بعد از تو وارث شود مرا بگذار تا بقبیله لیلی روم و باقی عمر آنجا باشم پدر قبول نکرد سوگند خورد که در سایه نیاسایم تا لیلی را طلاق ندهی و برخاست در آفتاب ایستاد و قیس بدامن خویش او را سایه می کرد و همه روزه در خدمت پدر می ایستاد چون آفتاب غروب می کرد بوثاق خود می رفت و نزد لیلی نشسته آب از دیده می ریخت

مجنون غم اشتیاق می گفت لیلی الم فراق می گفت
مجنون چو در او نظاره می کرد پیراهن صبر پاره می کرد

پدر قیس بقولی یکسال و بقولی چهل روز در آفتاب ایستاده بود عاقبت اهل قبیله جمع شده قیس را زجر و منع کردند تا لیلی را طلاق داد. از قیس مروی است که مدت ده سال پدر و مادر جهت لیلی از من در غضب بودند بالجمله چون لیلی مطلقه شد خبر به پدرش حباب رسید هودجی فرستاد تا او را بقبیله خود بردند و قیس مضطرب گشت چون لیلی را می بردند مجنون در شتر لیلی می نگریست و بوسه بر نشان پای شتر می داد قبایل و عشایر بزوی جمع شده او را از این حرکات منع می کردند و کم کم مجنونش لقب کردند چون مدتی از این قصه گذشت لیلی را بشوهر دادند قیس اشعار آبدار در مفارقتش انشاد کرد و خلایق در محافل می خواندند و شوهر لیلی از این معنی در تاب شده نزد معاویه رفت و از او درخواست کرد که زبان قیس را از ساحت عرض من کوتاه کن که مرا شهره ساخت معاویه به مروان حکم که از قبل او والی مدینه بود نوشته فرمان داد که قیس را از ذکر لیلی منع کند چون فرمان به مروان رسید قیس را طلبید زبان بتهدید و وعیدگشود و قیس بنا بناله و نفرین گذاشت و ابن العتیق که برادر رضاعی قیس بود نزد حضرت امام حسن (ع) و محمد حنفیه آمد گفت بر شما ظاهر است که من شیعه و موالی شما هستم و بشما حاجتی دارم حضرت از مقصد جویا شد ابن العتیق گفت بامن نزد شوهر لیلی آئید آن دو بزرگوار عالی مقدار بخانه شوهر لیلی تشریف آوردند آن شخص را چون نظر بایشان افتاد عرض کرد جان من فدای شما هرچه اراده فرمائید مبذول است ابن العتیق گفت حاجت من آنست که لیلی را طلاق دهی و مجنون را از هجران خلاص کنی آن شخص گفت گواه باشید که من او را سه طلاق دادم حضرت فرمود که ما ندانستیم که پسر عتیق ما را نزد تو بچه مهم می آورد و الا همراه او نمی شدم پس آن حضرت صدهزار مثقال نقره بشوهر لیلی بخشید و از قوم لیلی درخواست تا لیلی را بار دیگر به مجنون دادند.

تحقیقات عرشیه فی اسرار عشقیه

کتب بعضی از حکماء عظام چون ابوعلی بن سینا و ابونصر فارابی و صدر المتالهین و بعضی از فقهاء کرام چون مرتضی و رضی و مولانا البهائی و فیض محدث کاشانی و فاضل نراقی و غیر آنها مشحون است بذکر عشق و محبت و در حدیث است: من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و در حدیث دیگر: **من عشق و عفو و کتم و مات و مات شهیدا** پس تحقیق امر عشق و محبت لازم آمد.

بدانکه عشق همچون وجود حقیقتی است واحده صاحب مراتب متفاوته و محاط هیچ خیال و عقلی واقع نمی شود بلکه از تقید بادراک حس و عقل منزّه است و حقیقتش بوجد و وجدان و شهود و عیان شناخته شود نه بترتیب حدو برهان.

پرسید یکی که عاشقی چیست گفتم که چو ما شوی بدانی

پس مرتبه اعظم عشق حقیقت و جوب وجود است که بزرگتر عاشق است مر بزرگتر معشوق را و آن ذات اقدس است که در غایت جمال و کمال است و بعد از این مرتبه مرتبه محبت مطلقه و عشق ساری در اکوان است که تعبیر بمشیت شده و مشیت بمعنی خواستن است و لازمه خواستن محبت است.

نیست فرقی در میان حب و عشق شام در معنی نباشد جز دمشق

و باین حب فعلی موجودات قائم است که مقام فاحبیت ان اعرف است و از این محبت مطلقه و عشق مضاف در اول مرتبه مجردات صرفه و روحانیات مرسله پدید آمد که همه عین تسبیح و تنزیه حقند بلکه عین عشق بذاتند و بعد از او صور بهیه مثالیه موجود شد و بعد عالم طبع و در اینجا نزول عشق تمام شد و از ظل عالم طبع عالم ملکوت سفلی پدیدگشت که او شب فراق و دوزخ بزرگ است و چون عالم طبع محل متضادات است و موصوف بحجاب و ظلمت است میل طبایع باحیاز خود را عشق نماند بلکه میل گفتند و عشق جمادات را بحفظ صور خود حفظ نامیدند و عشق نبات را بنمو تنمیه گفتند و عشق حیوان را بغذا و جماع شهوت خواندند و عشقش باولاد خود را حب گفتند ولی هیچیک از حیطة حقیقت عشق خالی نیستند نهایت این حقیقت مقول به تشکیک است چنانچه نگارنده باین مطالب که ذکر شد در منظومه لوامع الانوار اشاره نموده ام:

و هو تعالی عاشق بذاته	و بصوفاته و مصونوعاته
والعشق كالوجود لاحدله	بالوجد و الوجدان اعرفنه
عشق مضاف مصدر لكل شئ	بحبه الفعلی اقام كل فئى
مجردات صرفه علیه	قد وجدت فالصور البهیه
فی عالم الطبع اذاالعشق نزل	من ظله لیل الفراق قد حصل
میل و حفظ ثم تولید طلب	و فی النبات للغذاء قد جذب
كل لامر واحد یشار	و العشق معه حیثما یدار

برهان بر سر بیان عشق در اشیاء اما برهان لمی و از طرف علت آنست که هر علتی اگر معلول را نخواهد و منافر داشته باشد بحسب وجود پس اقتضا نمی کند او را پس قابل وجود نیست هف و هرگاه وجود گرفت پس لامحاله علت او را دوست داشته و معلول هم هرگاه علت را دوست ندارد بحسب وجود پس باید منافر وجود باشد پس ممتنع الوجود خواهد شد و جمیع مراتب وجود هم خالی از علیت و معلولیت نیست. پس ثابت شد که عشق در همه ساری است و از اینجاست که شیخ مشائین قائل شده بعشق هیولی بصورت.

و اما برهان از طرف غایات هم بر سر بیان عشق هست چه گوئیم هر موجودی را غایتی است چه که در علوم حکمیه مقرر است که تعطیل در وجود مطلقاً نیست و لامحاله ذی الغایه غایت را عاشق و شایق است والا غایت او نخواهد بود هف^۱ در منظومه لوامع الانوار گفته‌ام:

و کل عاشق فمعشوق بدا	ولم یكونافیـه الا واحدا
و عشقه قداقتضی بان یری	فی الـکون وجهه البهی فـسری
اسمائـه الحسنی له ملابس	حقایق الـکون لها معاکس
ثم اقتضی جلاء هذالعالم	فما یری المرات غیر آدم

و اما در خصوص عشق بوجه حسان اقوال مختلف شده برخی گفته‌اند او مرضی است و سواسی که خود شخص بواسطه مسلط کردن فکر به پسندیدن صور بخود میکشاند و بعضی گفته‌اند این جنونی است الهی و دیگری گفته الهامی است شوقی و الفتی است رحمانی که در صاحب نفس ناطقه گذاشته شده نهایت هرکس او را بجهتی مصروف می‌دارد و شیخ بهائی در کشکول گفته: عشق منجذب شدن دل است بمغناطیس حسن و کیفیت آن انجذاب را کسی نمی‌داند و بهر چه تعبیر شود مخفی‌تر شود چون حسن که ادراک می‌شود و وصف نمی‌شود.

و پس از آن باز اختلاف شده که آیا حسن او قبیح محمود او مذموم بعضی گفته‌اند این عشق کار بطلالین و معطلین است و بد شمرده‌اند او را و بعضی گفته‌اند از فضایل اخلاق است و خوب شمرده‌اند او را و حق آنست که از برای متوسطین در کمالات انسانی فضیلت است و مقصود نفس محبت و استحسان صور جمیله است و اما آنچه بر او بالعرض مترتب شود چون میل بفساد و سایر امور منهبه در شرع بدون شک قبیح و مذموم است عقلا و شرعاً و عرفاً و مخصوص بهایم است از اینجاست که گفته‌اند العشق نار یحرق بها الشهوة و منشاء اینگونه محبت لطافت نفس و رقت قلب است و از اینجاست که غالباً اشخاص سخت دل از این نوع محبت غافلند و ندارند و تصور نمی‌کنند مگر امورات حیوانیه که بر او مترتب می‌شود احیاناً و آن عشق نیست

آنکه نامش عشق کردی عشق نیست	دام راه و حیلۀ با زندگیست
عشق بر هر دل که افروزد علم	غیر راه دوست نگذارد قدم
عشق اگر باشد حقیقی باک نیست	تا قبول دیده‌ ادراک نیست
آنچنان عشقی پذیرد کی خطا	منزلش باشد دل اهل صفا
خیزد از عشق حقیقی معرفت	کی گذارد پابراه معصیت
عشق را بدانم کردی از عزیز	آبروی عشق را دیگر مریز

و باید دانست که متعلق محبت امریست غیبی متجلی بر عاشق از مرآت جمال محبوب و آن صورت ملکوتی و مثالی است که نزد خود عاشق است و صورت خارجی از شدت انطباق بر او گمان می‌شود که معشوق است

آنچه معشوق است صورت نیست آن	خواه عشق این جهان خواه آن جهان
آنچه بر صورت تو عاشق گشته	چون برون شد جان چرایش هشته
صورتش برجاست این زشتی ز چیست	عاشقا بنگر که معشوق تو کیست
آنچه محسوس است اگر معشوق هست	عاشق استی هر که او را حس هست
چون وفا آن عشق افزون می‌کند	کی وفا صورت دگرگون می‌کند

در تحقیق عشق مجازی در منظومه لوامع الانوار گفته‌ام:

^۱ یعنی هذاخلف.

ثم المجاز آية الحقيقة
وذلك العشق من الخصايل
لمن يدالله بكتفه تمس
شرافة للمبوء او للمحلل
او شرافة للمتعلقة
والكل في العشق المجازي وجدا
مبدئه لطافة النفس اتى
والمتعلق هو الوجه الحسن
غايته التجريد من هواكا

حقیقه تظهرفى الرقیقه
بالعرض من جمله الرذائل
من اشرف يصرفه الى الاخس
او للوازم لشئى قد حصل
او لشرافة لى الغايات
لازمه جعل الهموم واحدا
محلله ناطقه قد ثبتا
من لا يحبه بجيده الرسن
وارتقاء نحو من رباكا

بدان که حب و عشق گاهی برای خود آن شئی است لذاته و گاهی برای غیر او مثلا سبزه و صفا را شخص بالذات دوست دارد و صور جمیله را لذاتها دوست دارد و هرگاه برای جهت دیگر باشد او لغیره است و واجب الوجود تعالی شانہ ذات خود را لذاته دوست دارد و آن محبت عین ذات است چه که برای حق صفتی خارج از ذات تصور نتوان کرد مگر صفات فعلیه که مرجع آنها قیومیت است و آنها عین ذات است و باین عشق ذاتی شیخ الرئیس ابوعلی سینا در بعضی کلمات حکمیله اش اشاره نموده که انه تعالی اعظم عاشق لاعظم معشوق لانه اجل مدرک لابهی مدرک و مقصود آنست که چون ذات الهیه مرجع جمیع نعوت جمالیه و جلالیه است و منشاء انتزاع همه اسماء حسنی است پس اجمل کل ما فی الوجود است و چون ذات حق عین علم است پس ادراک حسن خود را در نهایت شدت و قوت می فرماید و این از معشوقیت منفک نمی شود و از این جهت است که در حدیث قدسی فرمود: **كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف. قال ابونصر الفارابی المعلم الثاني**

فی الفصوص:

فص

ما تقول عند الحق تعالی عن الحق و هنالك صورة العشق فهو معشوق لذاته و ان لم يعشق من الغير لذید عند ذاته و ان لم يلحق من الغير ثم وجوده فوق التمام فیفضل لیسح علی الاتمام. **قال بعض العرفاء در شرح حدیث كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف:**

وجودی بود از نقش دوئی دور
وجودی مطلق از قید و مظاهر
دلارا شاهدی در حجله غیب
نه با آئینه رویش در میانه
صبا از طره اش نگسسته تاری
نگشته با گلش همسایه سنبل
نوای دلبری با خویش می ساخت
ولی زانجا که حکم خو بروئیست
پریرو تاب مستوری ندارد
نظرکن لاله را در کوهساران
کند شق شقه گل زیر خارا

زگفتگوی مائی و توئی دور
بنور خویشتن بر خویش ظاهر
مبرا دامنش از تهمت و عیب
نه زلفش را کشیده دست شانہ
ندیده چشمش از سرمه غباری
ندیده سبزه اش پیرایه گل
قمار عاشقی با خویش می باخت
ز پرده خو برو در تند خوئیست
دراربندی سر از روزن برآرد
که چون خرم شود فصل بهاران
جمال خود کند زان آشکارا

ترا چون معنیئی در خاطر افتد
نیاری از خیال اوگذشتن
چه هرجاهست حسن اینش تقاضاست
برون زد خیمه ز اقلیم تقدس
بهر آئینه‌ای بنمود روئی
که در سلک معانی نادر افتد
دهی بیرون بگفتن یا نوشتن
نخست این جنبش از حسن ازل خاست
تجلی کرد در آفاق و انفس
بهرجا خاست از وی گفتگوئی

تم الكتاب علی ید مؤلفه الاثم الجانی اسدالله بن محمود گلپایگانی ایزدگشسب فی الیوم الثانی عشر من شهر شعبان سنه ۱۳۶۵ هجری و الحمد لله اولادو آخراً وصلى الله على محمد و آله الطاهرين.

مجموعه‌ای از غزلیات و اشعار مؤلف

جناب شیخ اسدالله ایزدگشسب

متخلص به شمس

تا می عشق نمودند به پیمانۀ ما
خواستم سر غم عشق نهان اندر دل
دانشی را که بعمری دل من جمع آورد
آنکه هر خانه بد از شمع جمالش روشن
با خموشی که مرا هست چرا هرگوشی
ای بسا کس که فرو رفت در این بحر محیط
شمس پروانه صفت سوخت ز عشق رخ دوست
یکدم آرام نگیرد دل دیوانۀ ما
ز اشگ خونین همه جا فاش شد افسانۀ ما
شد پریشان همه از طره جانانۀ ما
سوخت از پرتو رویش همه کاشانۀ ما
شده پر غلغله از نعرۀ مستانۀ ما
گشت غرق از پی آن گوهر یکدانۀ ما
زین سبب شمس و قمرگشته چو پروانۀ ما

غزل موشح

ن نازنین یارا بیاتجدیدکن رسم وفا را
وواله وحیران نمودی عالمی زان روی چون مه
ر روز روشن گر بیام آئی نقاب از رخ گشائی
ع عارض خوب تو ای شاهنشہ ملک نکوئی
ل لایق دیدار روی تو نبی زاهد و گرنه
ی یار اگر با مانگردد یار باری چون توان کرد
ش شیشه صبرم بسنگ آمد خدا را ای جفا جو
ای نسیم زلف تو جانبخش چون عیسی ابن مریم
ه هرکه همچون شمس آمد بستۀ زنجیر زلفت

جگر از دست تو ای دوست کباب است مرا
ساقیا دور قدح را به تسلسل آور
لب بمی گوش به نی دست بزلفین نگار
ای جوان گرهوست هست به پیری بررسی
شکر یزدان که سر زلف نمودی کوتاه
من که در مدرسه عشق حسابم پاک است
چشم مست تو گواه است که می خوردی دوش
مصحف روی تو بس آیت خوبی دارد
دل چو شیر نرم صید دو آهوی تو شد

شمس شد خاک رهت هرچه مرا بادآباد

زاتش عشق غزلهای چو آب است مرا

نکنند دل ز لب ت ترک شکر خائی را
چون بیاقوت تو ریحان خطت را دیدم
کی مگس ترک کند دکۀ حلوائی را
خط کشیدم همه دفتر دانائی را

تو بیک سلسله بس مسلم و ترسا بستی
گر دهندم همه ملک دو عالم بعوض
قد او سرو و رخس گل بود و موسنبل
باز دیوانه شدم سلسله موئی آرید
گر شبی نقل و مئی باشد و تنها من و دوست
تا برخ ریخته‌ای زلف چلیپائی را
باز سودا نکنم این دل سودائی را
باغبان کوکه به بیند چمن آرائی را
تا که زنجیرکنم این دل هر جائی را
بدو عالم ندهم لذت تنهائی را

شمس مفتون مهی گشته که خورشید فلک

هم ندارد چو رخس جلوه و زیبائی را

ساقی چه نشینی بده آن آتش تر را
تا همچو گل تازه بخندیم و بنوشیم
این خون جگر تا بکی اندر غم دوران
آن می که من از نشأه او مست و خرابم
از خویشتن آخر سوی خود یکسفری کن
با ما بخرابات بیا یکدم و بنگر
تا چند چو گاو ان پی آب و علفی تو
این شکر دنیا همه آلوده بزهر است
آن قوت روح من و آن نور بصر را
بگذار بزهاده مر این بوک و مکر را
در ده قدحی تا نخورم خون جگر را
از بهر همین خلق نمودند بشر را
تا بنگری آن سلطنت و فتح و ظفر را
صد موسی و صدوادی و صد نار شجر را
تو آدمئی خود چکنی جوع بقر را
زین زهرگذر تا ببری کان شکر را

زین زهد ریا شمس گذر کرده و خواهد

آن حالت مخموری و آن آه سحر را

ای دل دوروزی ارکه مدارا کنم ترا
گفتم ترا بهر سر زلفی میند دل
گفتم ز آرزوی لب ت جان بلب رسید
چشم تو انقلابی و قد اعتدالی است
هرجا نظرکنم بجمال تو بنگرم
وجه وجیه تست که محبوب جملگیست
آخر میان جامعه رسوا کنم ترا
بستی و من چگونه از آن واکنم ترا
خندید و گفت بدتر از اینها کنم ترا
بس فتنه زین مرام که برپا کنم ترا
پنهان نه ز من که هویدا کنم ترا
هر دم بجلوه که تماشا کنم ترا

چون شمس خوانی ار غزل روح بخش من

بر آسمان عشق مسیحا کنم ترا

تنت از آخشایجان جان ز بالا
تو خوش بغنوده در چاه طبیعت
چو تو پاکیزه در اصل فطرت
برو با کاروان عشق در راه
کسی زین در نشد نومید هرگز
با خلاص عمل کوش ای برادر
بهم پیوسته ز امر حق تعالی
صفیرت می زنند از عرش اعلی
بنایاکی وجود خود میالا
چه میاندیشی از بانگ علالا
نه بسته برکسی حاشا و کلا
که نر باید ز تو ابلیس کالا

بیا ای شمس در میخانه عشق

ز جام باده بین نور تجلی

آن ماه من که باز نموده ز رخ نقاب
بالله که سجده می کندش صدره آفتاب

یاری که دوش خواب ز چشمان من ببرد
زاهد که منع ما ز خرابیات می کند
آن دل که اندر او فتد از عشق آتشی
گر و صف صبحگاه قیامت شنیده
آن رازها که پیر طریقت بکس نگفت
من خاک راه جمله عشاق گشته ام
بس نکته ها نهفته در این نقطه لب است

هرگز ندیده دیده ایام جز بخواب
گویا نخوانده لیس خراج علی الخراب
ساکن نگردد آتش عشقش بهیچ آب
صبحی بود که دلبرم آید بلا حجاب
یارب چرا عیان شده از نغمه رباب
زیرا که زین تراب بزاده ابوتراب
گفتم سر را بتو ایدوست خوش بیاب

شمس از جفا و جور تو رو در قفا نکرد

تا از وصال روت نگردید کامیاب

عشق آمد و عقل گشت مغلوب
هم عاشق و عشق عین معشوق
هرگز نرسد بوصول جانان
چون مبدء اشتقاق یکتاست
او از بد و خوب عالم آزاد
از دوری یوسفی شیب و روز
پیوسته کشم بلای هجران
گر نقد دلی در آتش عشق

جذب آمد و قلب گشت مقلوب
هم طالب وصل عین مطلوب
تا سالک ره نگشت مجذوب
چه یضرب و ضارب و چه مضروب
تو گشته مقید بد و خوب
در بیت حزن منم چو یعقوب
برتر شده صبر من ز ایوب
بگداخت شود عزیز و مرغوب

شمس است که در بر حییان

همواره بود عزیز و محبوب

دیشب بخواب دیدم سرمست از شرابت
شیرین لب ت چو جادو بر روش خال هندو
میدیدم در آغوش دستم بر آن بناگوش
پیکان غمزات را جز جان ما هدف نیست
نطق ملیحت ای جان بر مردگان دهد جان
هر دم ترا بنوعی دیدیم در تجلی

پنهانی از رقیبان پیدا و بی حجابت
وان مشکبوی گیسو بر روی آفتابت
اینسان که دیدم دوش بینم مگر بخوابت
از خون ما سرانگشت بنموده خضابت
حق نمک نگهدار چون دل شده کبابت
که در قباب عزت گه فاش و بی نقابت

شمس از تومی بخوادشکر فشان دو لعلت

چون از لب تو باشد چه لطف و چه عتابت

اهل دنیا را تو پنداری وفائی هست نیست
این حریمان خواجگان را در طبیعت بیغرض
حس ظاهر بین خلقان هست اندر دلق نو
ای که فخر تو بشعر نغز و نظم دلکش است
تلخکام و زهر فام و زشت و بد خصال
با همه غنچ و دلال دلفریب گلرخان
آن رقیب اهل معنی را خدا مرگش دهد

یا که دلشان راز حق نور و صفائی هست نیست
ذره اندر جهان جود و سخائی هست نیست
چشمشان بر غیر دستار و عبائی هست نیست
حاصلت از مردمان جز مرحبائی هست نیست
همچو زاهد در زمانه بدلقائی هست نیست
گوئی اندر شهر ما یک پارسائی هست نیست
بهتر از این بهر او آیا دعائی هست نیست

در همه میخانه همچون شمس یک شیرین کلام

رندو قلاش و قلندر بی ریائی هست نیست

حاصل جان حضور جانان است	کیست جانان علی سلطان است
بت پرستی ز ما بود توحید	کفر عشان عین ایمان است
سخن از گیسوان یار مپرس	که بهر حلقه سر پنهان است
ای صبا زلف او مزن برهم	که بهر تار صد دل و جان است
در لب لعل اوست آب حیات	هر که جویای آب حیوان است
رخ او را بمه مکن تشبیه	رخ او رشک ماه تابان است
آنکه رویش بدید و جان نسپرد	شهدالله که بس گرانجان است
قیمت بوسه ز لعل لبش	گر که صد جان دهی تو ارزان است

شمس تاملت گشت از می عشق

فارغ ز قید کفر و ایمان است

ز میخانه یکی دیوانه برخاست	از آن دیوانه صد فرزانه برخاست
دل از لعل لبش یک نکته بشنید	از آن نکته هزار افسانه برخاست
کسی بنشست اندر صدر توحید	که اول از خودی بیگانه برخاست
به پیش شمع رویش سوخت عاشق	که رسم عشق از پروانه برخاست
ز اشک دیده طوفان کرد قلبم	دو دریا از یکی دردانه برخاست
ز دیر و از حرم فتحی ندیدم	فتوح عشق از میخانه برخاست

چو شمس آن نرگش مستانه را دید

هزارش نعره مستانه برخاست

غیر آن یار مپندار که دیاری هست	محو یاریم و ندانیم که اغیاری هست
داستان دل سودا زده پنهان مکنید	کاین حدیثی است که در هر سر بازاری هست
همچو منصور هر آنکس ز انالحق دم زد	نیست پرواش که غداری و هم داری هست
زاهد انکار مکن عالم درویشان را	در پس پرده دل عالم اسراری هست
ای که باور نکنی جام جهان بین بنگر	دل صافی صفتان را گرت انکاری هست
من نه تنها بکمند سر زلف افتادم	هر طرف می نگرم صید گرفتاری هست
از در دوست بخوانید بجنّت که مرا	در خرابات مغان گوشه دیواری هست
در همه بادیه چون قیس یکی مجنون نیست	ورنه در ربع و طلل لیلی بسیاری هست

زاهدا طعنه بما چند زنی خود را باش

مکن آزاد دل شمس که دلداری هست

در سواد زلف او کار دل از سودا گذشت	داستان ما سمر شد قصه از غوغا گذشت
دل ز راه دیدگان افتاد اندر دام زلف	این دل دیوانه را بنگر که از دریا گذشت
باز دل از بند زلف افتاد در چاه زنج	یوسفی داند که در این چه چها بر ما گذشت
شور عشق ما و آن شیرین دهن دستان کنید	داستان قیس و لیلی وامق و عذرا گذشت

ای صبا اندر چمن با آن گل بویا بگو
بگذرد جور و جفا هاگر بدارا و گدا
آنهمه جور و جفا بر بلبل گویا گذشت
ملک اسکندر نماند و حشمت دارا گذشت

ای صبا از شمس برگویا گروه عاشقان
فکرکار خویش بنمایدکار ما گذشت

در همه شهر دلی چون دل من شیدا نیست
خوشر از لعل شکر ریز تو قندی نبود
در سر هیچ سری چون سر من سودا نیست
سرکه مفروش که شیرین تر از این حلوا نیست
من که در عشق تو دیوانه تر از مجنونم
بهر قتل صفت مژگان تو تیر اندازند
عذر دارم که چو تو لیلی و هم عذرا نیست
سنگدل ایندل شیدای من از خارا نیست

سخن عشق بسی اهل محبت گفتند
واندر این شیوه بجز شمس کسی شیوا نیست

زما بگوی توگر صد هزار در بند است
از آن پرستش آتش نمودش زردشت
چه بازی است ندانم که دل رخ آتشاه
هزار بار بلا را کند تحمل دل
لب تو خسرو شیرین شکست نرخ نبات
هزار عاشق بیدل بهای یک بوسه
دلم چو عهد تو و زلف تو شکسته ولی
بزیربار غمت دل نموده راست کمر

نه بست دل بکسی جز بروی و موی تو شمس
بروی و موی تو کاین خود بزرگ سوگند است

بآستانه میخانه تا پناه من است
ز عشق آهوی شیر افکنت چنان مستم
بیاد نرگس مستت پیاله ای زده ام
بخانقاه و خرابات ذوق و مستی و حال
بگاه مستی من جمله میکشان دانند
چگونه من نپرستم بت یگانه بحسن
هزار شاه و وزیر از رخس نماید مات
بخنده لعل لبش را چو نقطه ای دیدم
تو چون بنام بصره روی چوکبک دری
خطت دمید و فغان از همه جهان برخاست
فلک مناز بماه نوت که هرگز نیست

همیشه شمس فلک بوسد آستان مرا
بآستانه میخانه تا پناه من است

بغمزه چشم تو دل برد و آفت دین است
همیشه عادتش این بوده حالتش این است

نمی‌کنم بسر زلف پر خمت آهوا
دو ترک مست تو پیوسته‌اند تیغ بکف
هزار مسلم و هندو و گبرو هم ترسا
ز عشق زهره رخی مه جبین در این شب هجر
بیایدت که بتلخی روان شیرین را
بکوی عشق منه گام ورنهی میدان
ز عشق و بوالعجبی‌های او عجب نبود

که از خطا دل من بسته برخم چین است
همیشه با دل آزاده‌شان سرکین است
ترا پرستند آیا ترا چه آئین است
بخواب آنکه نشد چشم ما و پروین است
دهی اگر بسرت شور عشق شیرین است
که ترک جان و سرت منزل نخستین است
اگر غلام یکی بنده شاه غزنین است

هرآنکه پیشه او عاشقی است همچون شمس
همیشه درهم و برگشته بخت و مسکین است

ترک چشمت که دو شمشیر کجش هم بسراست
شکوه کردم ز سر زلف تو با باد صبا
شود آگه ز دل عاشق مسکین شب هجر
زاهد از کوچه عشاق بغفلت مگذر
هیچ بخرد بجهان مهر نبندد که در آن

الله الله که چه خونریز و چه بیدادگر است
غافل از آنکه چو من باد صبا در بدر است
آنکه در هر سحری همدم مرغ سحر است
که نخستین قدمش ترک دل و دین و سراسر است
بدونیک و غم و شادی همگی در گذر است

قصد این مرحله را بی‌مدد خضر مکن
شمس داند که در این راه هزاران خطر است

جز روی توام در پیش عبث
درویش که او در عالم فقر
چون دور جهان اندر گذر است
چون وصل نگار از موهبت است
گر الفت و صدق نی بهر خداست
در عالم طبع چون در گذر است

جز عشق توام هرکیش عبث
از خودنشود بیخویش عبث
بیفایده غم دل‌ریش عبث
پس کوشش ما زین بیش عبث
با غیر عبث با خویش عبث
هم نوش عبث هم نیش عبث

ای شمس اگر عشقت ترا
پس عقل محال اندیش عبث

خدا ز علم الاسما بسر نهادت تاج
تو قطب دایره عالمی و مظهر حق
درون صوفی صافی بروشنی خورشید
مرا که نرگس بیمار یار کرده مریض
مرا ز عشق مده پند ای نصیحت گوی
میان قلب من و تست فرق ای زاهد

که در وجود ز روحانیان بگیری باج
جهان و هرچه در او هست بر درت محتاج
درون زاهد و مفتی به تیرگی شب داج
بغیر بوسه ز عناب لب چه هست علاج
که نیست در سر بازار عشق پند رواج
دل تو صخره صما و قلب من چو زجاج

تو شمس عالمی ای خاکسار میکده‌ها
خدا ز علم الاسما بسر نهادت تاج

یک سخن می‌گویمت لیکن مرنج
کس گل بیخار از این بستان نجید
گر تو میجوئی طریق وصل دوست
راه وصل روی او چون موی اوست
از می توحید شو سرشار و مست
مات گشتی اندر این شطرنج دهر

زندگانی جهان درد است و رنج
نیست هم بی ازدهائی هیچ گنج
از درون جو نی زروم و از فرنج
نازک و تاریک و پر پیچ و شکنج
نی ز شرب خمرو از افیون و بنج
مهره بخت رهان از چار و پنچ

هرچه گوید شمس از وادی عشق

خوش بخوان تو ای ادیب نکته سنج

بگیر جام صبحی بزنی بوقت صباح
بهر نفس مترصد بجلوه حق باش
ملول گشته دل من ز زهد زاهد و شیخ
بیاد آن بت شیرین بیار باده تلخ
بما به بسته قضا عقد دختر رز را
بعزم توبه بر پیر مشورت جستم

که غیر راه خرابات نیست راه فلاح
که نیست نزد تجلی او مسا و صباح
برغم هر دو بجامم بریز روشن راح
که تا رسد بدلم از خدا ریاح رواح
خرد گرفته بکابین و دین و دل بنکاح
بغیر مستی و رندی ندید هیچ صلاح

سرودها تف غیبی بگوش شمس شبی

بگیر جام صبحی بزنی بوقت صباح

بیار باده که در مذهب من است مباح
بده از آن می صافی که هست قوت روح
ز قول صبحک الله زاهدان چه اثر
بیاد نرگس مستت پیاله می نوشم
تو هوشیار کجا ره بری بمخزن غیب
تعینات سراب است و لیس الاهو
ز روی و موی وی آمد پدید ظلمت و نور

که سالهاست گذر کرده ام ز زهد و صلاح
که نیست قوت روحی بدهر همچون راح
بگیر جام صبحی بزنی بوقت صباح
بعشق خدک کالوردن شرب الاقداح
که برخزاین غیب است جام می مفتاح
میان بحر وجود است جان ما صباح
که جاعل الظلمات است و فائق الاصبح

بفصل گل چوزمی شمس خواست توبه کند

ندار سید ز غیبش که توبه نیست صلاح

آن پری رخسار ما بنموده رخ
تاریباید دین و دل از عاشقان
در فراقش بسکه من خون خورده ام
تاز خواب آن چشم نازش باز کرد
زهرة وش از بهر صید مشتری
چونکه پندار است این ستر و حجاب
تا گل خوشرنگ آمد در چمن

آن شکرگفتار ما بنموده رخ
آن بت عیار ما بنموده رخ
دلبر خونخوار ما بنموده رخ
طالع بیدار ما بنموده رخ
در سر بازار ما بنموده رخ
تا درد پندار ما بنموده رخ
بلبل گلزار ما بنموده رخ

مدتی شد تا که نور شمس حق

از همه افکار ما بنموده رخ

دانی چه بود فقیر، دوزخ رفتن ز برای لقمه نان
 از بهر ستایش عوامان تارخ نهی بیای شاهی
 هم صحتی شریر، دوزخ اندر در هر امیر، دوزخ
 در زهد شدن اسیر، دوزخ هر چند شوی وزیر، دوزخ
 زیر فلک اثیر، دوزخ تا تو نرسی به پیر، دوزخ

شمس از تری سخن خمش کرد

از ناله و از زفر، دوزخ

دل من ز عشق یاری سر مردمان ندارد
 رخ او بحسن و خوبی چو مه سماست لیکن
 سر من ز شوق آن مه دل این جهان ندارد
 ببهای یک نگاهی بدهید نقد جانها
 چو دو لعل شکرینش مه آسمان ندارد
 که متاع عشق هرگز بکسی زیان ندارد
 که شهید عشق هرگز بکسی ضمان ندارد
 که زبان عاشقان هیچ سر بیان ندارد
 تو نشان او چه جوئی که خود او نشان ندارد

سخنی ز شمس بشنوه راستان همی رو

که بغیر راستی کس ره آنجهان ندارد

آنکه دل را بر بود از کف من روی تو بود
 من که دیوانه عشق تو شدم روز ازل
 و آنکه ایمان ز کفم برد خم موی تو بود
 پای بند دل من حلقه گیسوی تو بود
 آفت زهد من آن نرگس جادوی تو بود
 راحت روح من آن نغمه یاهوی تو بود
 رمز پیوستگی طاق دو ابروی تو بود
 هر کجا رفت بتحقیق سرکوی تو بود
 همه را قبله دل در همه سوسوی تو بود
 چه مسلمان و چه هندو چه یهود و ترسا
 دل سفرکرد سوی خانقه و دیر و حرم
 چه مسلمان و چه هندو چه یهود و ترسا

شمس غمدیده که در عشق بشد محرم راز

سالها بود که سرگرم تکاپوی تو بود

هر آنکس ز عشقت دل زار دارد
 مرا در جهان یک دلی بود آنهم
 بخلق جهان کی سروکار دارد
 سروکار هر دم بسرکار دارد
 چه پروا ز زندان و از دار دارد
 ز خالی که آن مه برخسار دارد
 که چون من گرفتار بسیار دارد
 که بیمارم آن چشم بیمار دارد
 دوی تب عشق را تو چه دانی
 مکن نسبت قامتش هیچ با سرو
 بنوشیده شمس از لبش آب حیوان

که بر لب چنین نغزگفتار دارد

اگر از دوست آید جور و بیداد
من از بیگانگان دادی ندارم
مرا اندر طلب شیخ طریقت
اگر صوفی بیزم ما درآید
هنوز از بیستون در عشق شیرین
خبرکی دارد از سر منزل عشق
چه سراسر آنکه در آن خوش دهان است
چو آن گلچهره اندر باغ بگذشت

نشاید برد پیش دشمنان داد
زدست دوست دارم داد و فریاد
بجز مستی نکرده هیچ ارشاد
دل و دینش رود یکباره بر باد
بگوش دل رسد فریاد فرهاد
هر آنکس که رهش اینجا نیفتاد
خرد این نکته را نگشود و نگشاد
رخش بر قلب لاله داغ بنهاد

به شمس از جانب جانان رسیده

عنایت از ازل لطف خداداد

خال هندوی تو صد رخنه در ایمانم کرد
جان نثار قدم دوست نمودم اما
هرچه دل در شب هجران تو اختر بشمرد
رمزی از سلسله موی تو گفتم با دل
وصف شمع رخ او کردم و پروانه شنید
طفل جان خواند چو در مکتب دل جیم جمال
آتش عشق بساط دل من داد بیاد
گفتم این فتنه در آفاق چه باشدگفتا
گفت تا چندکنی ناله چو بلبل گفتم

ابرویت شق قمرکرد و مسلمانم کرد
جان نبد قابل و شرمنده ز جانانم کرد
دیده اندر شب وصل تو بدامانم کرد
گشت دیوانه و یکباره پریشانم کرد
سوخت بیچاره و زین گفته پشیمانم کرد
دل ز سودای جنون سر به بیابانم کرد
کمتر از مورم و مهر تو سلیمانم کرد
من ندانم مگر آن نرگس فتانم کرد
گل روی تو چنین خارگلستانم کرد

گفت حکمت ز که آموخته شمس بگفت

چشم بیمار تو استاد حکیمانم کرد

نبود محرم ما هرکه بیانی دارد
هرکه دیدی بلبش جام بخواری منگر
هرکه شد شیفته سرو قدی لاله رخی
این حدیثم چه خوش آمد که نگاری میگفت
داغ رندان قلندر دل لب خاموشم

سخن عاشق دلداده نشانی دارد
ای بسا جام که اسرار جهانی دارد
همچو لاله بدلش داغ نهانی دارد
باری آن بت به پرستید که جانی دارد
نه چو زاهد که بسالوس فغانی دارد

هرکه چون شمس شود پخته دلش زاتش عشق

هر بیانی بکند کشف و عیانی دارد

هرکس خیال وصل تو ای تند خو کند
بوئی ز موی دوست مشامش نبرده است
دل با همه خرد سوی دیوانگی گریخت
چل سال دل بمدرسه و خانقه شتافت
گراز خطا بچین دو زلفش رسد دلم

باید بخون خویشتن اول وضو کند
آنکس که منع ماز می مشکبو کند
تا خود اسیر سلسله زلف او کند
اینک بر آنسراست بمیخانه رو کند
شرح شب فراق همه مو بمو کند

گفتند شمس توبه نمود از می وز عشق

این افترا هر آنکه زده رو برو کند

هرکس ز حقیقت خبری داشته باشد	ساید به ثریا سرش از غایت رفعت
بایدگذرد از سروازجان خود آنکو	گر بار فراق تو کشد کوه دماوند
چون خضر بود زنده جاوید هر آنکس	عمرم همه بگذشت بهجران و امیداست

ای شمس میندار که چون روی نکویش

خود چرخ سهیل و قمری داشته باشد

چشم مست تو عجب حال غریبی دارد	تو بیک غمزه دل از شیخ وز زاهد بهری
گر نه ترساده‌ای، ای بت من از چه سبب	چشم بیمار تو بر درد حکیم افزوده
من چو گل چاک زدم پیرهن از دست فراق	باک از مکر و جفاهای رقیبش نبود
چنگ بر دل نزنند نغمه بلبل نشود	

نشود شعله مشکوه محبت خاموش

تا صفاهان چو تو ای شمس ادیبی دارد

شاه خوبان بود آن یار و بهر سو برود	برودگر زبر آن نور دو چشمم روزی
جز قدسرو نگارم که خرامد لب جو	بجز آن هندوی خال تو که کافرکیش است
نرگس مست تو در محکمه مهر و وفا	داروی درد غم عشق ندانست حکیم

شمس از روی نکوخوی نکو می خواهد

دل او در طلب دلبر خوشخو برود

آنرا که دایم از عشق وجد و طرب نباشد	زاهد اگر ز غفلت انکار اهل دل کرد
باید گهر بود پاک تا فیض گیرد از حق	هر سنگریزه‌ای کی لعل بدخش گردد
حالات اهل معنی صدق و صفا و مهر است	هرکس دو شعر بافد از اهل شعر نبود
آنشوح پارسی پاک در بزم ما عرب شد	

گر خود فقیه شهر است غیر از حطب نباشد
زان جانور چنین کارچندان عجب نباشد
همچو رقیب بدجنس جنس جلب نباشد
هر قطعه فلزی جنس ذهب نباشد
عادات اهل صورت غیر از شغب نباشد
هر شوخ بی ادب هم زاهد ادب نباشد
هر چند در همه نجد چون او عرب نباشد

میگفت اسقنی الخمر با آنکه دردهانش از ابروانت ای ماه شق القمر نمودی آنزلف و آن خط و خال بر مصحف رخ دوست دیدیم خط یاقوت با آنهمه نکوئی در ماهتاب می‌نوش با آفتاب روئی

آن آفتاب طلعت گر خواند نام من شمس

روشن به پیش داناست کان بی سبب نباشد

دیوانه است ایندل و عاقل نمی‌شود ای مدعی ز عشق ملامت مکن مرا او در دلست و ما پی تحصیل وصل او سر دهان پیچش موی و میان او جز این دلم که گشته فداکارا برویش جادوی چشم و معجز لب این عجب بود

سوزاندی وشکستی وخستی تودل ز شمس

خود این خرابه بهر تو منزل نمی‌شود

آنچه نزد خرد اسباب افزای بود واعظ شهرکه پیوسته سخن گفت ز عشق آنهمه سجده زاهد چو بد از روی ریا با مسیحای لبش شد دل من محرم راز بدر تابان بشد از غصه روی تو هلال ابله‌ی دام نهاد از پی صید عنقا

شمس گر فخر صفاهان بود اندر عرفان

فخر شیراز هم از حافظ شیرازی بود

جان دهد پیش تو و زندگی از سرگیرد ای جوان بهر هنر دامن استاد بگیر تا تو نادانی و آنشوح ز خود بی‌خبر است لب شیرین منه ای دوست بافیون و بمی در دبستان و فاهرکه بخواند یک‌درس آه من آتش و آن زاهد عابد جامد باک از صعوه و عصفور چه دارد آنکو ملک دل از خطر نفس نگرده آزاد

شمس باید که یکی شیر نرش صید شود

چه هنر باشد اگر یک بز لاغر گیرد

هر آنکه شوری بسر ندارد نهال خشکی است که بر ندارد

سرس ز پیکر جدابنه است آن
هزار عاشق بغمزه کشتی
نه سر ز فرهاد شکست از عشق
نترسد این دل ز تیغ ابرو
پرد چگوننه در آشیانه
منال درویش از آن جفاکیش
چه زورقارن چه گنج قارون
ضعیف باشد هماره مغلوب

که عشق یاری بسر ندارد
مگر دو چشمت خیر ندارد
که بیستون هم کمر ندارد
ز تیر مژگان حذر ندارد
کیوتر دل که پر ندارد
که ناله در سنگ اثر ندارد
چو بخت برگشت ثمر ندارد
برق قوی زور اگر ندارد

در این بهاران کسی بجز شمس
فصول عشقت زیر ندارد

مارا بود ز روی دل آرام التذاذ
تا دل بدام زلف نگاری بشد اسیر
بادام چشم و پسته لب هردو دلکش است
تا شام زلف او برخ همچو روز ریخت
این غیرتم بکشت که دوشینه جام را
مدغم چو گوشت هر دو لب من بلعل او

نیکوتر است با دل آرام التذاذ
ما را بود همیشه از این دام التذاذ
بردم از آن دو پسته و بادام التذاذ
هر روز می برم من از این شام التذاذ
بر لب نهاد و برد از او جام التذاذ
بردم بعلم صرف زادغام التذاذ

تا نام شمس را بشنیدم ز پیر دیر
بس بردم از شنیدن این نام التذاذ

جلوه ای کرد ذات بهر ظهور
نور او چیست هستی مطلق
پرده ما قصور بپوش ماست
چه زیان می رسد بطلعت شمس
می عارف ز خم عشق بود
زاهد ار منع ما زیاده کند
سور او پایمال راه شود
صورة الحق جمال انسان است

تافت از ذات او بعالم نور
او یکی جلوه هاش نامحضور
شده پنهان حق از کمال ظهور
گر رخش را ندید مرغک کور
نبود از عصارة انگور
حیوانست دارمش معذور
هر کسی کو بسر ندارد شور
این بود شرح رمز فکر و حضور

شمس جامی ز خم وحدت زد
مست افتاد تا بنفخه صور

سوی درویشان گذر کن ای پدر
تا بکی ای بیخبر در غفلتی
آرمیدی چند اندر چاه طبع
چند با این عقل روباهی کنی
تا که از این هفتخوان سالم روی
هیچ از این سرکه فروشی سود نیست

کبر را از سر بدر کن ای پدر
خویشتن را با خبر کن ای پدر
یکره از اینجا سفر کن ای پدر
فکر عشق شیر نر کن ای پدر
خود چو پور زال زر کن ای پدر
خویش را کان شکر کن ای پدر

هرچه نفست خواست آن خسران تست
از همه نقص و عیوب مردمان
غیر از آن فکر دگرکن ای پدر
خویشتن را کور و کرکن ای پدر

گرکه خواهی ره بری درکوی دوست

شمس را نور بصرکن ای پدر

مائیم قلندران جانباز
از جام می السنت سرمست
در پاسخ امرار جعی ما
این ملک دو روزه خود چه باشد
ای مطرب جان نوای وحدت
ای ساقی ما می تجلی
حیف است عروس قدس عرفان
بگشای دو بال طایر روح
بازآمده بهر صید دل باز
انجام بدیده ایم از آغاز
از باطن دل کشیده آواز
عاشق به بهشت می کند ناز
یک لحظه بساز عشق بنواز
در ساغر طالبان بینداز
با دیو پلیدگشته دم ساز
وز عالم دون نمای پرواز

تا شمس جمال پاک او دید

با هستی خود نگشت انباز

دلبر ما خیز و رخی بفرروز
پرچم یکتائی خود بر فراز
طلعت خورشید عیانست و فاش
لا یجد الوهم وجود البسیط
نیست در این منطق ایجاب و سلب
گنج محبت چو بدل جا گرفت
زال جهان کشته بسی نوجوان
هرچه بجز عشق به بینی بسوز
عقل دو بین است دو چشمش بدوز
از چه تو زاهد بحجایی هنوز
لا یصل العقل بکنه الرموز
مدرسة العشق خلت من یجوز
می رود اندیشه مال و کنوز
چند وفا می طلبی زین عجزوز

شمس هویدا شد و پنهان نجوم

رفت شب و آمده سلطان روز

ما را بود ز جمله عالم نگار بس
کافی بود ز سر و صنوبر سهی قدی
ما را چه حاجت است بآن باده عنب
با تیغ ابروان تو حاجت بتیغ نیست
ای باغبان به بلبل بیدل جفا مکن
ای دوست در بهار مجو جا بجویبار
باروی تو ز جنت و فردوس فارغیم
دیدار او ز لذت بوس و کنار بس
وز باغ و گلستان صنمی گلغذار بس
آن چشم مست دوست ز خمر و خمار بس
از بهرکشتن همه این ذوالفقار بس
کان خسته را بهر چمنی جور خار بس
خود جویبار چشم من از جویبار بس
مویت مرا ز عنبر و مشک تثار بس

تا شمس خاک راه تو شد ای شه جمال

برخسروان عالمش این افتخار بس

دل دارد از او یک بوسه هوس
تلخی کنده زی را نبود
جان می دهدش در پای سپس
خود نوش عسل بی نیش مگس

گفتم صـنما شیرین دهنـا
 بر آتش دل آبی تو بزن
 برخاست بـقهر رفت از بر من
 میراند فرس میرفت چو باد
 دارد دل من وصل تو هوس
 بین چشم مرا چون رود ارس
 بسته شد از او در سینه نفس
 من مانده عقب برگرد فرس

ای شمس منال از جور بتان
 خود سوز و گداز از بهر تو بس

یار آمد و غیر شد فراموش
 عشق است چو شیر شرزه ایجان
 هرگز نشوی تو محرم عشق
 گر در دل تو متاع عشق است
 از جمله فضایل و هنرها
 رخسار کسی بـقهر مـخراش
 از زهد ریا چو ما گذر کن
 عشق آمد و عقل گشت مدهوش
 عقل است به پیش او یکی موش
 تا بر سر تو بجا بود هوش
 زنهار بهر دو کون مفروش
 در رندی و در قلندری کوش
 از جور زمانه نیز مـخروش
 بر یاد حیب جام می نوش

چون شمس بشو مجرد از رنگ
 از فقر و فنا لباس میپوش

خورشید حقیقت شد از مطلع دل طالع
 بگشاد زرخ برقع پیدا و هویدا شد
 خود ساقی و خود ساغر خود مؤتمر و آمر
 ممکن نبود چیزی جز تابش نور او
 انکس که پریشان شد زان زلف پریشانش
 خود بگذرد این هجران دوران وصال آید
 هر ذره و هر قطره در پاش سر افکنده
 انوار جمال الحق من غیب احد لامع
 لاشئ من الاشياء من جلوته مانع
 الباطن و الظاهر القایل و السامع
 الممكن موهوم و الحق هو الواقع
 لایشغله شاغل لایجمعه جامع
 والکل من الکثرة فی وحدته راجع
 الکل له ساجد و الجل له راکع

تا شمس جبین خود بر خاک درش سوده
 الشمس له تسجد و النجم له تابع

تا خبردار از آن غنچه خندان شده ایم
 پای از کوی تو هرگز نکشیم ارچه بسی
 تا بود زلف تو بر آذر رویت چو خلیل
 چشم تو سحر کند مصحف رویت اعجاز
 خضر دل تا بلب چشمه نوشت ره جست
 سرما گرم محبت بدکز آتش عشق
 با خبر از همه اسرار و سخندان شده ایم
 آمدیم و هف ناوک مژگان شده ایم
 از صفای رخ خوبت همه قربان شده ایم
 ما از آن فتنه پناهنده بقرآن شده ایم
 فارغ از جستجوی چشمه حیوان شده ایم
 با دل سوخته و سینه بریان شده ایم

شمس گر مشتری زهره جبینی گشته
 ماهم از عشق مهی بر سر کیوان شده ایم

بخالش من خیالی خام کردم
 چو دل را در محبت خام دیدم
 دل دیوانه را در دام کردم
 شراب پخته اش در جام کردم

بمیخاننه کشیدم زاهدی را
خراباتی نمودم صوفئی را
چو ناکامی ما را خواست دلبر
بزلفش دست بردم بررخش ریخت
مر او را همچو خود بدانم کردم
خراب و رند و بحر آشام کردم
من از او ترک وصل و کام کردم
بدست خویش روزم شام کردم

چو دیدم شمس را دل نیست در بر
زدلبر دل برایش وام کردم

ای خوش آندم که زمی سرخوش و سرشار شویم
دست برجام می و زلف نگاری سرمست
آنکه افکند دوگیسوی چلیپا بر دوش
لب لعلی که شفای همه بیماران است
دل دیوانه ما آنکه بیک عشوه ببرد
آب بر آتش رخسار بزد کزدل و جان
گلرخی آید و در سایه او خار شویم
رقص رقصان بدر خانه خمار شویم
سرآن داشت که ما بسته ز نار شویم
این شگفتی که روا داشته بیمار شویم
خواست ما شهره به هر بر زن و بازار شویم
بهوای رخ او خاک ره یار شویم

یار شیرین دهنم از لب شکر بارش
بوسه‌ای داد بما تا که شکر بار شویم

ز خون دل بود ار چهره سرخ و گلرنگم
مرا کسی ننوازد ز فضل و بنوازد
شکسته چون سر زلف تو بال مرغ دلم
یکی سخن کند از عقل و دیگری از علم
سخن ز عشق نیوشم که ترک هستی کن
چوپای عقل بسالی نکرد طی قدمی
ز بس ز جور خسان همچو غنچه دل تنگم
همی دو دست زمانم بسر مگر چنگم
ز بسکه دست حوادث پیرزند سنگم
بیجان دوست نزد هیچیک بدل چنگم
نه از خرد که ز خود خواهیش بود ننگم
ببرد عشق بیکدم هزار فرسنگم

ندید شمس ز زهاد غیر نیرنگی
فدای شاهد و ساقی و شوخ یکرنگم

تا چند از طبیعت ز هر جفا چشیدن
اوضاع ناگواری با چشم خویش دیدن
دیدار روی یاری سیمین ببری نگاری
اصل سعادت آمد خدمت بنوع کردن
تاکی شکسته بالی دربند جاه و مالی
هرجا سماع و ذوق است باید دمی خزیدن
بر یاد چشم مستی خوبست می پرستی
ای شهسوار خوبان در عشقت این پیاده
با آنکه نخل قدش دارد رطب چو شکر
تاکی ز دور دوران جام بلا کشیدن
هم یاوه بیشماری از گوش خود شنیدن
در دور زندگانی بایست برگزیدن
اصل کرامت است این عیب کسان ندیدن
با پر علم و دانش می بایدت پریدن
هرجا متاع عشقت از نقد جان خریدن
در پای سروقدی نیک است آرمیدن
جانش بلب سید از کثرت دوییدن
کس را اجازه ندهد از بهر میوه چیدن

ای شمس در صفاهان هنگام نوربخشی است
چون آفتاب باید از این افق دمیدن

گر دست دهد جامی از باده گلگون زن
بر طرف چمن میچم هم چتر فریدون زن

با دلبرکی خوشخو درکش ز می خوشبو
گر اهل صفا بینی جایش بدل خودده
گر دست دهد بسطی خرم چو گلستان باش
در سیر و سلوک ای جان مردانه چو ادهم باش
چون کسوت تسلیم پوشند ببر در فقر
گر سر بقا یابی رو محو لقا میباش
گر مست می عشقی فرزانه و عاقل باش

بس طعنه از این دولت بر خسرو و قارون زن
ور اهل جفا بینی از مهر دم افزون زن
ور روی دهد قبضی بر اشگ چو جیحون زن
در جذب و در حالت بس طعن بمجنون زن
از دلق کهن تسخر بر اطلس و اکسون^۱ زن
پس سنجق شادی را برگنبدگردون زن
از بهر دل عامان این نعل بوارون زن

یکدم ببر شمس آ از حکمت ایمان خوان

در حکمت اشراقی دم کم ز فلاطون زن

نقاش رخ خوب تو یکماه کشیده
ابروی کمانت چو کشیده از سرمستی
دستش مژغات را چو کشید از قلم و دل
تمثال لبث چونکه نفهمید از او هیچ
آهوکنمش چون بخطا چشم سیاهت
چون چاه زنخندان تو از کلک رقم زد

از کلک و ز دل زلف تو با آه کشیده
بیخود شد و خنجر برخ ماه کشیده
بس ناوک و پیکان جگرگاه کشیده
یک نقطه موهوم بدلخواه کشیده
مانند دو آهو بشبانه نگاه کشیده
بس یوسف مصری که در این چاه کشیده

کافر نکشد آنچه که در ملک صفاهان

شمس از ستم دشمن بدخواه کشیده

مرغ دل را صیدکردی از یکی تیرنگاهی
سرخ رو بردار عشقم رو سفید هر دو عالم
ای عزیز مصر خوبی ز آنچه سیمین زنخندان
با رقیبان باده نوشی همچو خون ما بجوشی
آه اهل خانقاه و ورد زاهد را نباشد
زنده جاوید باشد آب حیوان را بپاشد
از رخ خوب تو مات آمدبسی شاه و وزیران

جزنگاهی بر رخت آخر چه می بودش گناهی
چشم دل روشن که هستم کشته چشم سیاهی
صد هزاران یوسف مصری که افکندی بچاهی
روی خوب از ما چه پوشی کن نگاهی گاهگاهی
آن اثرکز قلب صافی باده خواری بکشد آهی
هرکه بر آب حیات لعل تو جسته است راهی
چون تولعبت نیست در اقلیم خوبی پادشاهی

کار عشقست این وزوهرگر نمی باشد شگفتی

شمس گر هرروزه مجنونست از روی تو ماهی

چنگ زد دل بخم زلف نگار عجیبی
خواستم بوسه ای از عارض ماهش دیدم
زلف از روی چو خورشید برانداز که من
ترک چشم تو عجب خون مسلمانان ریخت
زعفرانی رخ من چون به و این است عجب
برد از نرد جفا صبر و دل و دین و قرار

دست زد ایندل دیوانه بکار عجیبی
حلقه بر ماه عجب بر زده مار عجیبی
دارم از زلف سیاهت شب تار عجیبی
خال هندوی تو جا کرده بنار عجیبی
باغ روی تو پر از سیب و انار عجیبی
باختم این همه را من بقمار عجیبی

^۱ بافته ایست از جنس دیبای سیاه رنگ.

قدچون شاخه شمشاد تو ای شوخ عجیب برده دل از کف هر شوخ کبار عجبی
شمس را کشته ای از تیر نگاه عجب
آهوی چشم تو کرده است شکار عجبی

تضمین غزلی از خواجه حافظ شیرازی

هرکه راعشق حق اندر دل بود خودخواه نیست در دل عارف بغیر از جلوه الله نیست
عارف اندر روشنی محتاج مهر و ماه نیست زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

قصه ها از بیوفائی جهان خواهیم خواند کاندر این بازیچه دوران کسی دائم نماند
عارف از پیل شب و روز اسب همت بر جهانند گرکه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند
عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست

عقل در بیدای عرفان الهی هیم است پس بهر دوری ولیی مظهر حق قائم است
گرگدازد یا نوازد قادر است و عالم است این چه استغناست یارب وین چه قادر حاکم است
کاین همه زخم نهانست و مجال آه نیست

فیلسوفا ای که رانی در حقایق تند رخس هیچ دانی ذات غیبی از چه آمد فیض بخش
آفرید از بهر چه انسان و جان و عرش و فرش چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

آخر ای سلطان خوبان برگشا از رخ نقاب مر سحابی تا بکی گردد حجاب آفتاب
عالمی از کج حسابیهای زاهد شد خراب صاحب دیوان ما گویا نمیداند حساب
کاندر این طغرانشان جسته لله نیست

نکته ای گویم ترا از جان و از دل خوش شنو در بر آزادگان گیتی نمیارزد بجو
در خرابات مغان در ده صلا ای راهرو هرکه خواهد گویا و هرکه خواهد گو برو
گیرو دار و حاجب و دریان در این درگاه نیست

در براهل طریقت خود پسندیدن خطاست صوفیا گر اهل دردی درد نوشی از صفاست
ایشه خوبان بعاشق هر چه پسندی رواست هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

نیستی در عین هستی شیوه مستان بود هرکه دلرا باخت کی در بند مال و جان بود
عاشق یکدل کجا در بند این و آن بود بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود
خود فروشان را بکوی می فروشان راه نیست

در طریق عشق سرمستی و رندی لازم است سالک ار با گلرخان جامی ننوشد نادم است
ای عجب خورشید سرزد باز زاهد نائم است بنده پیر خراباتم که لطفش دایم است
ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست

نزد درویشان چه میلافی ز بحث ملتی مر موحد راست یکسان حیدری با نعمتی
شمس را یکسان نماید کسوت و بی کسوتی حافظ ار بر صدر نشیند ز عالی همتی

عاشق دردی کش اندر بندمال و جاه نیست

تضمین غزلی دیگر از خواجه حافظ شیرازی

بارها جان هوس عالم اعلامی کرد میل بر قاف قدم منزل عنقا می کرد
هر زمان آرزوی علم الاسما می کرد سالها دل طلب جام جم از ما می کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

آنکه جانها همه اندر طلبش مجنون بود آنکه دلها بتمنای وصالش خون بود
آنکه بی نام و نشان بی مثل و بی چون بود گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود
طلب از گمشدگان لب دریا می کرد

هستی عشق که پیش از فلک نه تو بود ذات بحت ابدی بود که عین هو بود
متجلی بجمال ازل از هر سو بود بیدلی در همه احوال خدا با او بود
اونمیدیدش و از دور خدایا می کرد

این که باشد که سخن می شنود اندر گوش این که باشد که جهان هست از او پر ز خروش
وین که باشد که بود آفت دین غارت هوش مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش
کو بتأیید نظر حل معما می کرد

بهر تحقیق زمانی دلم از پا ننشست تا بآن پیر حقیقت دل من خوش پیوست
جستمش سرخوش و آزاده و فرخنده و مست دیدمش خرم و خندان قده باده بدست
و اندر آن آینه صدگونه تماشا می کرد

گفتم این کیست که اندر دل و جانست مقیم گفت جانان جهان است جمالی است قدیم
گفتمش چیست صفت گفت که رحمن و رحیم گفتم این جام جهان بین بتوکی داد حکیم
گفت آنروز که این گنبد مینا می کرد

در بر پیر مغان کس نرود جز بصفا بصفا رفتم و دیدم همگی صدق و وفا
چون ترا نیست صفائی نبری ره بخدا آنهمه شعبده‌ها عقل که می کرد آنجا
سامری پیش عصا و ید بیضا می کرد

گفتم ای بسته دل و جان جهانی بکنند عالمی را کشی و زنده کنی از لب خند
این چه سریست فرو ریخت ز لبه‌ایش قند گفت آن یار کز او گشت سردار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد

یار اگر روی دل آرای بما بنماید نقش کونین بیکباره ز دل بزداید
در اسرار الهی بر خرم بگشاید فیض روح القدس از باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

گفتم این تفرقه غیب و عیان دانی چیست سر پیدایش این کون و مکان دانی چیست
اندر آن تنگ دهان سرنهان دانی چیست گفتمش سلسله زلف بتان دانی چیست
گفت حافظ گله‌ای از شب یلدا می کرد

مخمس غدیریه

نه بسته سرو چون قدت میان بجویبارها نه رسته لاله چون خدت بطرف لاله زارها
نه ارغوان چوعارضت شکفته دربارها نه ضیمران چو خط تو میان سبزه زارها

نه نرگسی چو چشم تو خمار بی عقارها

ندانما دو آهویت چگونه شیرگیر شد دو جادویت نخورده می بخون ما دلیر شد
بخورد خون دلم بسی چو لعل تو بشیر شد بریخت خون دل ولی بزندگی بشیر شد

بلی دهند زندگی بکشتگان نگارها

دو سنبل ترش نگرززه زده بر ارغوان دو توده عنبرش نگر فتاده بر دو ناردان
کند مگر سیاوشی میان آتش امتحان هماره ماه ما چرا بعقربی بود قران

بشاخ عاج حلقه زن که دیده است مارها

هر آنکه بانگار خود بکف ایاغ داردا کجا خیال بوستان و یاکه راغ داردا
ز چهر به زلاله اش بهشت و باغ داردا ز آرزوش لاله ها بیباغ داغ داردا

چو عاشقان خونجگر ز عشق گلعدارها

نواز مطرب ارغنون که شام غم سرآمده بکوری رقیب دون بخانه دلبر آمده
فشانده گیسوان زهم جهان معطر آمده بصبحدم بیزم ما چو شمس انور آمده

چه خوش بود نگارها همیشه در کنارها

بس است سیر خانقه کنون بدیر روکنم بیای خم ز دست مغ ز باده سرخ روکنم
برای بندگی هم ز خون رزوضوکنم برقص و چرخ کف زخم ز عشق های و هوکنم

بسی بیوسم آنزمان لبان میگسارها

علی الصباح عیدمی بساغر بلورکن از آن خم غدیر خم پر از می ظهورکن
ز برق باده سینه را ظهور نور طورکن ز جامهای پی ز پی دلم غریق نورکن

بده چنانکه کس دگر نتاندش شمارها

اگرچه عیددر سینه بماهها کثیر شد مبارک و خجسته فرز جملگی غدیر شد
شهی که بهر مصطفی معین و هم نصیر شد زامر حق ولایتش زبان حق بشیر شد

که اوست اصل دین ماجز اوست مستعارها

کسی که داد مصطفی باوید برادری دگر کسی کجا کند بحضرتش برابری
صراط مستقیم حق بود صراط حیدری کند چگونه صعوه ای بشاهباز هم پری

ندیده روشنی کسی از آن سیاه کارها

پیام حق رسید چون ز قدس ذات داوری که ای نبی ما دگر مپوش سر حیدری
مترس بر عدوی او ترا بود مظفیری نسازی ار عیان ورا نکرده ای پیمبری

که دوره ظهور شد بس استارتارها

بمنزل غدیر خم میان جمع مؤمنان بشد نبی بمنبری بر از جهاز اشتران
گرفت دست حیدری بخلق داد حق نشان نمود سربآسمان که ای خدای انس و جان

تو دوست دار هرکسش بود ز دوستدارها

ظه‌ور ذات ایزدی شد از جمال مرتضی
بہشت عدن آیتی شد از خصال مرتضی

عیان جلال سرمدی شد از جلال مرتضی
مسیح و خضر تشنه در لب زلال مرتضی

ہمارہ قنبرش کند بقیصر افتخارها

خبیر سر من عرف بصیر غیب بوالحسن
بنزد اوست منکشف ہمہ سرایر وعلن

امیر امرکن فکان بامرحی ذوالمنن
اگر نہ فیض او بدی نبود در بدن

ہمارہ شمس در رہش بود ز جان نثارها

ساقی نامہ

دل من دگر بارہ دیوانہ شد
پیشانیم باز از حدگذشت
مگر شانہ دلبر بگیسو زدہ
کہ در سینہ اش می ندارد قرار
سر زلف او در جنونم کشید
جنون می کند عاقبت ریشہ ام
من از یاد چشمان او مستما
بدہ ساقی از آن می آتشین
تو ہم مطربا دست آور بتار
ز سر انالحق بسی دم زنم
بدہ می کہ این زندگی یک دم است
نہ بینی جہان نقش وارون بود
بجز رنج در این سرای سپنج
بسی با توانائی و خواستہ
کجا رفت کیخسرو و داریوش
نہ بوذر جمہر است و نوشیروان
بسی از حکیمان ایزد پڑوہ
کہ نبود بجز ناما ز ایشان بیاد
بسی سروقد برخ ہمچو ماہ
بہر جا یکی لالہ بشکفتہ است
نباشد جہان غیر نقشی بر آب
بیا ساقیا داد از دست تو
بیا ساقی ای برحیت جان پاک
کہ از جور گیتی بجان آمدم
کجایند رندان دلباختہ
دلچاک شد یار دل پاک کو
گرفتہ دل از مسجد و خانقہ

پیشان چو گیسوی جانانہ شد
جنونم کشد سوی صحرا و دشت
قدم باز بیرون ز مشکو زدہ
خراب است چون چشم مست نگار
ز پیکان مژگان بخونم کشید
چو فرہاد بر سر زند تیشہ ام
دل از یک نظر بردہ از دستما
کہ سوزد ہمہ فکر دنیا و دین
بزن نغمہ ای تا روم پای دار
شرر بر دل خلق عالم زنم
خم دہ کہ یک جام و ساغر کم است
فقیر و غنی ہر دو دلخون بود
نبردند شاہان با تاج و گنج
کہ با حسرت از مال برخاستہ
نہ آزد ہشت است و نہ مار دوش
نماندہ بجز نامی از خسروان
بسی قہرمانان بسختی چوکوہ
فلک ہستی جملہ بر باد داد
فتادہ تنش زیر خاک سیاہ
یقین دان کہ یک لالہ رخ خفتہ است
حقیقت چو بحر است و عالم سراب
ببردہ دلچاک نرگس مست تو
بدہ ساغری بر من از خون تاک
ز بی ہمدمی در فغان آمدم
کہ با عشق و دیوانگی ساختہ
خراباتی رند بی باک کو
از آن دام تزویر و ایمن آہ آہ

بگیتی جزاستیزه و جنگ نیست
ز زاهد ندیدیم غیر از ریا
کسی را که عشق حق اندر سراسر
دلش گرز قید جهان رسته است
ندارند در کف بجز دام شید
چرا سالکان خام و دل مرده اند
بمردم بحسرت که یک مست نیست
دلخون شده اند این آرزو
دلخون شد قلندر کجاست
که با او زخم در حقیقت قدم
ز اسرار دل درد دلها کنیم
بیا ساقی ای جان بقربان تو
بده می که از حد بشد جوش من
بده جام وحدت از آن خمر ذوق
دو عالم بمستی نهم زیر پا
توهم مطربا سازکن ارغنون
که ساز تو آواز دلبر کند
نه بیند بمجلس که بیگانه کیست
نه ساقی به بیند نه مطرب دگر
ره و رسم دیوانگی این بود
زرندهی شنیدستم این نیک پند
ز مستی شنیدم یکی نکته ای
شنیدم ز دیوانه ای هوشیار
زدانش کسی ره بمقصد نبرد
بشد آنکسی واقف از سرکار
ز حکمت نشد چاره درد عشق
بیا مطربا سازکن عود و چنگ
من آن بلبل باغ جان بوده ام
همی یادم آید از آن آشیان
نوایم حکایت ز هجران کند
چو زاغان چرا مرده خواری کنیم
فلک با دلخون نردکین باخته
بده ساقیا بر من پاکباز
بیک جرعه از ششدرم ده نجات
خبر ده بیاران دیرین من

کس آزاد جز رندیکرنگ نیست
کجایند دلهای پاک از هوی
چرا عاشق جاه و سیم و زراست
چرا دل باین خاکدان بسته است
که آرند تا بخردان را بقید
ره عشق و توحیدگم کرده اند
یکی مست عشق زبردست نیست
که بینم یکی محرم راز او
یکی رند بی پا و بی سرکجاست
زخم یکدم از سر توحید دم
بسی سر پنهان هویدا کنیم
یک امروز هستیم مهمان تو
ببریکسر از ملک تن هوش من
که من پوست بر تن بدرم ز شوق
بلا هوت بینم جمال خدا
دلخون را نما غرق عشق و جنون
دل از هستی خویش دل بر کند
خردمند که یا که دیوانه کیست
نیاید بجز یارش اندر نظر
کجا یابد آنکس که خود بین بود
که بر غیر حق باب دل را بیند
که نبود بگیتی چو می پخته ای
که جز عشق چیزی نیاید بکار
فلاطون بحیرت بدو جان سپرد
که دل بست در حلقه زلف یار
نبازد جز آزاده کس نرد عشق
که من هستم از هستی خود به تنگ
کنون یار زاغان فرسوده ام
نخواهم مگر وصل آن گلرخان
شکایت ز دوری یاران کند
چو دستان بیائید زاری کنیم
دواسبه غم اندر پیام تاخته
مئی کو برد جان بر شاه باز
بده خضر دل را از آب حیات
که باده پرستی شد آئین من

بگوئید شوئید از شمس دست
چو معشوق من مست و عاشق کش است
نخواهم بجز باده خواران رفیق
ببندید در را بر افسردگان
ز دنیا و عقبی مگوئید هیچ
بمیخانه گر خفته بینی سری
شناسای مردان حق دوست باش
چو با محرمانش بخلوت شدید
ببوسید چشم و لب یکدگر
بخندید بر چرخ پر شعبده
نشاند مینای می را بنواز
بفیتید در پیش ساقی بخاک
چو یک دور ساغر با آخر رسید
همه باده خواران چو یک تن شوند
بدور سوم رقص وحدت کنند
شوند از خودیت بیکبارگم
کجا رفتی ای دل کجائی کجا
چو من لب بجنانم از سر دوست
چو من ساغری میبرم سوی لب
من از دست تو چون سخن سرکنم؟
چرا اینقدر گنج و دیوانه ای؟
بگفتم سر موئی از زلف او
نگفتم هنوز از دهانش سخن
نگفتم ز جادوئی چشم مست
پس آن به نهفتن همه راز دل

که هم میگسار است و هم می پرست
دوای دلم باده بیغش است
جز آزادگان کس نخواهم شفیق
نشینید با هم دل آزادگان
که آن دام راه است و این پیچ پیچ
مبادا بخواری در او بنگری
شناسنده مغز از پوست باش
یکی جمع دل داده گرد آمدید
بجوشید با هم چو شهد و شکر
بگوئید از شاهدو میکده
بگردش نشینید بهر نیاز
درودی فرستید بر جان تاک
بدور دوم خویش باید ندید
برون از خود و ما و از من شوند
بسی دم ز سر هویت زنند
نه بینند ساقی نه ساغر نه خم
دمی نزدم آسوده بنشین بجا
تو دیوانه گردی در آئی ز پوست
تو را گیرد از عشق دلدار تب
چگونه دماغی ز می ترکنم؟
چرا بی تحمل چو پروانه ای؟
تو دیوانه گشتی دوان کو بکو
کشیدی دو صد نعره در انجمن
تو بیچاره یکباره رفتی ز دست
اگر چند اشک است غماز دل